

دوران ایران

سال نخست شماره: ۸



جایب به روایت کسینجر
 افغانستان، بحران و ابهام
 تبریز، بحران سیاسی
 صوفی نهاد دام و...
 نس، راهی جدید برای غارت
 رمان و بیس سیاسی
 نانهی سرکنادنی خوبی
 ستمای سیاسی آمریکای لائین
 داستان، نمایشنامه، نقد، شعر و...

مجله هنر

ایران

سال نخست شماره ۸
۲ بهمن ۱۳۵۸

مدرس مسئول: منصور کوشان
رئیس دفتر: تورای موسدگان

نوشته‌ها، بارگه‌کنده‌ی عبادت‌سندگان آن است
مطالب رسیده، مورد نی‌شود.

ایران تبول هیچ سازمان، گروه و حزبی نیست و
مجله‌ای مستقل است.

تلفن: ۷۵۰۶۳۷

تهران، صندوق پستی ۱۲۴۸ - ۱۱

صفحه آرای: مروره شاه سده، سوس ابراهیمی

دبیر عکس: بهرام جلالی

امور لئوگرافی: حمید رضا تهرانی

امور شهرستان‌ها و بحث: بیور حسن

آگهی: کیوان

شماره‌های گذشته‌ی مجله‌ی ایران را می‌توانید از

کتاب فروشی‌های مروارید، خوارزمی، پیام، رمان،

آگاه و طهوری خریداری کنید.

روایات ...

تا تو اسیر قید رسوم و عادات عالم تفرقه و کثرت باشی و
روی تو در که و مه باشد که یکی را کوچک دانی و یکی را بزرگ و
یکی را عاصی گوئی و یکی را مطیع و یکی را مؤمن بهتر بحال تو
آن باشد که روی بوحدت آری که بت اشارت بآنست و زناار خدمت
و طاعت و سلوک و ریاضت بر میان بندی و ترسائی و تجرید و تفرید
اختیار کنی تا بمقام اطلاق و وحدت وصول یابی و بدانی که همه
یک حقیقت و یک ذات بوده‌اند و در مرتبهء وحدت هیچ امتیاز و
تفرقه و کثرت نیست.

مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز شیخ محمد لاهیچی

از عرفای قرن نهم

در حاشیه‌ی انتخابات

روز جمعه پنجم بهمن ماه انتخابات اولین دور ریاست جمهوری که برای نخستین بار در تاریخ ایران انجام شد از عمده‌ترین مسائل مطروحه سیاسی هفته گذشته بود. تا آنکه حوادثی از مثل سقوط هواپیمای ملی ایران و کشته‌شدن ۲۸ مسافر آن بر اهلبیت و خبر ساز بود اما انتخابات بحث عمده رسانه‌های گروهی را بخود اختصاص داد و بحث محافل افراد و سازمانها حول آن دور میزد. روز جمعه مردم به آرای بی‌نای صندوق‌های رای رفتند و ناگهون شمارش برخی اراصدونیا به پایان رسیده و اعلام نیز شده است.

مروزی بر انتخابات آرای

محدودیت اختیارات رئیس‌جمهور

قبل از همه باید گفت بنا به قانون اساسی ایران قدرت ریاست جمهوری محدود است و فاصله بین اختیارات و اختیارات شخص اول و شخص دوم مطلق بسیار زیاد است. و با آنکه اسم بسیاری از مسئولین و اختیارات در حوزه ریاست جمهوری اعلام شده اما پندهای متعددی بر این اختیارات لگام می‌زنند و به نیت اقدامات ریاست جمهوری در هر زمینه به وسیله نهادهای مرسوم قابل "بوی" است، خود وی را بر نقرضا" به یادگی مسئولان کنار گذاشت.

کاندیدها

در ابتدا درست داوطلبان پس از حدود تعدادی محدود به اطلاع مردم رسید و طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نام‌های اعلام شده همگی واجد شرایط نسخین داده شدند اما انتخابات به عمده خود مردم گذاشته شد. با آنکه حجت الاسلام موسوی خوشی با نظر خواهی از مردم تعداد واحد شرایط را شدت کاهش داد. کاندیدها عالمی "مفرد بوده وابستگی

ضمیمه

که راه را بر کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، مسعود رجوی بستند، به شدت آن عمده اراکند باها که شانس سروری ندارند کنار گذاشته شود و ارجح تبلیغات در رادیو تلویزیون محروم شدند. البته این امر به حزبی دو مورد انجام شد. اما اشخاصی که کمترین شانس برای انتخاب شدن نداشتند در لیست نامزدها باقی ماندند و از امکانات رادیو تلویزیون بهره جستند، به عکس ار همان آغاز و پیش از آنکه نظرات نام اعلام شود، مسعود رجوی را از تبلیغات در رادیو تلویزیون محروم کرده بودند.

با اعلام بی‌شماری هیات نمایندگی خلق کرد و دیگر سازمانهای سیاسی مانند سازمان چریکهای فدائی خلق، جبهه دمکراتیک و ... اراکند با سروری مسعود رجوی شانس وی برای بستن سرگذاشتن دیگر رقبای انتخاباتی بسیار زیاد شد و رقبان راه و حجت انداخت. مخالفان رجوی (با معیار بهتر سازمان مجاهدین خلق) ایدانخرم فرزندوم قانون اساسی از طرف این سازمان را مطرح کردند. و هر چند که بنا به قانون اساسی ندادن رای به قانون مرسوم مجوز محروم شدن کسی از نامزدی ریاست جمهوری نبود، تبلیغات ادایه یافت. حتی یک سازمان احرافی طی یک نامه به امام - که در مطبوعات نیز چاپ شد - رجوی را تلویحا "تهدید به ترور کرد. بهر حال نظر امام متعرب به آنکه هر کسی به قانون اساسی رای مثبت نداده باشد صلاحیت ریاست جمهوری شدن را ندارد. اعلام شد. رجوی بلافاصله کناره گیری خود را همانگونه که سازمان مجاهدین خلق اعلام کرده بود اعلام نمود.

با کناره گیری رجوی بسیاری از سازمانها و گروهها شکه از وی حمایت نموده بودند، عدم شرکت خود را در انتخابات اعلام کردند. و بدین ترتیب یکی از کاندیدهای بر شانس کنار رفتن سازمانها این مسئله بسیار گسترده بود و بهمن

اصلاح



نخستین رئیس‌جمهور ایران؟

سازمانی نداشتند.

کنار گذاشتن جیب

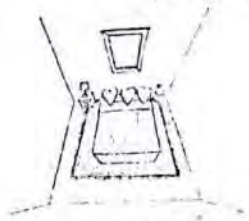
ار همان آغاز بر حسب پیش‌بینی‌های اکید و همه جانبه قانون اساسی، کمونیستها خود بخود کنار بودند و قانون مرسوم هرگونه راهی را برای کاندیدهای سازمانهای کمونیستی منظور احرار بی‌شماری احرافی بسته بود.

مسعود رجوی

در آغاز مقرر بود تمامی کاندیدها از رسانه‌های گروهی دولتی سنجو برابری استفاده کنند اما به سبب فراوانی تعداد و سبب این دلیل



بیماری آیت‌الله خمینی خود انتخابات را تحت الشعاع قرار داد و مردم بسیاری برای ایشان برخاستند. بهر حال انتخابات با آراسی برگزار شد و آراء هر صندوق در حال شمرده و اعلام شدن است.



ایمان

شانس شناساییه بود، اما با انتشار افشاگری دانشجویان میرو خط امام در باره، رابطه، دکتر مدنی با بالترابان و اسادی از این فیدل در میان طرفداران دکتر مدنی نشت ایجاد نمود.

عده‌ای از طرفداران وی به افشاگری معترض بودند و معتقد بودند این افشاگری مسئله را روشن نمی‌کند. برخی نیز به نحوه، افشاگری اعتراض داشتند که چرا از ابتدا به افشاگری پرداخته نشده تا مردم تکلیف خود را بدانند. در این رابطه نیز عده‌ای حدود دوهزار نفر ساعت یک با تعداد روزی پنجاه نفر همایشی بطرف تلویزیون جمهوری اسلامی دست زدند.

همانگونه که از ابتدا و بویژه پس از برگزینی فارسی شایع بود بنی صدر و مدنی شانس عمده انتخابات بودند. رای گیری دور روزه اخیر نیز این حدس را ناثب می‌کند.

آنچه جالب و قابل مامل است آنکه یکی از این دو شانس ریاست جمهوری یعنی بنی صدر در آخرین روز تبلیغات از چگونگی نحوه برگزاری انتخابات و احتمال اعمال نفوذ به سودگاندای "سوم" را مردود ندانست. وی که قلمز باصان آمدن دکتر جمعی خود را نینها ناس انتخابات می‌دانست و هفتاد درصد آراء را از آن خود تلقی می‌کرده به تدریج حالت تعرضی علیه حزب جمهوری اسلامی پیش گرفت و امکان نفوذ علیه خود را به مردم گوشزد نمود و از تمامی مردم خواست حلوی نقلت را بگیرد.

مدنی نیز در آخرین روز هفته اعلام کرد که هواداران او را در تمامی حوزه‌ها به عنوان ناظر راه نداده‌اند و بنابراین امکان احراق آسانی وجود خواهد داشت.

بیماری آیت‌الله خمینی

هر چند که کاره‌گیری روحی و عدم شرکت برخی از سازمانها و جمعیت‌ها از شدت شور و شوق مردم در انتخابات کاسته بود اما با پیام امام که در بی شایعه بیماری و وخامت اوضاع مزاحی ایشان از رادبو بخش شد و در آن مردم به شرکت هر چه فعالیت در انتخابات و کمک به رشتن جمهوری انتخابی - حال هر کس میخواهد باشد - دعوت شده بودند، انتخابات رنگ دیگری گرفت.

حیث بعضی از کاندیداها ظاهرا " برای نشان دادن آزادی خود و در باطن برای جلب آراء بیشتر، کنار گذاشتن رجوی را مورد انتشار قرار دادند.

فارسی و ...

مسئله دیگری که در انتخابات جنجال بر انگیز بود نامزدی فارسی از سوی حزب جمهوری اسلامی بود. پس از تبلیغات گسترده از سوی این حزب معلوم شد که وی ایرانی الاصل نیست و طبق قانون اساسی حق انتخاب شدن از وی سلب می‌شود. این مسئله سبب اعتراض شخصیت‌های معتبری از درون خود حزب به رهبران حزب جمهوری شد و علی تهرانی طی نامه‌ای سه تراز کرد اندکان حزب را مورد حمله شدید قرار داد و فارسی را نیز متهم ساخت که با وجود آنکه مدانسته ایرانی اصل نیست، خود را کاندیدا کرده است.

در هر صورت، حزب ضمن پس گرفتن نامزدی فارسی اعلام کرد که به کاندیدای مورد حمایت مدرس حوزه علمیه قم رای خواهد داد و او کسی جز دکتر جمعی نبود.

حیبی و ولایت فقیه

دکتر حیبی که نویسنده بیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی بود، متهم شده است که به ولایت فقیه ایمان ندارد چرا که در متن پیشنهادی وی از این نکته اثری نبود. اما در هر صورت وی که تا قبل از برگزینی فارسی از امکانات تبلیغاتی اندکی برخوردار بود، بناگهان جزو نامردهای فعال و بر سر و صدا شد اما روحانیت ساارتهبران این بار راه خود را از مدرسین حوزه علمیه قم جدا کرد و از بنی صدر حمایت نمود.

دکتر مدنی

مدنی که از مدت‌ها پیش و قبل از همه خود را کاندیدا کرده بود حتی پیش از آنکه قناسون اساسی نوشته شود در دو دیوار شهرها را از تبلیغات بر ساخته بود، و با پیش گرفتن راهی در حد خط سنی حیبی، ملی خود را یکی از کاندیداها ی بر-

ضمیمه

بازتاب واقعی حرکت جامعه در هر زمانه وظیفه‌ی رسانه‌های گروهی است در زمان خود، آنچه به صورت مستند روز آروز در تاریخ می‌ماند و شاهد عینی بر حرکت‌ها و جنبش‌هاست، آنی است که رسانه‌های گروهی به ویژه مطبوعات راستین ثبت می‌کنند. آینده تاریخ را، لحظه به لحظه، با نگرش‌های گوناگون و روشنگر زمانه‌ی خویش، از لابلای سطور مطبوعات راستین می‌یابد و بر آن قضاوت می‌کند. تاریخ نویسن هم حرفی و برای همین مطبوعات و اعلامیه‌های راستین نخواهد نوشت. اما آنچه کما بین رسانه‌های مکتوب را از هم متمایز می‌کند، نقش‌ویزهای است که به عهده می‌گیرند.

بازتاب کلی نظام زمانه بر تمام مطبوعات راستین وظیفه است و بازتاب شیوه‌های گوناگون بر هر نشریه‌ای، با توجه به مثنی‌ی که برگزیده.

روزنامه‌ها نقشی دارند، هفته‌نامه‌ها نقشی و ماهنامه‌ها، فصل‌نامه‌ها و گاه‌نامه‌ها نقشی. در این تقسیم‌بندی‌زمانی، مجله‌ی "ایران" در گروه دوم جای می‌گیرد، هفته‌نامه. اما هفته‌نامه‌ها هم هر کدام نقشی و وظیفه‌ای ویژه به عهده دارند که از مثنی برگزیده‌ی آن‌ها مستفاد می‌شود. هر هفته‌نامه، ویژگی خاصی را به خواننده‌القا می‌کند. "ایران" هفته‌نامه‌ای ادبی - هنری - سیاسی است. به این معنا که، می‌کوشد از دیدگاه ادبیات و هنر به سبیل زمانه خویش بپردازد. بازتابی که شعر، داستان، نمایشنامه و ... از جامعه‌ی خویش می‌دهد، می‌تواند رهنمودی باشد بر خوانندگان آن در هر زمان و هر مکان، بویژه که ایفاد گوناگون جامعه را در بر می‌گیرد.

پس اگر "ایران" تا امروز نتوانست است وظیفه‌اش را، آنچنان‌که باید و شایسته است، انجام دهد، شورای نویسندگان می‌کوشد تا در شماره‌های آینده، بر بار فرهنگی - هنری آن بیفزاید و وظیفه‌ی سیاسی - ادبی - هنری خود را با شعرها، قصه‌ها، نمایشنامه‌ها، مقاله‌ها، نقدها، بررسی‌ها، گفتگوها، یا بهره جستن بیشتر از شاعران، نویسندگان، هنرمندان و سیاستمداران متعهد و خلاق پیش ببرد.

۳	خبر	
۵	حسین رهرو شیرازی	صوفی نهاد دام و ...
۷	احمد تدین	تبریز، بحران سیاست
۸	ح. ر	سالمرگ سلطنت
۹	تیموردری	فیله‌مون و بوسیس (قصه)
۱۳	نادر	گزارشی از ده‌دی کتاب
۱۶	راجر. د. اسپگل	رمان و بینش سیاسی (۱)
۱۹	ناصر کوشان	ساع در شب (نمایشنامه)
۲۳		شعر
۲۵	دیوید ویلسون	سینمای سیاسی امریکای لاتین (۲)
۲۶	پرویز شاهپور	دوران مرده
۲۷	براد هولن	طرح
۲۸		نفت و مس
۳۰		افغانستان، بحران و ابهام
۳۲	لوموند دیپلماتیک	جنایت به روایت کیسینجر
۳۵	نادر	شورا در بیمارستان‌ها
۳۸	فرهاد سینا	سقوط دیکتاتور (نقد فیلم)
۳۹		نامه

از نمایندگان محترم شهرستان‌ها تقاضا می‌شود برای اعلام تعداد درخواستی محله ایران با تلفن ۷۵۰۶۳۷ پور حسین تماس گرفته و در صورت امکان معادل قیمت چهار شماره‌ی مجله‌ی ایران را به حساب شماره ۲۹۰۲۷۹ بانک ایران ژاپن، شعبه‌ی سپهبد قمرنی بنام منصور کوشان واربز نموده و فتوکپی فیش بانکی را به صندوق پستی ۱۴۴۸ - ۱۱ ارسال نمایند.

خبر...

کسی که رای نداده حق نظر ندارد

درحالیکه حمایت برخی از سازمانهای سیاسی از جمله هیات نمایندگی خلق کرد، چریکهای فدایی خلق، سازمان اسلامی شورا... از مسعود رجوی نامزد سازمان مجاهدین خلق اداسه دارد، روز یکشنبه بدنبال اعلام این نظر که کسانی که به قانون اساسی رای مثبت نداده اند نمی توانند بعنوان نامزد در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند، سازمان مجاهدین خلق کتاره گیری مسعود رجوی را از سازرات انتخاباتی اعلام کرد.



کودتا...

در هفته های گذشته تابعیتی در مورد کشف یک شبکه در ارتش، که گویا قصد داشتند است به کودتا مبادرت ورزد، همه جا گوش می رسید و حتی برخی از اعلامیه های دیواری اساسی افراد گوناگونی را که در رابطه با این مساله دستگیر شده اند چاپ کردند، روز یکشنبه حجت الاسلام موسوی خویینی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی تبریز، خبر دستگیری ۳۰ تن از عوامل اصلی یک توطئه در پایگاه نیروی هوایی و آغاز محاکمه آنها را تأیید کرد، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی تبریز ضمن اعلام این خبر، عوامل توطئه را حدود ۵۰ نفر افسر و درجه دار ذکر کرد و به رابطه بین کودتاچیان و حزب جمهوری خلق مسلمان اشاره کرده است. در رابطه با حوادث آذربایجان رئیس دادگاه انقلاب اسلامی عامل اصلی ناراضیاتی اخیر تبریز را قهر حاکم بر این شهر ذکر کرده.

اخراج خبرنگاران

روز سه شنبه اعلام شد که خبرنگاران آمریکایی از ایران اخراج می شوند چرا که خبرگزارها و مطبوعات آمریکا همواره سعی کرده اند که اوضاع ایران را در گروگون جلوه داده و حقایق را بیوشانند در همین رابطه شایع است که گویا یکی از خبرنگاران آمریکایی با فیلمبرداری از تظاهرات میلیونی ملت کدما شمار " شاه باید برگردد" اعدام باید گردد " خواستار استرداد شاه مخلوع و اعدام وی بودند، فقط بخش اول شمار " شاه باید برگردد" را صادر برداری و در رسانه های جمعی آمریکا راپخش کرده است، تاوانمود کند، ملت ایران خواستار شاه مخلوع است، شورای انقلاب همچنین به دیگر خبرگزارها خارجی نیز اخطار کرده است، اگر اخبار آنها مفروضانه باشد از ایران اخراج خواهند شد.

مطبوعات سالیان دراز خون خوردند

آقای فروهر نامزد ریاست جمهوری و وزیر کار دولت بازرگان در گفتگو با کارکنان موسسه مطبوعاتی اطلاعات گفت که مطبوعات سالیان دراز خون خوردند و خاموش بودند، ایشان گفتند که "حالا نسوبت مطبوعات است که نامی نتوانند بنویسند و نتوان دارند بنویسند" وای کاش که این حرفها صرفاً " برای جلب آرا، نشاند و هر کسی که رئیس جمهور شود نظریات آقای فروهر را همواره در نظر داشته باشد.



فرقان، مترقی یا گمراه؟



دستگیری بخشی از سازمان فرقان و آغاز بازجویی و محاکمه اعضای این سازمان، می تواند برده از مسائل گوناگونی بردارد. درباره گروه فرقان که تا کنون افراد بسیاری را ترور کرده است، شایعات بسیاری مرزبان هاست، عدماهی آنها را عوامل آمریکا، برخی آلت دست روسیه و پارامی نیز آنها را یک سازمان ایرانی اما فریب خورده و گمراه می دانند. با توجه به اینکه در رژیم طاغوت بیشتر دادگاههای سیاسی مخفی و دور از چشم مردم صورت می گرفت و لاجرم مردم از ماهیت واقعی گروهها و سازمانهایی اطلاع می ماندند، محاکمه علنی اعضای گروه فرقان که در صحنه سیاست ایران با ترور شخصیت های انقلاب ایران ماجرا ساز بود، می تواند با آگاه کردن مردم از ماهیت این سازمان هشباری سیاسی ملت را افزایش دهد.

و تنها راه نجات مملکت

آیت الله خلخالی در گفتگو با خبرنگاران برداشت خود را از مبارزات انتخاباتی طرح کرد. ایشان گفتند که وقتی وارد صحنه شدیم که فضای انتخابات حاکمیت همان شیوه های آمریکایی و غربی را نشان می دهد، الگو و ماکت همان الگو ماکت غربی است " همچنین ایشان در یکی دیگر از گفتگوهای خود اعلام کردند که "خدا شاهد است این مملکت نجات پیدا نمیکند الا بدست من"

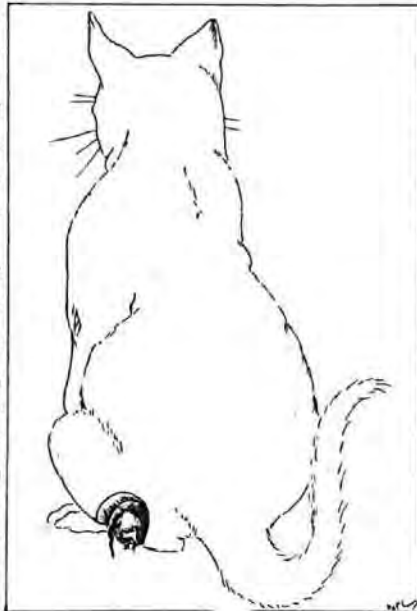
صوفی نهاد دام و ...

- رهبری باید برآمده از توده‌ها و شکل گرفته در یک فرایند خود انگیخته مردی باشد .

- نمی توان ستمگر بود و علیه ستم ، نمی توان غریبی بود و علیه غرب .

صوفی نهاد دام و سرحد باز کرد
بنیاد مگر با فلک حبله باز کرد
"حافظ"

همواره گفته شده است که : " ما نمی خواهیم غریبی باشیم " گفته شده است : غرب ، تباهی و فساد است و بیگانگی آدمی از خود و جهان و جامعه " گفته شده است : " تمدن غربی تمدنی منحنی است که به بین بست رسیده است " گفته شده است : " در غرب سیاست ها را نه مردم ، - آنگونه که در ظاهر می بینیم - بلکه محافل گوناگون ثروت و قدرت و مراکز انحصارات مالی و سیاسی تعیین می کنند . " گفته شده است " غرب چیزی جز حاکمیت سرمایه و نظامی نا انسانی نیست و در عرب مردم هیچگاه و معنی واقعی ، سرنوشت خویش را نمی سازند و حتی گرچه ظاهرا " ، مردم اداره کنندگان کشور - روسای جمهوری نمایندگان مجلس و ... را می گزینند ، اما رای آنها چیزی جز نائید تصمیمات قدرتمندان نیست چه مبارزه انتخاباتی ، در عرب حمایتی مردم فریب است که میزان رای را میزان ثروت تعیین می کند و راز پیروزی نامزدها نه در شناخت و پشتیبانی واقعی مردم ، بلکه در حمایت محالی است که می توانند هزینه تبلیغات را بپردازند و با انواع گوناگون شیوه های ویژه قدرتمندان پیروزی نامزدمورد علاقه خود را تضمین کنند " ، گفته شده است : " نه تنها هزینه سرسام آور و کلان تبلیغاتی بلکه و بعلاوه ، بسیاری شیوه ها در کاراند تا بر این توهم دامن زنند که گویا ، کارتها و پانسیون ها گزیده مردم و نه عاملان دست اندرکار پشت پرده اند " و همواره گفته شده است که " ما نمی خواهیم غریبی باشیم " و عرب ، تنها و فقط حاکمیت فرهنگی تقلیل یافته و اندیشگی بوج گرایانه نیست عرب حتی تنها و فقط بحران آرمان نیز نیست عرب چهره های گوناگون دارد و تنها در ستم ، استعمار و استعمار ، دیگر خلقها نیست که عرب ابعاد ضد انسانی و منحنی خود را نشان می دهد ، بلکه و بعلاوه



عرب ، انسان عربی ، توده های استثمار شونده و زحمتکشان و کارگران عربی را نیز در دام جاله استثمار اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی گرفتار کرده است و از این رو یعنی عرب رانه تنها در نفعی نمودهای حاکمیت عرب که باید در ریشه های فرهنگی ، سیاسی و ... آن یافت نمی توان صد عربی بود و در همان حال شیوه های عربی را بکار بست ، بهمانگونه که نمیتوان ستمگر بود و در همان زمان بر علیه ستم جنگید .

" ما نمی خواهیم غریبی باشیم " و از عرب چه

برداشتی داریم ؟ گریز از عرب و تلاش برای باز سازی یک فرهنگ نوین بر مبنای روابط اجتماعی - اقتصادی نوین ، گریز از عرب و کوشش برای ایجاد آنچنان روابط سیاسی که رهبری نه بر اساس معیارهای عربی و متکی به انواع ترفندها و حیل های راسخ در کشورهای عربی ، بلکه همچون رهبری انقلاب های دوران ساز ، برآمده از توده های ستمکش جامعه و شکل گرفته در یک فرایند خود انگیخته مردمی ، گریز از عرب و مبارزه برای استقرار نظامی نو انسانی یکی از برداشتهای منطقی از مساله عرب و عرب زدگی است هر چند از " ما نمی خواهیم غریبی باشیم " برداشتهای دیگری نیز در کار بوده اند که در جهت منافع تنگ مایه برخی از محافظ ، نفی غرب را همانا نفی آزادی سیاسی تلقی می کنند اما و بهر رو آنچه در گریز از عرب خواست مردم ماست نه نفی آزادی و طلب بر دگی ، که استقرار آزادی نه در قالب های بی مایه ، صوری و ظاهری ، بلکه بمعنی گسترده و واقعی آنست . و از ابروست که ما باید بتوانیم به آنچنان روابطی دست یابیم که نه تنها معیارها و بنیادهای ارزشی ، عرب تها شده بلکه و بعلاوه شیوه ها و روشهای آنها نیز از خود بردابد . در راستای چنین حرکتی هر نیروی سیاسی باید بتواند در مبارزات خود عرب را بکناری ببرد و اگر در بی ایجاد نظامی نواز و برانه های فساد سیاسی و فرهنگی است شیوه های پیوسده را بکنار و برای همیشه و نه فقط در سطح حرف و با ادعا که در تمامی فلرو و گستره های اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی آنها را فراموش کند . اگر عرب استثمار اقتصادی است ما باید بهره کشی انسان را از بین

نامزدها، پادوی محافل

اگر عرب تسلط فرهنگی ضد انسانی است که از طریق رسانه‌های جمعی به مردم القا میشود و ارابیزوآرادی واقعی در کربینش فرهنگ‌های انسانی وجود ندارد چرا که انحصارات بزرگ ثروت و قدرت بیاتکا، پانگاهای سیاسی و پشتوانهای مالی خود مطبوعات، خبرگزاریها، رادیو و تلویزیون کتاب و... را کنترل می‌کنند و به هزاران حیل و ترفند دستاوردهای علوم انسانی و روان‌شناسی را در خدمت تحمیل مردم بکار می‌گیرند تا فرهنگ ساخته و پرداخته خود را به مردم تحمیل کنند ما باید آنچنان امکاناتی را ایجاد کنیم که در بر خورد آرد آندیشه و در مبارزه سالم و سازنده فرهنگ‌های گوناگون، مردم ما بتوانند به فرهنگی نو و تفکری خلاق دست یافته و در روند شرکت فعال، خلاق و آگاهانه خود فرهنگ خویش را بسازند. اگر غرب حاکمیت روابط پیوسیده سیاسی است که در آن از رئیس جمهوری و نمایندگان مجلس گرفته تا روسای اتحادیه‌ها و سندیکاهای حتی احزاب مخالف را نه مردم بلکه محافل پشت پرده تعیین کرده، آنها را با انواع بزکها می‌آرایند ما باید آنچنان فضای بوجود آوریم که چهره‌های سیاسی مجبور نباشند برای شناساندن برنامه‌های خود به مردم بدثروت و قدرت متوسل شوند، فضای که در آن میزان رای را نه تعداد پوست‌های تبلیغاتی نه میزان هزینه مبارزه انتخاباتی و نه دسته بندی‌های حسابگرانه و مصلحت گرانانه بلکه مبارزه سالم و با امکانات مساوی نامزدها تعیین کند.

مانعی خواهیم غریب باشیم

"مانعی خواهیم غریب باشیم" و اگر این جمله صرفاً یک شعار تو خالی نباشد آنگاه باید واقعا غرب را در تمامی ابعاد آن بشناسیم و چهره آنرا با واقعیت آنچه که در ایران می‌گذرد مقایسه کرده و از این مقایسه حقیقت آنچه را که باید باشیم، ترسیم کنیم، روسای جمهوری در کشورهای غریب چگونه انتخاب می‌شوند؟ در جهان ما شاید حتی بکنفرانسینتون یافت که ندانند کارتها و نیکسون‌ها را چه کسانی انتخاب می‌کنند. در جهان ما شاید حتی بکنفرانسینتون یافت که نداند ماجراهایی

از قبیل افتضاح و "اترگت" یکی از هزاران شیوه‌های ضد دموکراتیک رایج در آمریکا است. در جهان ما اما بسیاری کسانی که همان شیوه‌های غربی را بکار می‌گیرند.

احزاب جهان غرب را معمولاً "محافل قدرت و ثروت" می‌آورند. دست‌اندرکاران حرفه‌ای جهان سیاست پادوهای انحصارات بزرگ مالی بوده و تشکیلات سیاسی گوناگونی را به میل آنها می‌چرخانند. در مبارزاتی که بین انحصارات بزرگ قدرت و ثروت درگیر می‌شود هر یک می‌کوشد با دستیابی به مواضع و مشاغل مهم سیاسی از طریق وابستگی و عوامل و هواداران خود بر رقیب پیشی گیرد. و از اینرو هر جناح نامزدهای خاص خود را انتخاب و با تمام توان مالی و سیاسی خود از

آنها حمایت می‌کند. و طبیعی است که نامزدهای بروز که موفقیت خود را مدیون حمایت محافل قدرت و ثروت هستند، این پشتیبانی را از طریق سمت دادن سیاستهای اقتصادی و اجتماعی مملکت به نفع حامیان خود حیوان می‌کنند فلان کمپانی بزرگ اسلحه‌سازی در ازای حمایت از فلان رئیس جمهور یا نماینده مجلس در جریان انتخابات مناقصه‌های دولتی را جایزه می‌گیرد و...

حیله‌های انتخاباتی

ماجرایان بهمن‌ها ختم نمی‌شود شیوه‌های گوناگونی برای شکست رقیب و بویژه اگر رقیب از جناح مخالف و یا مترقی باشد وجود دارد. برای شکست نامزدی که از درون مردم برخاسته و برنامه‌های مترقی را مطرح کند انواع حیله‌ها بوسیله محافل ثروت و قدرت اجرا می‌شوند مثلاً "سعی میکنند رای او را تقسیم کنند. با معرفی صدها نامزد که برنامه نامزد جناح مخالف را ارائه کرده اما هیچ شانس پیروزی ندارند، بخشی از آنرا نامزد جناح مترقی را بین نامزدهای

تقلی تقسیم می‌کنند و بدین سان از امکان پیروزی او می‌کاهند. اگر احساس کنند که نامزد نیروهای مخالف و مترقی، حتی این امکان را دارد که بعد از دوم راه یابد محافل قدرت و ثروت با هم متحد می‌شوند یک یا چند تن از نامزدهای خود را حذف می‌کنند و بدین سان با پشتیبانی از یک نامزد سعی می‌کنند انتخابات در دور اول به نفع او تمام شده و کار به دور دوم نکشد. در کشورهای غربی امکان تماس با توده‌های میلیونی جز از طریق رسانه‌های جمعی و با برگزاری اجتماعات بزرگ انتخاباتی، مسافرت‌های انتخاباتی و... وجود ندارد اما این اقدامات به هزینه بسیار زیاد احتیاج دارد و روشن است که نامزدهای واقعی توده‌های مردم فاقد چنین ثروتی هستند و در نتیجه نمی‌توانند برای

• سیاست‌ها و نامزدهای مشاغل سیاسی را ظاهراً

مردم و واقعاً "محافل قدرت و ثروت تعیین می‌کنند

• گریز از غرب باید تمامی جنبه‌ها را در برگیرد

خود تبلیغ کنند. در کشورهای غربی چاپ و پخش پوست‌های تبلیغاتی که بر اساس دستاوردهای روان‌شناسی و علوم اجتماعی تنظیم می‌شوند نقش بسیار مهمی در جلب افکار عمومی دارند در اینگونه تبلیغات از برنامه‌های واقعی و یا زد و بند‌های پشت پرده سخنی بمیان نمی‌آید بلکه حرف‌های تو خالی و بایه‌ره‌گیری از احساسات مردم مهمترین مضمون اینگونه تبلیغات پرخرج است که البته هزینه آنرا محافل قدرت و ثروت تأمین میکنند. در کشورهای غربی مردم هرگز نمی‌فهمند که چرا و چگونه یک نفر نامزد می‌شود چرا و چگونه عدایی از مراکز مهم و تعیین کننده از او حمایت می‌کنند هنوز هم مردم آمریکا نمی‌دانند چرا نیکسون کنار رفت و دلیل واقعی شکست او چه بود؟

و مانعی خواهیم غریب باشیم و نباید باشیم انتخابات رئیس جمهوری و مجلس سورا آزوموسی برای ماست که دستکم این را بیازمائیم.

تبریز، بحران سیاست

تبریز شهر نامور و قهرمان ایران به نا آرامی کشیده شد. بی شک، هر نقطه از کشور که بحرانی درگیر نبود و جان و امنیت هموطنان آزاده به خطر افتد، تمامی مردم ایران را نگران میکند. حادثه تلخ بندر لنگه، رویدادهای اصفهان و سنجندج هریک در نوع خود فرد فرداً برای انبان علاقمند به استقلال میهن و سرنوشت انقلاب رمانتیک سازد. اما تبریز شهر دلاور و پرور ایران و زادگاه آهاری، خیابانی و ستارخان به سبب دلایل تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی موقعیت خاص خود را دارد و آنگاه که تبریز با مسالهای دست به گریبان شود، آثار آن در تمامی نقاط کشور به وضوح و شدت محسوس است.

تبریز به منزله طلایه دار نهضت انقلابی اخیر ایران نخستین شهری بود که قهرمانان در برابر ستم پهلوی و امپریالیسم غرب بیباخت و پیاد شهیدان دلیرم را که ۴۰ روز قبل از آن به دست عوامل شاه جلاد سرکوب شده بودند، گرامی داشت. و این فریاد رعد آسای شهر قهرمان آذربایجان طنینی مطبوع در تمامی نقاط کشور داشت.

در تبریز چه می گذرد؟

می توان با سهیل انگاری چنین پاسخ داد که هواداران آیت الله مشرعی و ممداری و به اصطلاح "مقلدین مرجعیت" چون در یافتن کما نشان از عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران ناراضی است و ولایت فقیه مصوبه قانون اساسی را به این شکل کنونی نمی پذیرد، دست به اختلال و آشوب زد و حادثه "تبریز صرفاً" رنگ دینی و مذهبی دارد. می توان گفت آذربایجانی ها به دلایل قومی ترجیح داده اند در کشمکش جاری بین "مرجعیت" و "رهبری" جانب مرجعیت را که اراکالی آذربایجان است، بگیرند و می توان گفت عدای مست شهر بزرگ تبریز را به کام عصیان و آشوب کشیده اند و حتی کار به اعلام نوعی حکومت نظامی کشیده است و جمع اینها نیز از ۱۵۰ نفر تجاوز نمی کرده است.

اما همه اینها ساده کردن قضیه و باطن آسایب از روی حوادث گذشتن است. وقتی شهری بزرگ با آن پیشینه مبارزاتی درخشان و پیشگامی در نهضت های اصل انقلابی ما هها در چار بحران است رویدادهای در این سوی و آن سوی منطقه آذربایجان وقوع توفانی را خیر می دهند؛ و هیچکس خود را مسئول نمی داند و آنگاه حادثه آغاز میشود و جان عدای زهوظان آنهم نه در راه مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری شاه، بلکه در چار چوب جمهوری اسلامی و برادر کشی تلف می شود، و بشرویدادهای چنین تلخ و ناگوار را تنها در تحریک عوامل سرسپرد همیز دور و ساواکی جستجو کردن و بسا صرفاً "نتیجه توطئه چپگراها دانستن، حاکی از نگرش یکسویه و غیر واقع بینانه به مسالهای خلقی و ملی است.

بی شک سرسپردگان رژیم عوامل سیا و ساواک سرمایه داران وابسته و لیبرال و کلیه کسان و گروههایی که در اثر سیاست گام به گام ۱۰ ماهه از تیر رسختم انقلابی توده ها در امان ماندند و توانستند در تمامی کانونهای قدرت و نهادهای انقلابی رخنه کنند و بر گروهها و سازمان های انقلابی لگام بزنند، اکنون به خیال خود بین توده های مردم و نیروهای انقلابی جدائی افکنده اند، درصد تحکیم قدرت و افزایش سهم خویش در اعمال حاکمیت اند. آنان از آنجا که سرسپرد مانند اسناد خیان نشان اگر به دست توده ها بیفتد، برای همیشه طومار زندگی سیاسی شان در این سرزمین بسته می شود، از افشای اسناد سرسپردگان و جاسوسان و وابستگان به هراس افتاده اند. آنان که نامنز استخوان به امپریالیسم وابسته اند، از جو ضد امپریالیستی جاری سخت به وحشت افتاده اند

• آیا حوادث تبریز صرفاً "رنگ مذهبی دارد؟"

- سرسپردگان رژیم که در اثر سیاست گام به گام از تیر رس چشم انقلابی توده ها در امان ماندند چه می کنند؟



سالمرگ سلطنت

شاه زمانی سایه خدا و نگاه عامل وحدت؟ ثبات؟ امنیت؟ یکپارچگی ملی؟ میراث ملی؟ و... اعلام می شد.

و برای اولین بار در تاریخ ملتی کهن سال چون ما، شاهگریخت و نه چون همیشه پدنبال مبارزه با مدعیان سلطنت که در برابر جنیش توفنده توده های پابرنه، زحمتگشان و ستمبران... و این اما پی آیندی دوران سازترین با خود داشت اینبار سقوط سلطان با سقوط سلطنت همراه بود و نظام شاهنشاهی این جنایت قربنها درهم شکست، ملت شکنی دیگر از حاکمیت را برگزید جمهوری و آن قالب تحمیلی سلطنت را نغی کرد. و از اینرو

قرار شاه با آغاز فصلی نوین در حیات سیاسی ملت همراه بود. آن روز که شاه در رقت این نه فقط یک سلطان گریزان، که سلطنت بود که سقوط کرد. در طول تاریخ پر فراز و نشیب ملت ما، شاهان شاهکهای بسیاری بوداند که از سریر ظلم و ستم به خاک ذلت افتاده و یا گریختند و یا آنکه سر بر سرودای دفاع از حاکمیت خود نهادند اما سلطنت همواره حفظ شده بود و اما سلطان جای خویش به شاهی دیگر داده بوده تا سلسله ستم تا اوم پابدوزمین و خلق بی ظلم و بی جلا نماند. شاهان اما، همواره تنها نبوداند؛ هیات حاکمه که شاه را میگزید نماینده طبقه حاکم و در حقیقت



۴۶ دی ماه، نه فقط سالروز فرار شاه و شاه سوزان که سالمرگ سلطنت و یاد روزنا بودی یکی از ظالمانترین و غیر مردمیترین اشکال حکومتی در ایران است و چه کسی است که شادمانی پیروزی را بیاد نداشته باشد. شاه در رقت و سلطنت مرد. مرگ لاشایی پوسیده که دهها قرن گند آن ملت را آزار می داد می توانست بهار آزادی باشد چه اینبار مانع سالروز فرار شاه که سالمرگ سلطنت را خجسته باد میگوئیم.

ج د

ایران

حاکمیت سلطنت نشاند دوام حاکمیت طبقه ستمگر جامعه بر توده های مردم بود. بهر رو بسیاری شاه که گریخته و بسیاری سلطان که جان در راه سودای قدرت از کف نهاده اما سلطنت چون سایه مرگ و پاسدار خاموشی و ستم تا اوم یافته. و تا حدی که صحنه آرایان ستم و ظلم و خادمان درگاههای جنایت و حیانت برای فریب خلق، توهم "نظام ابد مدت شاهنشاهی" را پرداختند و تماشای تسلیفات و توجیه دیگتاتوری جلا د را بر آن نهادند

ومی خواهند با هر دستاویز، اذهان مردم را متوجه کشورهای دیگر، همسایگان و نیروهای مترقی داخلی نمایند. آنها در در سر ایجاد می کنند تا به دولت بقولانند که واقعا " قوی هستند

زمینه های عینی و ذهنی

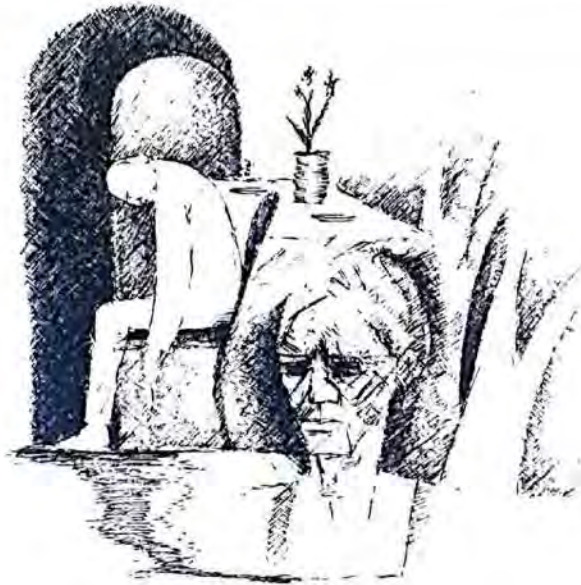
اما با وجود همه این توطئه گری ها و حمایتی که امپریالیسم بانامی امکانات خود از این عناصر بعمل می آورد در صورتی که زمینه عینی برای ایجاد نا امنی و شورش وجود نداشته باشد، ناهنگامی که ذهن افراد جامعه یا بخشی بزرگ از آن هم شهری با آن سابقه مبارزاتی درخشان و آنهمه هشیارای انقلابی به دست معدودی افراد (به گفته مقامهای مسئول محلی در حدود ۴۰۰ نفر) اگر محال نباشد بسی دشوار است. وانگهی باید پرسید چه کسی باید جامعه را از شراوکی ها، سرسپردگان امپریالیسم و سرمایه داران وابسته نجات دهد؟ مردم که تمامی قدرت خود را در طبق اخلاص گزارده و تمامی اعمال حاکمیت را در سرکوب عناصر رژیم پیشین با قاطعیت تأیید نموده اند و فراتر از این رفته مصرأ " خواهان افشای عناصر صراوak و ویس مانده های ضد مردمی رژیم شده اند کوتاهی در این زمینه به مسئولیت مقاماتی است که کلیت ساواک نزد آنهاست، عناصر سرسپرده را آنها هم می شناسند آنها باید اقدام می کردند، افشامی نمودند و بنا بر این ریشه ناراضیاتی و عامل تحریک را از همان آغاز می خشکانیدند اما...

در پشت صحنه تنش های آذربایجان بویژه تبریز تلاش سرمایه داری وابسته و لیبرال و نیز ناراضیان از قدرت دولتی را می توان مشاهده کرد که با استفاده از ناراضیاتی مردم از عملکرد نظام و بر آورد نمشدن امیدهاشان، درصد آتند که هر چه بیشتر امتیازهایی در صحنه سیاسی کسب کنند

در این گمرو دار سازمانهای مترقی کشور با درک این نکته که بورژوازی لیبرال و وابسته می خواهد از ناراضیاتی مردم آذربایجان استفاده کرده سهمی از قدرت حاکم را فراچنگ آورد، دست به افشاکری زد ضمن تأیید خواسته های برحق مردم به آنان هشدار دادند که مسیاد از این رهگذریه دام لیبرالها بیفتند و سرنوشت انقلاب ایران که در نیمه راه خود مانده به راه یرتغال یایونان با اسپانیا برود.

■ ■ ■ ■

فیله‌مون و بوسیس



تیبوردی، نویسنده‌ی مجاری، در سال ۱۸۹۴ متولد شد و کار ادبی خود را از سال‌های جنگ جهانی اول آغاز کرد. در وین و برلین و پاریس مرحله‌ی سخت مهاجرت را گذراند. اثر عظیمی که یادگار آن سال‌های او است و اوج و ماحصل کار او به‌شمار می‌آید "عبارت ناتمام" است که زمانی گسترده و عظیم و توصیفی آمیخته به روان‌گویی از جنبش کارگری مجار و محافل مترقی جامعه برزوازی روشنفکر است. "بازی‌های جهانی" که در سال ۱۹۴۶ به چاپ رسیده بازگوکننده‌ی شرح ماجرای محاصره‌ی بوداپست است. کتاب "پاسخ" که در دو جلد و در سال‌های ۵۲-۱۹۵۰ انتشار یافت گوشه‌ی دیگری است برای توصیف جنبش کارگری مجارستان در سال‌های ۱۹۴۰. تیبوردی پس از آن که مخالفت خود را با سیاست ادبی دوران کیش فردپرستی آشکار گرداند در ماجرای سال ۱۹۵۶ نقش مهمی عهده‌دار شد و از این رو پس از مراجعت نیروی شوروی به مجارستان، برای مدتی زندانی شد.

فیله‌مون و بوسیس زوجی افسانه‌ای از اساطیر کهن است. این دو که در فریبری اقامت داشتند، از زئوس و هرمن که با لباس‌های سفید می‌کردند سخاوتمندانه پذیرایی کردند در حالی که سایر مردم آن‌ها را رانده بودند. از این رو این دو از توفانی که همه‌جا را ویران کرد جان به‌در بردند و گلیم پوشالی‌شان معبدی شد. این دوازده خدایان خواستند که گاهنان معبد خود باشند و هرگز نمیرند و بسیاری دیر هم زیستند و سرانجام به درخت بدل شدند. این زوج معرفی عشق خانوادگی است.

زن و مرد پیر، بعد از ظهرشان را روی نیمکت پارک باغ به‌سر می‌آوردند، در جایی که آفتاب پاییزی سایه‌ی شاخه‌های درختان گردوی می‌برک و بار را، که این‌جا و آن‌جا آراسته به زبور طلایی رنگ چند بزرگ باقی مانده بود، ترسیم می‌کرد. بر آن باغ کوچک واقع در جومه‌ی شهر، سکوت حکمروایی داشت. برای چند لحظه صدای قطار آهنی کوچک شنیده شد. مارهم برگ زرد شده‌ی افتاد، پیروز، یک جفت حوراب بلند می‌یافت و پیرمرد که در کنار او نشسته بود، اگر صدای برخورد میله‌های زاکت باقی مرمت بیدارش نمی‌کرد مسلماً به چرت می‌افتاد.

پیرمرد با حالتی خواب‌آلود گفت:
- بابا تیمار مرد،
از صبح آن روز خواسته بود زن را از ماجرا باخبر کند اما فراموش کرده بود. پیروز که گوشش کمی سنگین بود پرسید:

چی؟
پیرمرد با صدای بلندتر تکرار کرد:
- بابا تیمار مرد،
- چه بیماری داشت؟
- خودکشی کرده.
پیروز به بافتن ادامه داد و گفت:

- به اندازه‌ی کافی پیر بود،
پیرمرد گفت:
- فقط دو سال بزرگتر از من بود،
پیروز پرسید:

چی؟
پیرمرد، راز پوشانه، گفت:
- خیلی پیر نبود.

پیروز گفت:
- خیلی پیر بود.
در آفتاب هوا خیلی گرم بود. پیرمرد فکری کرد و بعد گفت:
- او مشروب می‌خورد.

پیروز پرسید:
- چی گفتی؟ چرا این قدر بواش حرف می‌زنی؟
پیرمرد دهانش را به‌سوی گوش پیروز گرداند و فریاد زد:

- گفتم که او هر ماه مستحری‌اش را مشروب می‌خورد، تمام مستحری‌اش را مشروب می‌خورد، مارهم برگ سرچی از درخت گردو افتاد. پیروز لحظه‌ای سوج کند برگ را نگریست، گفت:
- امروز آفتاب خیلی خوبی است!
پیرمرد که برمی‌خاست گفت:

- من می‌روم گشتی بزمن. مواظب باش سرما نخوری! می‌خواهی بروم و برایت شالی بیاورم؟

پیروز گفت:
- نه. تو نماز می‌خواهی خایبان گردی کنی؟ پیرمرد پشت دستش را رو به آفتاب گرفت تا گرما را بهتر حس کند. و گفت:

- یا وجود این می‌روم برایت شال بیاورم. آفتاب اکتبر مکار است. آدم براحستی سرما می‌خورد.

حیلی از بعد از ظهر گذشته بود و آفتاب غروب کرده بود که پیرمرد از گردن خود برگشت. او در زیر دامن پالتوی خود هدیه‌ی سالگرد تولد را که با سستی شد، سر شام جشن، به همسرش بدهد محفی کرده بود. این هدیه که در میان دسته‌ای گل مریم محفی شده بود عبارت از یک سمک بود. پیرمرد از یک‌سال پیش سمکار را ترک کرده بود تا بتواند سمک را بخرد.

و حالا که آهسته و بیوک با وارد اتاق می‌شد ناگهان دچار شک شد و قلبش درهم فترده شد. این هدیه نحفوری برای همسرش نخواهد بود؟ زن هرگز نخواسته بود قبول کند که گوشش سنگین است. همان دبروز هم وقتی نوبی نه‌چندان دور

شلیک کرده بودند از سر بلند کرده و به سوی در نگرسته بود و گفته بود: "فرماید!"
 پیرمرد وارد آشپزخانه شد و گفت:
 - من آمدم! کی شام می‌خوریم؟
 - خیلی طول دادی.
 - گردش برایم خوب است.
 - پیرزن گفت:
 - باز هم به فکری از آن کلک‌های هستی!
 شام کباب داریم.
 - پیرمرد سعی زد و گفت:
 - مدت‌هاست که گوشت نخورده‌ایم!
 - پیرزن گفت:
 - باز هم با هدایای جشن تولدت حوصله‌ام را سر می‌بری! لازم نمی‌بینم در این مورد توصیه‌ای بکنم. دیگر پولی ندارم و مستمری هم زودتر از هشت روز دیگر دست نمی‌دهد.
 - پیرمرد گفت:
 - بالاخره سر و ته قضیه را سرهم می‌آوریم.
 - پیرزن پرسید:
 - چی؟ چی بلفور می‌کنی؟ میز را بچین تا کباب را بیاورم.
 در بیرون، باران شروع به باریدن کرد و با آهنگ سخت و باریکی روی شیشه‌ها ضرب گرفت. پیرمرد رو مبری و اسباب میز را چید، اما این بار در اتاق، زیرا صحبت شام جشن تولد بود. هنگامی که او سرگرم کار بود باران همانطور روی شیشه‌ها صدای می‌کرد، اما صدای ترق ترق دیگری، از جایی دورتر شنیده می‌شد که هر لحظه ضعیف‌تر می‌شد تا دوباره شدیدتر به گوش برسد. پیرمرد به سوی پنجره رفت تا به صداها گوش بدهد.
 باد چنان می‌وزید که او حتی صدای مهم خوردن شاخه‌های درخت گردو را هم می‌شنید. ناگهان در مربع زرد رنگی که روی اشیاء جلوی خابنی چهار افتاده بود مجوس شب. آنجا چراغ‌ها خاموش کرده بودند. پیرمرد مور مور پنجره را بست و وارد کشتی‌کن شد و در روودی را قفل کرد. این دهکده کوچک واقع در حومه که تا آن زمان از جنگ و ستمز رگبار مانده بود بدون شک به زودی آسب می‌دید. صدای مسلسل‌ها از پشت پنجره‌ی کوچک به داخل راه یافت. پیرمرد، وارد آشپزخانه شد که سرشار از رایحه‌ی چربی‌آلود کباب بر سر بود. صدای بخاری، خوشخانه، در آن جا مانع از شنیده شدن سروصدای دیگر، سروصدای بیرون، بود. پیرمرد به خود گفت: "خوشخانه هنوز هدیه‌اش را به او نداده‌ام."
 - پیرزن پرسید:
 - چه کار می‌کنی؟ چرا در را می‌بندی؟
 - پیرمرد گفت:
 - رگبار گرفته است.
 - پیرزن پرسید:
 - بعد چی؟
 - پیرمرد گفت:
 - باد، باران را تو می‌آوری.
 - پیرزن پرسید:
 - پس چرا قفلش می‌کنی؟ آشپزخانه پر از بخار است، چرا جواب نمی‌دهی؟ پرسیدم چرا در را قفل می‌کنی؟
 - پیرمرد گفت:
 - باد خیلی تند است. در خیلی راحت باز می‌شود. ممکن است باد آنرا باز کند و کشتی‌کن پر از آب شود، مگر بدش می‌توانیم خشکش کنیم!
 - پیرزن گفت:
 - تو همیشه خیال می‌کنی. من که صدای

بادی نمی‌شنوم.
 صدای نیراندازی کاملاً محسوس بود و مدام نزدیک‌تر می‌شد. صدای نیراندازی‌های پراکنده‌ای هم به گوش می‌رسید ولی صدای رگبار گلوله بود که لایبظم واضح‌تر می‌شد. پیرمرد وارد کشتی‌کن شد. در مشرف به خیابان بود. از آن جا جهت گلوله‌ها بهتر تشخیص داده می‌شد. او وقتی از اتاق می‌گذشت دسته گل مریم را که در کنار بشقاب زن گذاشته بود به سرعت از روی میز برداشت و روی تخت گذاشت و زیر کوسن‌ها مخفی کرد. نبرد به خیابان رسیده بود و به خانه نزدیک می‌شد. خوشخانه در و پنجره‌ی آشپزخانه مشرف به ته خانه بود و به باغ کوچک باز می‌شد. پیرمرد به اتاق برگشت. میز را خالی کرد و رو میزی و لوازم میز را با یک سینی به آشپزخانه برد.
 زن از او پرسید:
 - چه کار می‌کنی؟ هنوز میز را نچیده‌ای؟ چرا می‌خواهی این جا در آشپزخانه بچینی؟
 - پیرمرد پرسید:
 - می‌خواهی کجا بچینم؟
 - پیرزن به سوی او برگشت و راست به چشم‌هایش نگاه کرد. و پس از لحظاتی سکوت پرسید:
 - دوست من، پس فراموش کرده بودی؟
 - چه چیز را فراموش کرده بودم؟
 - پیرزن با لبخندی ملایم و در حالی که بیثباتی اندکی سرخ می‌شد گفت:
 - که امروز روز تولد من است؟ در این روز ما در اتاق غذا می‌خوریم.
 - پیرمرد هم سرخ شده، چین‌های صورتش قرمز شد. در حالی که سینی را روی میز می‌گذاشت، چون دست‌هایش می‌لرزید، گفت:
 - فراموش کرده بودم. نمی‌دانم چطور فراموش کرده‌ام.
 زن گفت:
 - مهم نیست عزیزم، این طور دستکم اتاق بوی غذا نمی‌گیرد. نگاه می‌کنم کشتی‌کن ببنداز، به نظرم کسی در نمی‌زند.
 - پیرمرد پرسید:
 - چطور می‌خواهی در این ساعت کسی بیاید؟
 زن پرسید:
 - چی؟
 - پیرمرد سر به سوی زن خم کرد و به صدای بلند گفت:
 - در این وقت شب هیچ‌کس به خانه‌ی ما نمی‌آید.
 زن گفت:
 - با وجود این می‌شنوم که در می‌زنند.
 - پیرمرد به کشتی‌کن رفت. گوشش را به در چسباند. به نظرش رسید که نیراندازی به داخل کوچه و حتی مقابل در باغ کشیده شده است. چمانته زد، زیرا فکر کرد امکان دارد تیر به خطا رفتن از در بگذرد و او را از پای در بیاورد. صدای سفیر باد و به هم خوردن غیر منظم شاخه‌های گردو، مانند پارازیت رادیویی، بر سر و صدای کوچه مسلط بود، اما پیرمرد احساس کرد که صدای برخورد سنگن پای‌های فرورفته در کفش‌های پوست را به وضوح تشخیص می‌دهد که به خانه نزدیک می‌شوند و ضربات موزون خود را بر سنگ‌های ظلمت گرفته‌ی کوچه فرود می‌آورند. آن وقت یک رگبار گلوله‌ی دیگر، صدای پیرزن از آشپزخانه می‌گفت:



- در می‌زنند.
- نه! اصلاً چیزی نمی‌شوم.

پیرمرد فریاد زد:
- می‌گویم که در می‌زنند.

پیرزن لیخند زد. لوزنی راستای ستون فقرات مرد را طی کرد، از این لیخند آرام و نیمی نمری دل به هم زن آتیزخانه و منیر آراسته، احساس نفرت کرد. بار دیگر در گفتن به صدا درآمد. پیرمرد به صدای آهسته پرسید: "باز هم چیزی نمی‌شنوی؟" سپس برگشت و از اتاق که این بار درش را باز می‌گذاشت عبور کرد و باز به گفتن رفت و در را که قفل کرده بود گشود. جوانی ناشناس، که با دست قسمت زیر شکمش را محکم می‌فترود وارد شد. جوان گفت:
- در را پشت سرم ببندید! چراغ را خاموش کنید!

پیرزن، از پشت پیرمرد، ایستاده در چهارچوب در اتاق، پرسید:

- پیرم، به دنبال کی می‌گردید؟
جوان گفت:

- فکر می‌کنم از ناحیه بیضه زخمی شده‌ام.

پیرزن پرسید:

- او چه می‌گوید؟ من چیزی نمی‌شوم. او چه می‌گوید؟

پیرمرد که سر به سوی گوش زن خم کرده بود فریاد زنان گفت:

- او زخمی شده است.

مرد جوان گفت:

- داد زنید! شاید آن‌ها هنوز در اطراف خانه مشغول گشت باشند.

پیرزن پرسید:

- او چه می‌گوید؟ چرا شما دونفر پنج می‌کنید؟

پیرمرد که بار دیگر به سوی او سر خم کرده بود گفت:

- یک گلوله به رانش خورده است.

پیرزن پرسید:

- یک گلوله به کجایش خورده؟

پیرمرد گفت:

- به رانش.

پیرزن لیخندی به مرد جوان زد و گفت:
- پیرم، آن گوشه، روی آن صندلی

نشینند. یک دقیقه صبر کنید.
وقتی به اتاق برگشتند و پیرزن در را به روستان بست پرسید:

- یا او می‌خواهی چکار کنی؟ می‌خواهی او را این‌جا نگهداری؟

پیرمرد که چشم‌هایش را به هم می‌زد او را برانداز کرد. پیرزن اضافه کرد:

- او نمی‌تواند این‌جا بماند. تمام لباس‌هایش پر خون است. می‌خواهی او را کجا بخوابانم؟ تخت را پر خون می‌کند.

پیرمرد گفت:

- درست است.

پیرزن گفت:

- بله، مطمئناً. می‌خواهی او را به خانهی مولنار که سه تخت دارد ببری؟

پیرمرد جواب داد:

- اما آن‌ها تخت آماده ندارند.

پیرزن گفت:

- این شیشه را بگذار زمین. پس او را به خانهی بابا کنار سر، آن‌جا یک تخت خالی

هست.

پیرمرد گفت:

- مرده را هنوز خاک نکرده‌اند. جسد در خانه است.

پیرزن از زیر موهایی نقره‌ای رنگش به او تگریست. این‌بار دیگر به او لیخند نمی‌زد.

گفت:
- او نمی‌تواند این‌جا بماند. کجای رانش تیر خورده؟

پیرمرد جواب داد:

- نمی‌دانم.

پیرزن گفت:

- مطمئناً او تخت را به خون می‌کشد. من اجازه نمی‌دهم که او این‌جا بماند.

در و اتاق گفتن به مرد جوانی که روی صندلی نشسته بود و دست‌هایش را محکم به زیر شکم می‌فترود گفت:

- پیرم، شما نمی‌توانید این‌جا بمانید. میل دارم به شما بگویم که سه پیرم را در این جنگ از دست داده‌ام. دو پیرم در میدان جنگ کشته شده‌اند و سومی که کوچکترین آن‌ها بوده توسط صلیب شکسته‌ها تیرباران شده. همسایه‌ها مرا به ستوه آورده. شما هر کاری که دلتان می‌خواهد بکنید. اما من و شوهرم خود را وارد مفرکه نمی‌کنیم. ما می‌خواهیم که ما را آرام بگذارید. پیرم، بروید. من پدی شما را نمی‌خواهم. ولی از این‌جا بروید! در این خانه دیگر فقط برای دو مرده جا وجود دارد.

مرد جوان همانطور سرجایش نشسته بود.

پیرزن گفت:

- نشنیدید چه گفتم؟ ما‌جا نداریم، شوهرم شما را به خانه یکی از همسایه‌ها می‌برد.

یک ربع بعد، وقتی پیرمرد برگشت، پیرزن که پشت میز چیده شده در آتیزخانه نشسته بود سرگرم بافتن بود. نام در داخل دو طرف روی شعله‌ی خیلی ناچیز گاز گرم مانده بود. پیرمرد به اتاق گفتن رفت کتش را آویخت، شیشه شراب را که آن‌جا فراموش کرده بود برداشت و در وسط میز گذاشت. پیرزن به او گفت:

- کمی جلوتر بیا. به نظرم می‌رسد روی لباست خون ریخته است.

پیرمرد پرسید:

- کجا؟
و به لباسش نگاه کرد.

پیرزن گفت:

- جلوتر بیا! فکلت پر خون است. حتی خیال می‌کنم روی پیراهنت هم هست.

اما فقط نکل و پیراهن پیرمرد خونی نبود. پیرزن گفت:

- عزیزم، از دعاغت خون می‌آید. سه اتاق بیا که ترا بخوابانم.

پیرمرد گفت:

- نمی‌خواهد زحمت بکنی، روی این صندلی می‌نشینم و سرم را بالا می‌گیرم.

در آسایشی در اتاق، پیرمرد ناگهانی بلولولو خورد. پیرزن دریافت که نمی‌تواند این پتکر استخوانی و سنگین را تحمل کند. از این‌رو

۱۱

اورا روی نمکت - تخت پهنی که کنار درآشیرخانه بود خواباند و از حبس شلوارش دستمالی بیرون آورد - دستمالی که برحون بود - و آن را روی دماغ پیرمرد گذاشت و بعد برای این که او را در حالت افقی قرار دهد کوس سنگس گلدوزی شده را از زیر سرش کشید . دست گل مریم با سمک به رصم افتاد . پیرزن آن‌ها را برداشت و روی میز در مقابل نمکت گذاشت . خوشحانه او در کشوی پارچه‌هایش یک سسه بنه داشت که می‌توانست از آن برای جلوگیری از خونریزی استفاده کند . یک کمپرس آب سرد به پشت سر پیرمرد گذاشت . بند کفش‌هایش را باز کرد و آن‌ها را از پای‌هایش درآورد . یک مانتوی چهارخانه روی پای‌هایش انداخت . اما پیرمرد چنان خونریزی داشت که لوله بنه‌هایی که بیرون بمسوراج‌های دماغش فرو برده بود پس از چند دقیقه حسس شد . روی نمکت سبز رنگ هم لکهای خون‌خای گدازده بود . خوشحانه پیرمرد متوجه این مطلب نشده بود . پیرزن ککرگه‌ها را بالا زد و پنجره را باز کرد . پیرمرد بار دیگر صدای رنگارهای مسند مسلسل‌ها را شنید . گفت :

- چراغ را خاموش کن !
- پیرزن چراغ را خاموش کرد . پرسید :
- هوای حنک برلمت خوب است ؟
- پیرمرد گفت :
- بله . پیدایش کردی ؟
- پیرزن گفت :
- بله .
- نگاهش کردی ؟
- پیرزن جواب داد :
- هنوز نه ، حالا سعی کن حرف نزن .
- احتیاط این‌طور حکم می‌کند .
- پیرمرد گفت :
- روزی ، از تو معذرت می‌خواهم . اما خیال می‌کنم به دردت بخورد .
- پیرزن گفت :
- هم‌منظور هم خوب می‌شوم ، حسف این همه پول .
- صدای گلوله‌ها را می‌شنوی ؟
- پیرزن جواب داد :
- بله می‌شوم . حالا سعی کن حرف نزن .
- پیرمرد پرسید :
- در تاریکی بهتر می‌شنوی ، نه ؟
- پیرزن جواب داد :
- بله . عزیزم ، بازهم خون می‌آید ؟
- پیرمرد گفت :
- نمی‌دانم . شاید حالا بند آمده باشد .
- در خانه دیگر پنجه‌ای پیدا نمی‌شد :
- کمپرس‌های آب سرد هیچ فایده‌ای نداشت . خون زیادی از دماغ پیرمرد می‌آمد . پیرزن از برداشتن مانتویش که در کمند بود خودداری کرد تا شوهرش متوجه نشود که او به دنبال پرتسک می‌رود .
- وقتی که درآشیرخانه باز شد ، مربع زرد نوره که از خارج می‌تابید به روی کف اتاق افتاد ، پیرمرد پرسید :
- روزی ، کجا می‌رود ؟
- پیرزن جواب داد :
- الان می‌آیم . خیال می‌کنم یک بسته پنجه‌ی دیگر در انبار داریم .
- زن لحظه‌ای در آستانه‌ی در گشوده‌ی آشیرخانه ایستاد و مراقب صداها ماند . عشق ، حسن‌شوایی‌اش را به او بازگردانده بود . صدای

مفتک ، با فاصله‌های نامجز ، سرشار از صدای ملایم باران ، کاملاً از نزدیک بلند بود . پیرزن ، چاره‌ی بر سر ، دوان دوان از نه باغ گذشت ، از خانه مولنار عبور کرد و به کوچه رسید . ظلمت بر کوچه حکمفرما بود . گلوله ، فانوس‌ها را از بین برده بود . او در میان گودال‌های کوچک آب که بر دامن سیاه و پاکیزه‌اش لکه می‌نشاند راه می‌رفت . در خانه‌ها ، تمام ککرگه‌ها افتاده بود ، با چراغ‌ها را خاموش کرده بودند . فقط صدای گلوله‌ها ، حدایا به مدت فشرده ، از حضور آدمیان خبر می‌داد . پیرزن در تاریکی به‌دویدن ادامه می‌داد ولی ترس لب‌هایش را به لیزه درمی‌آورد . تاریکی موحش‌تر از گلوله بود زیرا می‌توانست هرچه را که گلوله ممکن بود به‌دنبال داشته باشد ، بنابیش در نظر جسم گردانند . پیرزن می‌آن‌که بگذرد از دویدن بازبایستدگاهی به آستان می‌پرتست ولی آستان یک پارچه سیاه بود . حتی دیگر آن روشناسی سرخ‌رنگی که غالباً از جانب بودابست بلند بود وجود نداشت . زن می‌ترسید . کوچه‌ی معدی غرق در ظلمت بود . جسم‌های او دیگر به تاریکی عادت کرده بود ، اما فقط به‌اندازه‌ای که پس فضای موجود و اشیاء موجود معارف فائل شد . اما این اشیاء بی شکل هولناک‌تر از فضا بودند . دوان دوان به وسط خیابان رفت ، در آنجا اشیاء کثرتی وجود داشت ، با آن زمان او هنوز بی‌فناده بود . اگر در گوشه‌ای در تاریکی ، آدمی نبود ، اورا راحت می‌برد ، او فقط از آدم‌ها می‌ترسید .

برای رسیدن به خانه‌ی پرتسک باید از کوچه‌ای تاریک که به میدان مراکش منتهی می‌شد بگذرد . این کوچه هم تاریک بود . فقط یک چراغ که کوس بر اثر تصادف محفوظ مانده بود ، بسا آخرس رمق در سمت میدان می‌سوخت . در پشت این فانوس ، در زیر رشته‌های دختان بساران ، شبح انسانی خمیده ، دوان دوان ، از میان هاله‌ی نور می‌گذشت و در همان لحظه ، پیرزن از آن سوی دیگر وارد کوچه شد . میدان هم ، آن‌چنان که از کوچه دیده می‌شد غرق در ظلمتی یکدست بود و طمس ایفچاره بر آن سایه افکنده بود . پرتسک ، در پشت "خانه‌ی شور" که در محاصره قسار داشت زندگی می‌کرد . یک پنجره در طبقه اول ، گاهی بر اثر شلمک مسلسل روشن می‌شد ، دوگلوله به پیرزن اصابت کرد . او ، روبه‌آستان ، در چند قدمی خانه پرتسک بر زمین افتاد . چشم‌هایش باز بود . هیچ دردی احساس نمی‌کرد و برای مدتی تقریباً خود را خوشبخت یافت . دیگر به هیچ‌کس نباید حساسی پس می‌داد . بعد از آن ، به‌تدریج که خون از بدنش می‌رفت ، دوباره گرفتار ترس شد ، اما این بار دیگر ترس از آدمیان نبود .

پیرمرد هم ، خوابیدن روی نمکت ، خون زیادی از دست داده بود ، بعضی لحظات هم او به جرت افتاده بود ، زیرا خیلی ضعیف شده بود . وقتی بیدار شد احساس سرما کرد و ششل چهارخانه را بالاتر کشید . دلش می‌خواست کسی می‌آمد و پنجره را که باد پاییزی مستقماً از آن به نمکت می‌زد ببندد . هر قدر زش را صدا کرد پیرزن جوابی نداد . از لای در نیمه‌باز آشیرخانه صدای چویشیدن عدا همان‌طور به گوشش می‌رسید ، روزی ، و ما خود فکر کرد . "روپهمرفته خوشحالم که آن را برایش خریدم . " و در این حال به سمک کوچک سیاه که روی میز افتاده بود خمیره شده بود . دلش می‌خواست کسی می‌آمد و پنجره را می‌بست ، ولی هم‌سرش به

نداهای او خواب نمی‌داد . او از ترس این‌که دوباره خون دماغ کند از جا بلند نمی‌شد . باد ، باران را وارد اتاق می‌کرد . پیرمرد خوشحال بود که سمک را خریده است .

وقتی صدای ناله‌های ماده‌ی گ را در گوته اتاق شنید بلند شد . وقتی او روی چهارپایه‌ی کوچک جلوی سید نشست ، نخستین توله‌ی ماده‌ی گ که چون ماری بود و پنجه‌هایش که قسمت زیر آن‌ها گلی‌رنگ بود ، هوا را می‌کناقت . قسمت فرورفته‌ی پتوی زربسک ، بر آب باران شده بود . فقط روشناسی چراغی که از اتاق کفکش بیرون می‌زد آن گوته را روشن می‌کرد . سکوت برآپارتان حکمفرما بود . گ ماده تمام نیروی خود را گرد می‌آورد ، گوشش می‌کرد ولی هیچ صدایی از او بلند نبود . مگر صدای زسان سرخ‌رنگش که بر پوست سیاه و صاف توله‌یگ مالیده می‌شد . برای چند لحظه ، هنگام فشار درد ، بی‌حرکت می‌ماند و به محض این‌که انتقاس برطرف می‌شد سرش را به‌سوی توله برمی‌گرداند و با زبان سرخ و فداگارش ، ترشح به باک کردن توله‌یگ می‌کرد . گاهی صدای حرکت پنجره باز به گوش می‌رسید .

پیرمرد آهی کشید ، معده‌اش از مرط‌بی صبری می‌لرزید . توله‌یگ دوم هم در زیر حفت که درخششی شسته‌وار داشت می‌درخشید . در آپارتمان سکوت حکمفرما بود و به‌جز غلغل طرف‌های روی چراغ صدایی به گوش نمی‌رسید ، صدای تیراندازی قطع شده بود . پیرمرد نمی‌توانست صمم شد که صد را به حال خود بگذارد و پیرزن را صدا کند ، در حالی که دیگر نیازی به بنه نبود . دستش را زیر پتسک گرفت تا او را نگاهدارد . حیوان‌که روی پای راست جلو تکیه کرده بود سرش را به‌عقب برمی‌گرداند و تمام عضلات پتسک سختش می‌لرزید . در حالی که سومین توله متولد می‌شد ، نخستین آن‌ها پستانی یافته بود و مشمول شیر خوردن بود ، دومین توله ، مثل دردی که خوب روغنکاری شده باشد ، صدایی نازک برآورد . مادر ، به‌سویست آن‌ها را می‌لمسید . اندکی خون روی پتورخسته بود . این خون از بند ناف توله سوم بود که مادر با یک ضرب دندان آنرا قطع کرده بود .

پیرمرد به اتاق برگشت و پنجره را بست تا توله‌ها سرما نخورند . به‌حال آن‌ها رفت می‌آورد ، اما اندکی از آن‌ها نفرت هم داشت . موقعی که او روی چهارپایه نشست و سر سپیدش را در میان دودست گذاشت ، گ برای لحظاتی به پهلسو خوابید و او را بگریست . دهانش باز ، و زبانش بیرون زده بود . چشم‌های درشتش از فرط سعادت می‌درخشید . پیرمرد گ را نوازش کرد او دیگر متوجه نبود از موقعی که روی چهارپایه نشسته است و در آپارتمان خاموش به‌صدای لیس زدن خستگی‌ناپذیر گ گوش می‌کند چه مدت گذشته است ، اما او هیچگونه خستگی احساس نمی‌کرد و سعادت ساده و غریبی در قلبش گسترده بود . به‌قدری غرق در افکار خود بود که تعجب نمی‌کرد چرا زش از انبار بر نمی‌گردد .

بار دیگر دم گ راحت شد . فشار درد تازه‌ای آغاز می‌شد .

برگردان : فاسم صنوعی



از کتاب سنگری بسازیم

گزارش از
دهه‌ی کتاب



احیای سانسور

در فضای نوم سانسور و اختناق آزیمه‌ری، نشر آزاد و بدون سانسور هرگونه کتاب، مجله، روزنامه و... از خواسته‌های اساسی مردم میهنمان بود. و بسیار بودند نویسندگان و مترجمین مبارزی که علیرغم همه‌ی پی آمدهای شومی که برایشان داشت، دستنوشته‌های خود را بصورت زیراکس تکثیر میان علاقمندان پخش و توزیع میکردند. و دبیرهای سرنوشت ساز قیام نیز یکی از شمارهای مردم رفع هرگونه سانسور و ممیزی در انتشار روزنامه و کتاب بودند که منجر به اعتصاب شکوهمند، مطبوعات و بهر روزی آن یعنی رفع سانسور مطبوعات و انحلال اداره نگارش گردید. و بی آمدن آن صف‌های طویلی بود که مقابل کتابفروشی‌ها و بساط روزنامه فروشها همه شاهد آن بودیم و این خود مشت محکمی بر یوزه رژیم که سالها سعی کرد بگوید که کتاب هست، اما کتابخوان نیست بود.

اسال از ۱۶ تا ۲۵ دیماه به همت شورای ناشران و کتابفروشان "دهه کتاب" بجای "هفته کتاب" و تنها بسیاری خود ناشران و بهروز اژدها‌های آنجانی کتاب بهترین زمینت اطاق بیرونی است" و نیز بی کمک دستگاه‌های دولتی با شعار "کتاب سنگری بسازیم بر ضد امپریالیسم، استبداد، و استعمار" در شرایطی برگزار شد که رژیم جمهوری اسلامی هنوز فرصتی برای محدود کردن انتشار کتاب - آنگونه که در مورد مطبوعات اعمال می‌کند - نیافته و جز در یک مورد (کتاب تسویب میواری - صادق هدایت) تاکنون سانسوری به صورت رسمی اعمال نشده و کتابی جمع آوری نگردیده است.

از نکالت جالب توجه در نمایشگاه اسال گذشته از تنوع عناوین، وجود کتابهایی که قبل از سرنگونی رژیم منحوس پهلوی عنوان ممنوعه و با طاله را داشتند و نیز وجود کتابهایی به

— از کتاب سنگری بسازیم علیه امپریالیسم
— مردم هنوز از هجوم به منازل و جمع —

آوری کتابها می‌ترسند .

— اتحادیه ناشران و کتابفروشان سدی در

مقابل ناشران اصیل است .

آن صورت که از مطبوعات انتظار داشتیم صورت نگرفت .

و یادآور میشود که هدف از برگزاری "دهه کتاب" معرفی جریان اصیل نشر نشان دادن شکل صنفی شورای ناشران در مقابل "اتحادیه ناشران و کتابفروشان" سابق بود که هنوز هم به عنوان یک سد در مقابل ما قرار دارد و به عنوان مخلف دستگاه‌های دولتی مطرح میشود . مریا غی اضافه میکند که . مساله نازمای به عنوان ثبت کتاب مطرح شده و اتحادیه ناشران سابق طی نامه‌ای از

زبانهای آذربایجانی، ارمنی، کردی و... بر پیشخوان کتابفروشیها است. اما آنچنانکه انتظار میرفت نمایشگاه دهه کتاب مشتاقان فراوانی را بخود جلب نکرد و در حالیکه یکی از فروشندگان کتاب و نیز آقای محمود حسینی دانشجوی حقوق دلیل عدم استقبال را وضع بد اقتصادی به قشر کتابخوان و همچنین ترس مردم از هجوم مجدد به منازل و جمع آوری کتابها میدانند. آقای حریباغی سخنگوی "شورای ناشران و کتابفروشان" میگوید . یکی از عوامل مهم، تبلیغات است و تبلیغی به

ناشران خواسته است که بعنوان یک وظیفه ملی و شرعی از هر کتابی دو نسخه به کتابخانه ملی برای ثبت و گرفتن شماره بفرستند. سخنگوی شورای ناشران و کتابفروشان مخالفت خود را با این موضوع پنهان نمی‌کند و می‌گوید: ما به دو جهت به این امر اعتراض کرده‌ایم، اول اینکه می‌بایست در این تصمیم‌گیری با شورا مشورت می‌شد که حتی اعضای هیات مدیره هم از آن خبر نداشتند و از این گذشته برای حفظ حقوق ناشر و مولف احتیاج به کتابخانه ملی نیست و موضوع باید از طریق مجراهای صنفی و شورا صورت گیرد. به این صورت که ما خودمان ثبت کرده و لیست آن را برای کتابخانه ملی بفرستیم. آقای رحمت دیلمه بنگار - با وجود هرگونه دستگاه کنترل کننده در امر مطبوعات و کتاب مخالف است و عقده دارد که بالاخره اعمال سانسور بوجود خواهد آمد، اما توافقاتی را بین ناشران و نویسندگان برای حفظ حقوق طرفین ضروری میدانند.

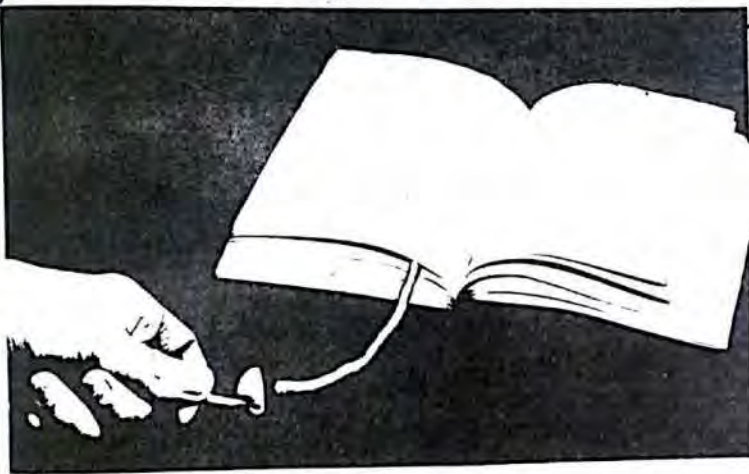
زبان خلق‌ها

دکتر صالحی آسیستان جراحی که بدنبال کتابی در مورد ترمیم زخم جندین کتابفروشی را سرزده منعقد است باید بوسه‌سبای برای وارد کردن و عرضه کتاب‌های تخصصی و علمی بوجود آید. امکانات لازم را برای مقتضای فراهم سازد، خانم مهدوی دانشجوی کشاورزی می‌گوید: کتابهای تخصصی وجود ندارد و پیشنهاد می‌کند ناشران هر سال فهرست کتابهایی را که منتشر کرده‌اند در اختیار مردم بگذارند تا بدون اتلاف وقت و با فرصت کافی کتاب مورد نظر بتوان انتخاب و خریداری کرد. آقای فروزی، کارمند که به همراه سر ۱۳ ساله‌اش به نمایشگاه آمده است می‌گوید: کتاب کافی برای کودکان چاپ نشده و کانسون پرورش فکری کودکان که هر سال چندین کتاب چاپ می‌کند، امسال نه تنها کتابی چاپ نکرده بلکه در بعضی کتابخانه‌های کانون، تعدادی از کتابهای قبلی نیز جمع‌آوری شده است.

یکی از شرکای انتشارات فرزانه که ۵۰ کتاب از ۲۰۰ کتابی را که به زبان آذری چاپ شده منتشر کرده است، سرازار اصابت بخش می‌داند و می‌گوید یکی از کتابهای مرحوم طالقانی و نیز کتاب "یا نشنه آهمن" بیش از یک میلیون نسخه فروش داشته‌اند.

با آقای "مرباغی" سخنگوی شورای ناشران و کتابفروشان، نیز گفتگویی داشتیم که فشرده اظهارات ایشان در پی می‌آید.

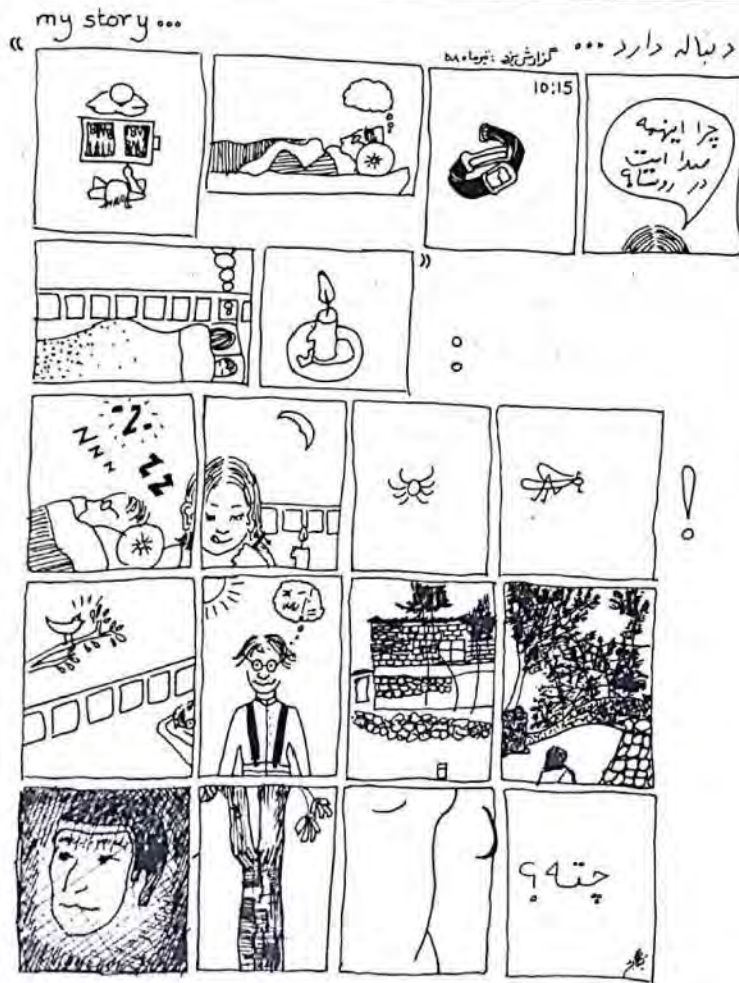
* تیراژ کتاب خوب است و ناشران منطقه دانشگاه هر هفته بطور متوسط ۲۰ عنوان کتاب به بازار عرضه می‌کنند.
* گروههایی در شهرستانها کتابها را جمع آوری کرده یا به آتش می‌کشند و ارتباط ناشران با شهرستانها قطع شده است.
* شورای ناشران در نظر دارد استاندارد خاص و یکنواختی را برای قیمت گذاری کتاب به وجود آورد.
* ناشران کتابهای نویسندگان شناخته شده را رد نکرده‌اند، بلکه آنها خود تبلیغ می‌کنند.
* کتابخانه ملی، کتابی بنام "کتابشناسی سانسور" در افشاگری سانسور و سانسورچیان منتشر خواهد کرد.
* بعضی کتابها را که دوست نداریم چاپ کنیم، ناشران خیابانی چاپ می‌کنند. وجود کتابفروشان خیابانی تا حدودی کتابفروشی‌ها را تحت تاثیر قرار داده است. ما توقع داریم این گونه دوستان ضوابطی را که برای پاکسازی محیط نشر دارد رعایت کنند.
* ما مخالف کتابفروشان بساطی نیستیم چون در هر حال آنها هم باید زندگیشان را تأمین



حیثیت نویسندگان

آقای سعیدی فوق لیسانس بیولوژی از عیبت نویسندگان و شاعران صاحب نام و مورد اعتماد مردم می‌گوید، با تأثیر اظهار میدارد: از گروهی از نویسندگان که وابسته به احزاب مختلف هستند که می‌گذریم، امروز روزی است که شاملوها، ساعدی‌ها و هزارخانی‌ها باید بنویسند، خط فکری بدهند، انتقاد کنند، افشاء کنند، حالا که دیگر سانسور نیست، حداقل می‌شود کتاب چاپ کرد، اما آنها منتظر نشسته‌اند که بعضی از به قدرت رسیده‌ها همکاری می‌خواهند انجام دهند و مسیر انقلاب

- برای حفظ حقوق ناشر و مولف نیازی به کتابخانه ملی نیست .
- کتابهای کودکان دیگر چاپ نمیشود .
- یکی از ناشران . پاشنه آهنین یک میلیون تیراژ داشته است .
- ترجمهها اکثرا " نادرست و دور از امانت داری است .



را منحرف کند و بعد از اینکه کار از کار گذشت ناره نویسندگان ما از خواب برخیزند و برایمان تاریخ بنویسند . این برآورده نویسندگان متعدد و مردمی مانند ، شاملو ، ساعدی ، و ... اکنون باید بنویسند ، نسل ما هنوز به آنها اعتماد دارد . شعر شاملو هنوز هم می تواند برایگزیده باشد ، آقا بنویسید : آقای شاملو آقای ساعدی ، عفتان آریامهری نتوانست شما را ساکت کند ، اکنون چه شده ، شما باید به ما جواب بدهید . آقای سعیدی همچنین اضافه می کند ، که کانون نویسندگان به منزله یک نهاد در سر - گیرنده روشنفکران ، انکار اکنون هم همان هدف - های دوره طاغوت را که دفاع از آزادی بیان و نشر برای اعضای کانون بود دنبال می کنند در صورتیکه امروز وضع دیگر شده است . کانون باید از منافع زحمتکشان و خلقهای تحت ستم دفاع کند و در جریانهای سیاسی آگاه و بیدار حضور داشته باشد .

خیانت مغزجم

خانم شهابی از وضع بد کتابهای ترجمه شده می گوید که ترجمهها اکثرا " نادرست و دور از امانت داری است . و معتقد است که مرجعی مثل کانون نویسندگان یا جایی دیگر باید ترجمهها را فقط از جهت تطابق با متن اصلی کنترل کند ولی در عین حال با وجود هر دستگاه کنترل کننده ای به هر نحو مخالف است . خانم شهابی می افزاید : مثل سابق کتابهای پنجل را به نساپشگاه آورده اند .

نادر

یک خبر کوتاه
از کیهان اول دی ۱۳۵۸

سرمایه دار اصفهانی با میلیون ها تومان پول و جواهر در مرز ایران و ترکیه دستگیر شد . سندهای بانکدور سرمایه دار اصفهانی کارت عمور بحار با سلاح و بدون سلاح از کمیته مرکزی تهران را همراه داشت .

رمان و پینش سیاسی (۱)

عالمان سیاست به رسم عادت به رمان‌ها و داستان‌ها به عنوان منابع آگاهی سیاسی نگاه می‌کنند. من منکر این نیستم که رمان‌ها به رغم رساله‌های فلسفی سیاسی کلاسیک، نامنضبط، ذهنی و جزئی هستند؛ اما بی آنکه بخواهم از اهمیت نظریه‌های رسمی سیاسی بگامم، در مقام اثبات این نظرم کم‌نویسندگان برجسته رمان‌های سیاسی بیش از هر کس ادارک ما را از اندیشه‌ها و انگیزه‌هایی که منجر به رفتار سیاسی شده، غنی و بارور کرده‌اند. این نکته را آیزیا برلین انگلیسی و فیلسوف ارجمند سیاسی چه خوب روشن کرده است:

مادامی که به یاری قوه تخیل قوی - که رمان نویسان به مراتب بیش از منطقیون دارا هستند - به بررسی وجود یا فقدان انگیزه‌هایی که منجر به اتخاذ مواضع سیاسی می‌شود نپردازیم، نه به شناخت کاملی از خود توفیق خواهیم یافت و نه از هیچ یک از جوامع انسانی آگاهی حاصل خواهیم کرد.

من در این نوشته برآتم تا چهار خصیصه رمان را که از کاربرد بیش‌تخیلی در سررسی زندگی اجتماعی و سیاسی ناشی شده است، به بحث گذارم. نخست از همه، به انتقاد در رمان می‌پردازیم. مرادم از این بخش، مطالعه‌ی تحلیلی و واقع‌گرایانه‌ی است از آنچه که جامعه ادعا می‌کند و آنچه که در عمل بروز می‌دهد. دوم، از رمان و اخلاق می‌گویم و در آنجا به تشریح اندیشه‌ها و رفتارهای خاصی که منضم ارزش‌های اخلاقی با معنوی است، خواهم پرداخت. سوم، از رمان و درمان سخن خواهم گفت و مرادم از درمان، در معنای روانشناسی، دست یافتن به مرحله‌ی عالیتری از خود آگاهی است. چهارم و آخر از همه به مفهوم رمان اشاره می‌کنم و به بررسی کار بردرمان از حیث ترسیم نمونه‌های فرضی که شامل برخی از آرا، و نظریات کلی راجع به جامعه و



سیاست باشند، می‌پردازم.

هیچ رمز مشخصی میان این جنبه‌ها وجود ندارد. دجوه گوناگون رمان تفسیری می‌کند، در هم می‌رود و گاه به هم بافته می‌شود. و من لزومی نمی‌بینم که از جهت نبودن مرزهای دقیق میان این جنبه‌ها از خوانندگان بپوش بخواهم. بسیاری از گفته‌های ما مبهم، غیر دقیق و نامعلوم است؛ حال آنکه اینها را بر غفلت یا جهل ما حمل نمی‌توان کرد. چه بسا مفاهیم مبهم و ناگشودن‌ای که بیش از مضامین صریح و آشکار تأثیر بخشیده‌اند و بارها و بارها به کار گرفته شده‌اند.

انتقاد در رمان

انتقاد به صورت‌های گوناگون در رمان به کار گرفته می‌شود. ممکن است شقاوت و مظاهرنا - مردمی یک نهاد اجتماعی توصیف شود. مانند نهاد برده داری در "گلبه‌ی عمو نوم" اثر هربرت بیچر استو. یا عمل پلمدی به شرح قلم درآید، مانند آنچه که از روش‌های غیر بهداشتی و غیر-

انسانی تولید و صنعت گوشت در "جنگل" اثر اپتون سینکلر توصیف شده است. حتی احتمال این نیز هست که ایدئولوژی جامعه‌ی بیکارچه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. مانند آنچه که در رمان و حدیث نفس الکساندر سولژ نیتسن، نویسنده‌ی روسی به نام "یک روز از زندگی ایوان دینسویچ" به تحریر آمده است. این کتاب تنها اثری است که از سولژ نیتسن در شوروی اجازه‌ی انتشار گرفته است.

در "حلقه‌ی اول" اثر دیگر سولژ نیتسن، صحبت از زندان و اردوگاه ویژه‌ای است که پس از جنگ جهانی تشکیل یافته و تحت مراقبت پلیس امنیتی به کار تحقیقات علمی وادار شده است. زندانیان این اردوگاه به اندازه‌ی کافی جسره‌ی غذایی دارند، مورد اهانت قرار نمی‌گیرند و به سلول‌های انفرادی افکنده نمی‌شوند. به عبارت خود سولژ نیتسن، این زندانیان در بهترین و عالیترین حلقه‌ی جهنم به سر می‌برند. به راستی سخن از جهنم است، زیرا که متهمان این اردوگاه روی برنامه‌هایی کلومی‌کنند که در صورت موفقیت، در نهایت به استقرار بیشتر قدرت دولت و محو بیشتر آزادیهای فردی می‌انجامد. به این متهمان برگزیده، رشوهای داده می‌شود که هرآن برنامه‌های مقرر تکمیل نگردد، قطع می‌گردد. اما رمان "حلقه‌ی اول" به اعمال تبعیض‌گرایانه‌ی می‌تازد که به درجات خطرناکتر از رشوهای مادی است. سولژ نیتسن نقاب از چهره رسمی برمی‌گیرد که فساد و نباهی فکر و اندیشه را آماج کرده است. از دولتی سخن می‌گوید که انسان را به بیپاسی پیشرفت اجتماعی به ارتکاب اعمال غیر اخلاقی وامی‌دارد. جنابات رژیم در نگاه سولژ نیتسن، محصول ساده‌ی شقاوت یک دیکتاتوری محبط نیست، بلکه نمره‌ی منطقی آن نوع از اندیشه‌های بیپاسی است که وجدان فردی را تحت لوای فوایس تغییر ناپذیر تاریخی لگد مال می‌کند.

رمان نویسی که اندیشه‌های سیاسی بنیادی

یک جامعه را به باد انتقاد می‌گیرد، تبلیغاتچی نیست. وظیفه‌ی نویسنده‌ی او ایجاب می‌کند که برای آشکار کردن همه‌ی پیوندهای میان اندیشه و عمل، چگونگی کار یک نظام سیاسی و تأثیری آن را بر ادراک فرد و شناختی که او از موقعیتش در جامعه دارد، به بحث گذارد.

رمان نویسنده سیاسی از آنجاکه شیوه‌ی روابط فردی و اجتماعی را بهتر در می‌یابد، به ناچار هر کوششی را که بر بایده‌ی داوری رفتار انسان از دیدگاه مجموعه‌ی نظریه‌های انتزاعی باشد، طرد و رد می‌کند. برای مثال، ایاتسوسیلونه در "مان و شراب" از یک رهبر انقلابی سخن می‌گوید که پس از پانزده سال تبعید و دوری از وطن به ایتالیا باقی‌مانده بازگشته است. این رهبر متوجه می‌شود که شعارهای سابق سیاسی، معانی‌اش را در نزد روستاییان زاد بوم او از دست داده است. او به تدریج به این باور می‌رسد که مهم، زندگی دیگری را زیستن است، نه اندیشه‌ی دیگری

را بیان کردن. شخصیت اصلی رمان جوزف کتراد به نام "پیش چشم غربان" به همان‌سان در می‌یابد که در پس اندیشه‌های پندارگرا و ریشته‌ای انقلابیون، گاه حس حقیر مردم و میل به تدریب فاسد کس کرده است. در "طاعون" رمان مشهور آلبر کامو، شاهد مبارزه‌ی بی‌امان دکتر ریو با بیماری هستیم، چرا که آدمیان از بیماری به جان آمده‌اند و دکتر ریو سعی ندارد که برای زندگی آدمی معنی مجردی بیابد یا وضع کند. او فقط آرام مردم را تسکین می‌دهد.

چرا انتقاد رمان نویسنده از اندیشه‌های انتزاعی بر اهمیت است؟ یک پاسخ این پرسش درمیل فطری انسان به جستجوی اصول بنیادی نهفته است. اصولی که بی آن، و بنای احساس رمان نویسنده، انسان نه می‌تواند عقلایی ببیند و نه برای آن دارد که منکی به نفس خود باشد. از همین رو است که ما در جستجوی کلیدهای فلسفی هستیم تا درح معماهای گیتی را بکشاییم و بادست

یافتن به این اصول، گریبان خود را از چنگک اندیشه‌های جانگاہ برهانیم. از سوی دیگر، رمان نویسنده همواره به مانع‌باز می‌زند که در پی راه‌های دیگری برای مشاهده باشیم و مدام به خاطر ما می‌آورد که آدمی در باره‌ی حقیقت بود و نبود، مفروضات خود را جا به جا می‌کند، او به ما می‌آموزد که بدون الزام به پیروی نظام‌های فکری مستقر، می‌توانیم از فرد و جامعه انتقاد جدی کنیم. خاطر نشان‌های رمان نویسنده ما را برای زیستن، و حتی عقلایی زیستن، از داشتن نظریات کلی و بی‌پهانی بی‌نیاز می‌کند.

به آنچه که به راستی نیازمند هستیم، آنچه که لازمه‌ی کار و کوشش ماست، داشتن فهم متعارف و تبیین عمل انسان بر اساس همین فهم است. رمان نویسنده ما را به این نکته می‌خواند که حقانیت فرد را در پیش روی داشته باشیم و به امر انضمامی (غیر انتزاعی) و نظایر آن ببیندیم. گیلبرت رایل فیلسوف انگلیسی می‌گوید که: "رمان نویسنده انگیزه‌ها، اندیشه‌ها، آشوب و نشوونماها و رفتارهای یک فرد را با توصیف ادا و اطوار، حالت و اشاره و لحن صدای او بهتر نشان می‌دهد." رمان نویسنده با تأکید بر اعمال و افکار افراد و هنجارهای جامعه، خواننده را از قوت و قدرت اندیشه‌ها آگاه می‌کند. هم او است که ما را بر می‌انگیزد تا در برابر ایدئولوژی‌هایی که نابودی اندیشه‌های فردی دیگر را آماج کرده‌اند دوباره سوی جایگاه انتقاد ناپذیر قدس علیینی در حرکتیم، مقاومت و پایداری کنیم. در انبوه اندیشه‌های انتزاعی، تنها رمان نویسنده است که از ویژگی عملی زندگی روزمره ما دفاع می‌کند.

رمان و اخلاق

دانشمندان علوم اجتماعی کوشش‌های جدی‌ای را در جهت شناخت انگیزه‌ی رفتار انسان در پیروی از اخلاقیات (مقصود از اخلاقیات همانا اندیشه‌های مردم در باره‌ی خیر و شر و درست و نادرست بودن امور است) آغاز کرده‌اند. اما مفاهیم اخلاقی ناکثون از هرگونه امتحان علمی سر باز زده‌اند. از سوی دیگر، برخی از اغواگرترین کشفیات اخلاقی در رمان‌ها یافت می‌شود. مثلاً "آرتور کوئستلر در کتاب "تلمت دیروز" با ارائه‌ی نمونه‌های ملموس، رنگ خطر پیروی از





صورت افراطی مکتب اصالت نفع (بونی لیئار - بانسم) ارا به صدا درمی آورد. ابوانوف، با زبرس و بشیریک آهنگه کار، به روباشوف زندانی چنین می گوید:

از اخلاق تنها دو برداشت وجود دارد و این دو نیز در دو قطب مخالف هستند. یکی برداشت مسیحی و دیگری برداشت انسانی. در اخلاق مسیحی، حرمت فرد از واجبات است. اعمال قواعد، مثل قواعد علم حساب، در مورد او جایز نیست. اما در اخلاق دیگر، بحث از این اصل بنیادی آغاز می شود که هدف جمعی هر وسیله ای را توجیه می کند و به فرد اجازه نمی دهد، سهل است از او می خواهد که از جمیع جهات فرمانبردار و حتی قربانی جامعه باشد. می توان فرد را به منزله ی خرگوش آزمایشگاه یا گوسفند قربانی اجتماع تصور کرد.

با تردید می توان دریافت که ابوانوف از چه تصویری سخن می گوید، به هر حال او می افزاید: به نظر من نخستین فریضه ما این است که جهان را هرزه خانه احساسهایمان نینگاریم. همدلی، وجدان، انزجار، دل گندن، ندامت و توبه، علاج هسزگیهای ماست.

اما روباشوف به این اصول معتقد است. همه ی ما بر این عقیده بودیم که با تاریخ می توان همان کاری را کرد که با فیزیک در آزمایشگاه می کنند. اما قریق تاریخ و فیزیک در این است که آزمایش فیزیکی را می توان هزاران بار تکرار کرد و در تاریخ فقط یک بار. دانتون^۱ و سن ژوست^۲ تنها یک بار اعدام می شوند.

در زمان کوشنلر تنها نفس مناظره ی اندیشه ها نیست که جذاب است، بلکه این اندیشه ها به وصف آمده و بر توی از طنز نیز بر آنها بازتابیده

ما مصداق داشته باشد، به داوری گذارد. ادبیات به ما نشان می دهد که افراد چگونه در موقعیت های خاص قرار می گیرند، چگونه با الزامات و وظایف متناقض رو به رو می شوند و به چه نحو به موقعیت ها پاسخ می دهند. به یاری ادبیات می توان موازین اخلاق فردی و قواعد زندگی را غنا و گسترش داد و توانایی انتخاب در موقعیت های متفاوت عمل را به دست آورد. در سیره ی غنا و گسترش است که می توان نه تنها تجربه های فردی، بلکه تجربه هایی که حاصل تخیل افراد در آثار ادبی است، را هر خود قرار داد. بی شبهه این دعوی خلاف عقل و منطق نیست که واکنش بر اساس تجارب رمان ها، ما را در مواجهه با مسایل اخلاقی - که حتی پیش بینی نکردیم - مجهزتر می کند؛ احساس هراسمکنی را در ما به وجود می آورد و ما را از عواقب نا - منتظر سیاسی و انتخاب های اخلاقی آگاه می کند.

است. آنگاه که ابوانوف، این منفعت گرای افراطی بدون محاکمه ی علنی به میدان اعدام برده می شود افتقاد به پیروی از جمع بیشتر مصداق زندگی او است تا سازگار با خلقیات فردی اش. حال آنکه روباشوف با سرباز زدن از شرکت در محاکمه ی نمایی، وضوح بیشتر این اصول را محقق می کند. با مرور آنچه بر این دومی گذرد، در می یابیم که در ساحت اخلاق تنها آنچه بر زبان انسان جاری می شود مهم نیست، بلکه آنچه به عمل هم در می آید دارای اهمیت است. در این داستان، معانی اخلاق بارودر رویی شخصیت ها و از خلال مجموعه ای از رویدادهای نامنتظر، وقایع پیچیده و مسایل بسیار دیگر آشکار می شود. ما ناظر واکنش افرادی هستیم که تغییرات اجتماعی بر انتخاب اخلاقی آنان تأثیر گذاشته است. همان گونه که همه ی ما ناچار از انتخاب هستیم، ناگزیر باید مجموعه ی قواعد اخلاقی را که می تواند در موقعیت های کنونی

۱- ظاهرًا این کتاب چهار بار به فارسی ترجمه شده است. حسن کسایی، محمدحلیلی، حمیدصادق پور، مشر جرسی (مهران) در سال های مختلف، این رمان را به فارسی برگرداندند. ۲- احیرا دو ترجمه از این اثر مشهور با برگردان ابونوف باقر زاده و مناسرابی به فارسی انتشار یافته است. ۳- الکساندر سولژ نیتس: یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ، ترجمه ی هوشنگ حافظی - پور - تهران ناشر و تاریخ نشر؟

زاده. تهران، زوار ۱۳۳۵.
۷- دانتون، سخنور انقلابی فرانسوی که پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه به وزارت رسید و سرانجام بر اثر ترک نوطه و با محاکمه ی ساختگی محکوم به اعدام شد و سرش با گیوتین جدا شد. مترجم.
۸- سن ژوست، انقلابی فرانسوی، که به سبب جوانی، نقوای انقلابی و زیبایی جمال شهر بود. او هم به همراه روسسپر با گیوتین اعدام شد. مترجم.

۴- اناتاسیوسیلونه: نان و شراب، ترجمه ی محمد قاضی تهران، امیر کبیر ۱۳۵۲
۵- آلبر کامو: طاغون، ترجمه ی رضا سید حسینی، نیل ۱۳۴۵
۶- این کتاب دوبار به فارسی ترجمه شده است. با وجود این جای ترجمه ی دیگری از آن خالی است.
الف: ظلمت نیمروز: ترجمه ی ناصر قلی نودری، تهران ۱۳۳۱.
ب: هیچ و همه: ترجمه ی علی اصغر خیر -

سماع در شب

صحنه :

قهوه خانهای که در آن شبه قلعه های قدیمی است با چند چهارپایه و یک فانوس . قهوه خانه بستویی دارد که در آن نیمه سار است و یک دست رختخواب گلدار پائین آن افتاده . نیمه شب است و نور کم رنگ ماه از پنجره بدرون ناسده .

در قهوه خانه بروی پاشنه با صدای دلخراشی، آرام می جرحد . سایه پش روی عبا به سرکشیده ، وارد می شود . لحظه ای می گذرد . طلحک بیرون می آید . یک پیراهن بچه حسنی پوشیده و شالی به کمر بسته . حلقه ای را که در دست دارد می پویند . نگاهش به در نیمه باز قهوه خانه می افتد . به شتاب آن را کتлон می کند . قتیله فانوس را بائین می کشد . توی رختخواب می رود و به در قهوه خانه خیره می شود . لحظه ای بعد صدای حنغ حنغ و به دنبال آن ، صدای ضربه های کوبه ای در . طلحک با سرعت بلند می شود و نگران به درنگاه می کند . صدای کوبه ای در .

صدا طلحک . . طلحک . . آهای طلحک . . در را باز کن . (صدای کوبه ای در) طلحک . . آهای طلحک . . صدای من رامی شنوی ؟ طلحک . . آهای طلحک . . صدای من رامی شنوی ؟

(طلحک خنجرش را از تنوی رختخواب بیرون می آورد و بر شالش می گذارد . صدای کوبه ای در . طلحک قتیله فانوس را بالای می کشد .

صدا طلحک . . آهای طلحک . . در را باز کن . صدای من رامی شنوی ؟

(طلحک پشت در می ایستد . نگران است . صدای کوبه ای در . "قرلباش" خشکین وارد می شود . تاقمی کوتاه ، صورتی لاغر و قناب



ناصر حاجی راده

(می نشیند .)

قرلباش در قهوه خانه را ببند .

(طلحک به طرف اجاق می رود و آتش روشن می کند ، سپس کستر آب را روی آن می گذارد .)

طلحک مدت هاست که شما را ندیده ام . مردم دگر خیرتان رامی گویند .

قرلباش انشا اله مبارک است . خوب ، چه می گویند ؟

طلحک چرندیات زیاد به هم می بافند . وقتی هم که آدم حقیقت را برای آنها می گوید ، باور نمی کنند .

(قزلباش به در قهوه خانه نگاه می کند .)

قرلباش مگر نگفتم در قهوه خانه را ببند ؟

خورده ، چشمانی کوچک ، بینی بی بلند ، چانه ای باریک و کشیده و سیل پهن و بلند می دارد که از دوسو روی گونه هایش تاب داده است . لباس بسیار ساده ای ، به رنگ سرخ و گل های سبز پوشیده است .

قرلباش (ترسیده) طلحک ، دستم به دامنست ، پناه بده .

طلحک (متعجب) قربان چی شده ؟ چه اتفاقی افتاده ؟ چرا اینقدر نگران هستید ؟

قرلباش چرا اینهاش ؟ نزدیک بود مرا بکشند . کی در این وقت شب ، چنین حرکتی کرده است ؟

قرلباش ازم حمایت کن . طلحک به قهوه خانه خوش آمدید .

(قزلباش روی یکی از چهارپایه ها

طلحک قربان ؟
 قزلباش چاره‌ای نیست . من باید اینجا بمانم
 وگرنه قزلباش بیرون از اینجا مرا می‌کشد .
 طلحک قزلباش ؟
 قزلباش همان ، همان که مرا عذاب می‌دهد .
 طلحک قزلباش تو نمی‌دانی ؟
 طلحک نه نمی‌دانم .
 قزلباش کسی که مدت‌هاست موی دماغ شده
 می‌خواست در کوچه علیقلی بیک سرا
 بکشد .
 طلحک حتما شما را شناخته .
 قزلباش اگر از جنگ‌لش فرار نکرده بودم مرا کشته
 بود .
 طلحک مطمئن هستید ؟
 قزلباش بله مطمئن .
 طلحک چطور ؟
 قزلباش چند شب بود که در کوچه پس‌کوچه‌ها
 دنبال می‌کردم . قصدش رانمی‌دانستم ،
 تا اینکه فرصت دادم و آن ناجوانسرد
 خواست مرا بکشد .
 طلحک خوب بعد ، بعد چی شد ؟
 قزلباش فرار کردم .
 طلحک عجب شهامتی داشته .
 قزلباش چه می‌گویی ؟ من تو رسیدم .
 طلحک از سرگ ؟
 قزلباش من آن سیاهی رانای این محل دنیال
 کردم . خواستم ببینم کیست ؟ چه کاره
 است ؟
 طلحک غریبه است ؟
 قزلباش بله . یک غریبه .
 طلحک چه شکلی است ؟
 قزلباش نمی‌دانم .
 طلحک مگر امشب او را ندیدید ؟
 قزلباش حیف که تاریک بود و نتوانستم ببینمش .
 طلحک چاق بود ؟
 قزلباش نه .
 طلحک لاغر بود ؟
 قزلباش نه .
 طلحک سبیل داشت ؟
 قزلباش بله . سبیل داشت .
 طلحک چه رنگ بود ؟
 قزلباش پادم نیست .
 طلحک سرخ بود ؟
 قزلباش نه .
 طلحک سبز بود ؟
 قزلباش نه .
 طلحک ساه بود ؟ سفید بود ؟ چه رنگ بود ؟
 قزلباش (پشت به طلحک می‌کند) . گفتم که
 تاریک بود و من ندیدم .
 طلحک (طلحک ، دستش به طسرف
 خنجر می‌رود ، تردید می‌کند
 و در جای خود می‌ماند) .
 طلحک اگر دیده بودی چی می‌کردید ؟
 قزلباش چی می‌خواهی به گویی ؟
 طلحک هیچی ، هیچی قربان .
 (سکوت)
 قزلباش تو که بیرون نبودی ؟
 طلحک خیر قربان .

قزلباش اگر در قهوه‌خانه را نبندی ، قزلباش سر
 می‌رسد و بالای جانان می‌شود .
 (طلحک به طرف اجاق می‌رود .
 مقداری چای توی قوری
 می‌ریزد . روی آن آب می‌بندد
 و آنرا کنار آتش می‌گذارد) .
 طلحک قربان نمی‌خواهید ؟
 قزلباش وقتی می‌خواهم به خواب می‌آید .
 طلحک عجب . توی خواب هم ؟
 قزلباش دیشب ، آن غریبه را دیدم . در خواب
 گفت بیا برویم .
 طلحک کجا ؟
 قزلباش سفر .
 طلحک برای چی ؟
 قزلباش گفت با پسر خدای حافظی کن .
 طلحک اما شما که پسران را کشتید .
 قزلباش کاش نکشته بودم .
 طلحک پشیمانید ؟
 قزلباش نه .
 طلحک خدا رحمتش کند .
 قزلباش از پسر چه خبر ؟
 طلحک (نگران می‌شود) . خبر نازهای نیست .
 قزلباش من از طارق و پیرانش خبرهایی دارم .
 طلحک منظورشان رانمی‌فهمم .
 قزلباش برایش بی‌خوابم بفرست که هرچه زودتر بر
 گردد .
 طلحک بر نمی‌گردد .
 قزلباش باید برگردد .
 طلحک خودش گفت که بر نمی‌گردد .
 قزلباش میرغیب را سراغش می‌فرستم . آنوقت
 خواهی دید چه زود برمی‌گردد .
 (طلحک ناراحت و غمگین به
 طرف فانوس می‌رود .
 سایه‌اش برابر قزلباش - روی
 زمین می‌افتد . قزلباش وحشت
 می‌کند) .
 طلحک این فانوس هم ...
 قزلباش حرف زن . هیس .
 طلحک طوری شده ؟
 قزلباش قزلباش آمد .
 طلحک قزلباش کیست ؟
 قزلباش مگر ندیدی ؟
 طلحک خیر قربان ، ندیدم .
 قزلباش چرا در قهوه‌خانه را نبستی ؟
 طلحک قربان الساعه می‌بندم .
 (سرعت طرف در می‌رود)
 قزلباش هی ، هی ، کجا می‌روی ، صبر کن .
 طلحک می‌خواهم در را ببندم .
 قزلباش دیگر کار از کار گذشته است .
 طلحک مگر چه شده ؟
 قزلباش قزلباش توی قهوه‌خانه است .
 طلحک کجاست ؟
 (قزلباش به چهارپایه‌ها نگاه
 می‌کند و به یکی از آنها خیره
 می‌شود) .
 قزلباش روی آن چهارپایه ، آنجا را ببین .

طلحک کدام چهارپایه ؟ منکه کسی رانمی‌بینم .
 (قزلباش بادست به یکی از
 چهارپایه‌ها اشاره می‌کند) .
 قزلباش آنجا را ببین .
 طلحک من کسی رانمی‌بینم .
 قزلباش روی آن چهارپایه نشسته . چطور
 نمی‌بینی ؟
 طلحک خوب نمی‌بینم . هرکجا را نگاه می‌کنم
 باز کسی رانمی‌بینم .
 قزلباش چطور نمی‌بینی (بادست اشاره به
 یک چهارپایه می‌کند) . آنجا را ببین .
 طلحک دیدی ؟ آهان ، تکان خورد .
 طلحک کی ؟ کی تکان خورد ؟
 قزلباش همان ، خودش ، غریبه .
 طلحک کجاست ؟
 قزلباش آنجا .
 (طلحک روی یکی از چهارپایه‌ها
 پایه‌ها می‌نشیند) .
 طلحک نشسته است ؟
 قزلباش آره ، دیدی ؟
 (طلحک از روی چهارپایه بلند
 می‌شود) .
 طلحک خیر ، ندیدم .
 قزلباش تکان خورد . بلند شد . نگاه می‌کند .
 طلحک به کی نگاه می‌کند ؟
 قزلباش بسا . حالا به طرف صا می‌آید .
 می‌بینی ؟
 طلحک نه ؟ نمی‌بینم .
 قزلباش آهاها - آمد . رسید .
 طلحک کجا ؟ کجا رسید ؟
 قزلباش (به سایه اشاره می‌کند) . اینجا .
 طلحک من که نمی‌بینم .
 قزلباش اما من که می‌بینم .
 طلحک حالا کجاست ؟
 قزلباش پهلوی تو . می‌بینی ؟
 طلحک خیر قربان . من شعرا از خودمان هیچ
 کس را نمی‌بینم .
 قزلباش تو باید ببینی ، همانطور که من می‌بینم
 شما چطور می‌بینید ؟
 قزلباش گاهی یک سایه . گاهی یک شبح . گاهی
 هم ...
 طلحک شما عیالاتی شده‌اید ؟
 قزلباش نه ، اینطور نیست .
 طلحک پس چرا من نمی‌بینم ؟
 قزلباش من که می‌بینم .
 طلحک چی می‌بینید ؟
 قزلباش یک سیاهی را که می‌خواست توی کوچه
 علیقلی بیک مرا بکشد .
 طلحک حالا فکر می‌کنید آن سیاهی اینجاست ؟
 قزلباش بله اینجاست . مگر نمی‌بینی آزادام
 را گرفته ؟
 طلحک خیر قربان ، هنوز ندیده‌ام .
 قزلباش اگر در را کتون کرده بودی ، گاربه
 اینجاها نمی‌کشید .
 طلحک قربان مگر حالا چه شده ؟ آسان به
 زمین آمده ، باز زمین به آسان ؟
 قزلباش آراول شب تابه حال هرجا رفتام بساز

قزلباش عجب حرف‌هایی می‌زنی . این موعظه‌ها به کار من نمی‌خورد . بمن گفته‌اند با عده‌ای ناشناس رفت و آمد می‌کنی . (مکت) . این مردان غربت ارتسو چه می‌خواهند . توجه کارهای که آنها را دوروبر خود جمع می‌کنی . اینجا چه خبر شده ؟ پانوغ . فراموش نکن که من کوچکترین خطایی را نمی‌بخشم و اگر تو یکی به خواهی بیشتر از این پایت را از کلمت دراز کنی جلویت را می‌گیرم .

طلحک به چه حکمی ؟
قزلباش تهر . با عنگری .
طلحک با عنگری ؟
قزلباش طارق و بارانش در کوه‌ها چه می‌کنند ؟
طلحک نمی‌دانم .
قزلباش در دیوان شهر معلوم خواهد شد .
طلحک کی ؟
قزلباش خیرت می‌کنم .
طلحک به چه جرمی ؟
قزلباش بسرت را فراری دادهای و به او کمک می‌کنی .

(سکوت)
قزلباش به فکر فرو می‌رود .

قزلباش اینطور که نمی‌شود . بالاخره باید کاری کرد .

طلحک چه کاری از دست ما ساخته است ؟
قزلباش نمی‌دانم آیا حق با منست یا با او .
طلحک چه حستی ؟
قزلباش وقتی شروع کردیم معلوم می‌شود .
طلحک از من چه می‌خواهید ؟
قزلباش حقیقت .
طلحک که چطور شود ؟
قزلباش نگران نشات . ما در اینجا محکمای برپا می‌کنیم و من حاکم می‌شوم و تو مثلاً

باغی .
طلحک من باغی نیستم .
قزلباش سرکرده‌ی شورشیان .
طلحک من یک قهوه‌چی‌ام . فقط همین .
قزلباش درسته . به این شرط که اگر تو مطلوب شدی ، من حکم کنم و اگر من مفلسوب شدم تو حکم کنی .
طلحک خب ، چه کسی داوری خواهد کرد ؟
قزلباش قاضی .

طلحک من چیزی ندارم که بقا و رشوه بدهم .
قزلباش پس توبه رای کی اعتماد داری ؟
طلحک مردم .

قزلباش مردم . اشکالی ندارد . آنان مسرا می‌شاسند و می‌دانند که چقدر به آنان علاقه‌مندم . (مکت) . طلحک ، می‌خواهند مرا بکشند . مثل سابه دنیا لم می‌کنند . من می‌ترسم . خوبی رساند . نمی‌دانم ، شاید هم واقعا " گسی آنجا خوابیده است .

(به رختخواب اشاره می‌کند .)
طلحک چه کسی آنجا خوابیده است ؟

طلحک هیچ کس ، هیچ کس آنجا خوابیده است .
قزلباش دروغ می‌گویی . می‌دانم که کسی آنجا خوابیده است .

طلحک من باور نمی‌کنم .
قزلباش اگر شک داری ، قسم می‌خورم .
طلحک قسم . شما از من چه می‌خواهید ؟
قزلباش بگو آنچه را که در حلقومت خفه کرده‌ای .



طلحک چی شد ؟
قزلباش ایستاد . نگاه کن . ببین . دیدی ؟
طلحک نشست .
طلحک کجا ؟ کجا نشست ؟
قزلباش توی رختخواب تو .
طلحک توی رختخواب من ؟
قزلباش بله ، توی رختخواب تو .
طلحک چرا توی رختخواب من ؟
قزلباش ساکت ، هیس . من باید بروم ، او خوابید . خوب ، خدا حافظ .
طلحک کجا ؟ صبر کنید . شما با این همه قدرت نباید بترسید ؟
قزلباش من نمی‌ترسم . می‌ترسم ؟ (آهسته) .
طلحک من فرار می‌کنم و این را فقط تو می‌دانی .
طلحک شما فرار می‌کنید چون می‌رسید و سپس جرم شماس .
قزلباش من اعتقادی ندارم . توداری ؟
طلحک کسیکه ایمان داشته باشد ، فرار نمی‌کند .

هم آمده . هرجا نشتام باز هم نشته .
(طلحک در این لحظه مات و متحیر به نقطه ای خیره شده است .)
قزلباش هی ، هی ، به چی نگاه می‌کنی ؟ دیدی ؟
طلحک قربان ، یک کم می‌دیدم .
قزلباش خوب ، چی دیدی ؟
طلحک هیچی ، هیچی ندیدم .
قزلباش باید می‌دید . چرا دیدی ؟
طلحک بنده بی تقصیرم .
قزلباش اینطور که نمی‌شود ، تو باید ببینی .
(به چهارپایه‌ها نگاه می‌کند .) هی ، نگاه کن . ببین . دیدی ؟
طلحک غیر قربان ندیدم .
قزلباش ساکت ، هیس .

(سکوت)
صدای بوق و کرنا .
قلزباش قدم می زند .
طلحک دایره وار قدم می زند .

طلحک پدرت مرا دنبال ذغال فرستاد .
قلزباش خوب .
طلحک وقتی برگشتم صورت پدرم روی آتش منقل افتاده بود .
قلزباش - (خشمگین) پدرت پیر بود ، حرفت بود ، سگته کرد .

طلحک کشته شد .
قلزباش سگته کرد .
طلحک کشته شد .
قلزباش (فریاد می زند) چه فرقی می کند ، پدرم پنجاه سال اجیر بود .
قلزباش پدرت جلو زبانش را نگرفت . هر جا نشست ، پشت سر ما بدو بپراهنه گفت . از همه بدتر - این او آخر - بابا غی ها سوسری داشت . از آن گذشته ، تو بزرگ شده بودی . می توانستی جای پدرت را بر سر کنی . اما به خلاف قصد ما تو سربچی گردی و آمدی اینجا .
طلحک جای من اینجا است ، نوب این قهوه خانه .
قلزباش اینجا به من تعلق نداشت .
طلحک این حرف ها درست آمده و دیگر قدیمی شده .
طلحک سنت زندگی منست و شما نمی توانید آنرا از من بگیرید .
قلزباش قمرساق ، کدام مکتب خانسای این سخن های عاطل و باطل را بنویساده است ؟
طلحک اینها همه چیز از اول صبح شروع می شود . من به میدان نگاه می کنم . مشتری ها می آیند ، گداها سر می رسند ، بازارگانان دادوستد می کنند ، زنی شوهرش را از دست می دهد ، به عده ای تحساز می شود ، فاحشه ها پراکنده می شوند و متفان به حق به ساز می آستند .
قلزباش الله اکبر . در این مکتب خانه چه چیزها دیده و چه حرف ها که نشنیده ام . من اینجا ، در این قهوه خانه ، حقیقت را بافتم ، آنکه به نماز ایستادم و خدا را شکر کردم که برای آدمی مثل تو کسار نکردم .
قلزباش مثل اینکه تو خیلی چیزها می دانی . در عجم که من با این همه پیشکار هنوز به قدر تو نمی دانم . من و تو خوب همدیگر را می شناسیم ، در یک خانه بزرگ شده ایم ، اما فضولی های پدرت و کنجگاری های تو ، ترا به خاک سیاه نشانند . باور کن اگر پدرت حلوزبانان را گرفته بود ، حالا منی من بسودی . مستوفی الممالک . چه افحاری بالاتر از این . برای خودت هم بروسانی داشتی . اما قبول نکردی . قهوه خانه را به امارت ترجیح دادی . خوب ، لیاقت تو ، این قهوه خانه است . اما - اینجا - بلای جان من شده است ، و تو می خواهی نوب قهوه خانه ای من ، علیه من شورش به پا کنی .
طلحک دروغ است .

قلزباش چطور ؟
طلحک مگر " شیخ احمد آقا " مریغضب باشی و بارانش فرصت می دهند کسی علیه کسی رجز بخواند ؟
قلزباش امیدوارم سرگذشت " شیک خان " درس عمرتی برای تو و امثال تو باشد . برمنگزش لعنت . حتما بادم می آید به جسد بی جان آن خدا بیامرز ، سه ضربه شمشیر زدید . راستی ، چرا این کسار را کردید ؟
قلزباش قمرساق علیه من طغیان کرده بود . من هم فرمان دادم " هر که سر مرادوست دارد از گوشت این دشمن بخورد ، این واقعه را هیچکس فراموش نمی کند . باران تو برای خوردن جسد بی جان " شیک خان " تنفها کشیدند و به جان یکدیگر افتادند ، و آن کشته به خاک و خون آغشته را مانند لاشخوران از یکدیگر می ربودند و می خوردند و سماع می کردند . آنوقت حضرت صل اللهی هم از تماشا ای این منظره به وجد آمده بودند و رقص و سماع می فرمودند .
قلزباش ما چاره ای نداشتیم . باید برای سرکوبی دشمن این کار را می کردیم . این یک مبارزه بود . ما باید میان سیاه دشمن تفرقه می انداختیم . و این سیاست مایوس .
طلحک نتیجه این اعمال در تاریخ نوشته شده است . " داستان یک باده گزاری در کاسه ی سردش " . بیادانان هست ؟
قلزباش احساس غرور می کنم وقتی می بینم کسی پیروزی های جسد بزرگوارم را بیاد دارد .
طلحک من احساس شرم می کنم وقتی می بینم رجاله های " چیکین " سو این ولایت کاری را می کنند که متولان و تیموریان هم نکردند . پدرم می گفت دنیا خانه ای انتقام است . چه اشتباهی . به نظر من دنیا خانه ی ظلم است .
قلزباش قمرساق ، باگفتن این حرف ها بالاخره کار دست خودت می دهی .
طلحک ما تنها ایم ، بنابراین کاری نمی کنید که به ضرورتان تمام شود .
قلزباش چطور ؟
طلحک می ترسید . و چون می رسید می گذار به آب نمی زیند .
قلزباش چرا باید بترسم ؟
طلحک شما از " ا-ا-ا " دارید ، این یک واقعیت است .
قلزباش قمرساق ، به نظرم شیطان توی وجودت حلول کرده که اینطور گستاخانه با من حرف می زنی . اینطور بین نگاه نکن . مگر از من واهمه دارید ؟
قلزباش تو کیستی که من از تو واهمه داشته باشم ، من طالب حق و حقیقتم . یک نماز گزار ، فقط همین .
قلزباش حاضرم ترا زانمال دنیا بی نیاز کنم .
طلحک مال دنیا پیش کش ، من فروشی نیستم .
قلزباش هریشتمه بوشی . امروز همین را می گویند که تو می گویی .

طلحک مریدان حق سردگر بریان خرقه های خود کرده اند و خدایم ببینند .
قلزباش برای من ذکر می گویی یا باوه می سرائی ؟
طلحک من از هیچکس باک ندارم ، اگر از اینس دام رهاشدم ، در یکی از این کوچه پس کوچه ها غافلگیرت می کنم و دستم را به خونت آلوده می کنم .
قلزباش (ترسیده) ترا می بخشم ، به شرط اینکه همراه من بیاپی .
طلحک کجا ؟
قلزباش سفر ، برایت اسب فراهم می کنم . حالا یقین دارم که آنچه در باره تو گفته اند ، حقیقت دارد .
طلحک مرا زنده بیرون نخواهی برد .
قلزباش خونت را می ریزم .
طلحک خونم گریبان ترا می گرد .
قلزباش زبانت را از حلقومت بیرون می کشم .
طلحک آنوقت زبانت را ناالحق خواهد گفت .
قلزباش " چیکین " ها را فرمان می دهم گوشت بدنت را زنده زنده بخورند .
طلحک کاری بکن که اجدادات نکرده اند .

(قلزباش خنجرش را در می آورد)
قلزباش زبان دراز هرزه گرد ، من زبانت را کوتاه می کنم . (ضربه ای مهلک به طلحک وارد می آورد) . کمک ، کمک ، بخواه ، فریاد بزن ، یا الله .
طلحک روحم آزارت می دهد . آسایش ترا می گیرد . هر کجا بروی دنبالت می کند .
قلزباش قمرساق هنوز که زنده ای و حرف می زنی ؟ من مثل تو از مرگ نمی ترسم و به کوچه ها ستیزی که بین باران طاری پاشیده ام ، حاصلش ترا خانه خراب خواهد کرد .
قلزباش قمرساق ، بیامرز بیشتر از این سگتنه شده .
طلحک زبان ناالحق هرگز نمی میرد .
قلزباش (وحشت زده) خدایا ، خدایا ، خدایا ، مرا از دست این کشته خلاص کن .

(قلزباش وحشت زده فرار می کند)
طلحک بزدل ترسو . کجا فراری کنی ؟ سر دم دنبالت می کنند . یک لحظه نمی گذارند آب خوش از گلویت پایین برود .

(طلحک ، به بنجره نگاه می کند ، لحظه ای می گذرد . سپیده صبح از بنجره به درون می تابد . لحظه ای بعد ، صحنه تاریک می شود .)

اصفهان / بهمن ۱۳۵۶

شعر

مرک دوم

در آن هنگام مرک دوم
می‌رسد از راه
این مرک، مرک آزادی زخویش
است
خویش بی پرو و مال
ع - زمین العابدین



خیزاب‌ها

لحظه‌ای که ستارگان آرام می‌گیرند
در میان علف‌های ماه
شب نم آبی عشق
فرو می‌نشینند
بر سایه‌ی سوسن‌ها

نیمه‌شان عشق
شعله‌هایی نقره‌ای
بر زمین می‌ریزند
و در دوردست‌های شب
همه‌هی اختران
بر خیزاب‌های شب
روان می‌شود.

سپیده دمان
هنگام که چشم می‌گشایی
درخنگای رویای تو
بخواب رفتم ...
با یک ابلای

وادی عشق

سرزمین‌های لیمویی
با عاشقانی غرق روپاها
و غم‌هایی
همه ارغوانی‌تر از خلق

وادی عشق
آن جا که ستاره‌ای سردتر
بردست‌ها م سقوط می‌کند
بباد می‌آورد
که چشم‌ها ت
رنگ سپیده بود.

از سپیده

می‌نشینند این ماه
به شانه‌اش
تا سپیده
پرنده را بیدار می‌کند
یخ می‌زند به میثاب
و بنفش
بخواب می‌رود
در دست‌هاش
تا سپیده سرختر شود
آری
این ماه
بیشتر می‌میرد.

فرهاد تهرانی



تشت‌هاش

نه ، هر لحظه فروتر می‌رود
از این صدا
او که در گشت‌هاش
می‌برد
از این خنکی
و این ستاره
هر چه سبتر می‌شود
دورتر می‌میرد
در دریایی که بخواب
دیده بود.

رویای در شب

عشق
پاره‌هایی بر آب
درد می‌شود
از احساس ماه
پژواک می‌اندازد
این زندگی
در بادهای یخ
اکنون می‌نشیند
به مرگ
تا ستاره فرا رسد.

سینمای پیاپی ایرانی یکای لاتین (۲)

آزادی سینما



کار گروهی شهود است، و این مفهوم در تصویر پایان فیلم، هنگامی که تمام مجتمع کارگری از جلوی دوربین می‌گذرند، بگونه‌ی پیروزمندان‌های جشن گرفته می‌شود. این مسئله که "سان خینس" (که از مو'سه فیلم لاپاز که خود بنیانگذارش بوده، اخراج شده است)، می‌تواند فیلم‌هایی این چنین قاطع بسازد، ناشدی برای سرخشی اوست و این مهم که فیلم‌سازی گروهی بعنوان یک عامل سینمای سیاسی قدرت عظیمی دارد.

اطلاعات تاریخی

در پایان "ساعت کوره‌ها" دعوت به صلح شدن مردم طنین انداخته و هم‌چنین از کلام مشهور "چه‌گوارا" در برابر آمریکا باید ویتنام‌های متعدد آفریده استفاده می‌شود. با این همه ناکید اصلی بر لزوم درک و تحلیل وضعیت موجود از طریق تکامل تاریخی آن است. قبل از این صحنه‌ی آخری، صحنه‌های مستندی در مورد وقایع "آرژانتین" در زمان حکومت "پرون" و بعداً "حزب‌انگیز" پرونیسم از سال ۱۹۵۵ به بعد را می‌بینیم. برای نشان‌گری که متعلق به این آب و خاک نیست باید توضیح بیشتری داده شود چرا که موضع‌گیری فاطمه فیلم علیه "پرون" شاید منظر عجیب باشد. "پرون" هرچند که به آگاهی ملی "آرژانتینی‌ها" پر و بال داد، ولی نباید انحطاط ندریجی ناشی از بوروکراسی و کمک‌های اقتصادی آمریکا شمالی و "عدالت‌خواهی" مبهم "پرون" را از یاد برد. و فیلم به محدودیت‌های جنبش

در سرزمینی چون کوره‌ها، که تا بدین حد قابل افکار است، تنظیم کننده‌ی عمل سیاسی کوره‌هاست و تنها چیزی که در رویشانی آنهاست (عنوان این فیلم ماریو شاعر بررگ کومابی بر مازلان و کاتس اوله حکام در سواحل "سرادل فونداکو" می‌نویسد). این صحنه در سرزمین آمریکا لاتین، بعد از سال‌ها شده است. در "بولیوی"، اول اکثریت فقیر جامعه، به زحمت می‌رود. در "برزیل"، دولت سنجش و بازداشت مخالفان می‌رود. این امر، بگونه‌ای انگار باید در زمانی برای کریس بسازد. "آرژانتین" بعد از سقوط پرونی دامنه‌دار اقتصادی، متاثر عظیمی آورده است. یک فیلم "آرژانتین" راهی سوی مرگ رئالیسم، این بحران را در ایالت می‌دهد. در این ایالت، بر صنعت شکر تاثیر منفی داشته است. این فیلم که سوخت خزانگی دستار کارگردان فیلم "ساعت کوره‌ها" در اعصاب گروه "آزادی سینما" را دیگر مسئله‌ی آگاهی سیاسی را اساسی برای جنبش انقلابی، "رئالیسم" در حالی که بعد از هم‌جان سرخ‌خانه می‌کوشد تا شرایط زندگی خود ادامه دهد، با سر به سر خود نانی گذاشته است. بنا بر یکی از جلوه‌های مقاومت ستاره گرفته تا عمل مستقیم در میان خاطرات تلخ گذشته، و ظاهراً کوچکترین تعمیری در یکی از پسران او تاگزیر باید خانه به جستجوی کار به صورت پرو... "واله‌خمو" در زندگی این انسان است جستجو می‌کند، راه‌های آمده در می‌شوند. "واله‌خمو" با سرج‌ها را به‌جاچار با مسائل روی بروه بر تنها راه‌حل نومیدی، برگ و با روی عمل است. در آخر فیلم می‌بینیم پسران پرمرد، در سبک‌های کارگری می‌پردازد.

خزانگی با خشونت است، با سازمان دهی شکل می‌گیرد؛ عمل خود انگیزه که در قسمت دوم "ساعت کوره‌ها" بررسی می‌گردد به‌منوان یک تأثیر بی‌اثر برود شناخته می‌شود. برای بسیاری از این سینماگران، روح کار گروهی، که سازماندهی راه عمل سیاسی مشخص می‌کند، در خود عمل فیلم‌سازی بازتاب یافته است. فیلم‌ها بیشتر و بیشتر بصورت گروهی و با کمک و شرکت اجتماعی که در فیلم به نمایش درمی‌آیند، ساخته می‌شوند. فیلم "سان خوان ساخته‌ی سان خینس"، بعد از "خون کرس" شاید برجسته‌ترین مثال فیلم‌سازی گروهی باشد، به این معنی که این فیلم اسطوره‌ی جدائی تولید و

کننده را از بین برده است. فیلم "پازسازی قدرتمندی است که توسط آرژانتین قتل عام ۱۹۶۷ کارگران معدن، توسط "سان خینس"، بازی شده است. "سان خینس" از بیان انتقادی استفاده نمی‌کند. افسران ارتش و عمال دولت، بصورت محکمه‌حائمان، به‌سردي با نام و تصویر نمایانده می‌شوند. بازشناسی ضمن موضوع اصلی فیلم نیست. معدن‌چیان به این خاطر سرکوب می‌شوند که فعالیت‌های ضدیکائی آنان دولت را به مخاطره انداخته است. و دولت البته طرفدار نظام موجود است. پیش از این نیز قتل‌عام‌های دیگر صورت گرفته که فیلم بدان اشاره می‌کند و شاید پس از این هم صل‌عام‌های دیگری در پیش باشد. و به این دلیل، "سان خینس" به‌وضوح مسئله‌ی زمان‌دهی و مقاومت کارگران را مطرح می‌کند، حتی در مورد سرد زمان کارگر. در تمام فیلم مفهوم عملکرد

فیلم‌سازی گروهی

عمل سیاسی که معمولاً در آمریکا

فیلمسازی گروهی عامل مهم سینمای سیاسی است .

سینمای سیاسی در شرایط و نهادهای اجتماعی دخالت می‌کند .

"پرونیسم" آگاهی کامل داد . مسئله این است که برای تماشاگران "آرژانتینی" این اطلاعات تاریخی ، مفید و درواقع نخستین گام ضروری در جریان عمل فیلم و صیقل دادن آگاهی سیاسی است . نکست‌ها و پیروزی‌های پرونیسم ، اختناق زورافزون حکومت‌های نظامی ، و فشار و ترس از دخالت‌های بیرونی در ریالی درسیاست "آرژانتین" همه در جهت شناسایی وضعیت موجود بکاررفته می‌شود ، وضعیتی که در آن اساس عمل سیاسی باید بر واقعیت چشمگیر و مداوم "پرونیسم" در صحنه‌های تاریخی استوار باشد . هرچند از زمانی که فیلم ساخته شد ، بیشتر از آن جنبش چریکی "سیر" (جنبش انقلابی چپ) این اساس را برود شمرده‌اند و با پیروی از رهنمودهای گروه‌های چپ چون "توپاماروها" در "اوروگوئه" برای خود ادامه می‌دهند .

تاریخ سیاسی ، بعنوان رهنمای واقعات زمان حال ، برای بسیاری از فیلم‌سازان آمریکای لاتین اهمیت چشم‌گیر دارد . "فویاد خلی" ساخته "اومبرتو ریوس" ، سیاست "بولیوی" را از زمان جنگ "چاکانو" در سال ۱۹۳۲ ، رژیم "بارتوسینی" ، و جریانات نمرده علیه چریک‌های "چه‌گوارا" ، تا زمان کودتای ضدانقلابی "برائز" بارگو می‌کند . فیلم "مکزیک ، انقلاب منحصص" ساخته ریوس و میندو گلابور ، وضعیت اجتماعی - سیاسی "مکزیک" امروز را از طریق اضمای انقلاب "مادرو" بررسی می‌کند و به گونه‌ای موثر ، از توهمات کارگزارانی که در فیلم از زمان انقلاب سخن می‌گویند ، اما زمان حال را فراموش کرده‌اند ، برده می‌کند ، و نیز "نظارات خودانگخته" ای را ، که توسط دولت سازمان یافته ، اشته می‌کنند . فیلم "دیوکراسی چیست؟" تاریخ سیاسی "گلمسیا" از سال ۱۹۳۰ ، و نقش سازمان "سیا" در این تاریخ به نمایش می‌گذارد . هرکدام از این فیلم‌ها با فراخوان به مقاومت و خشونت ، بعنوان تنها واکنش موثر در برابر فیر ضدانقلابی موجود ، خانه می‌بایند .

سینمای انقلابی

برخی از فیلم‌های آمریکای لاتین اساس عمل انقلابی را در تحلیل بشردوسانه‌ی نابرابری فعلی طرح کرده‌اند . یعنی روشی که هرچند با شتاب و عمل سینماگرانی چون "سولاناس" در تناقض است ، اما با پشتوانه‌ای از آغاز زمامداری کاسترو در کوبا شروع شده است . زیرا "کاسترو" خود ، انقلاب کوبا را انقلابی "بشردوسانه" خوانده است . گرچه ممکن است این عنوان ، اگر به تعاریف آن ، اکنون به‌عنوان مهجور رسد ، فیلمی چون "الیابورو ، عشق من" ساخته "آلدو فرانسیا" که تحول عصیان‌های کوچک به دزدی‌های بزرگ را نشان می‌دهد و خطر محتای کودگانی که پخوان بی‌چیرشان به خاطر دزدی احیاء زندانی

... می‌تواند مستقماً هدفی ...
... شاد فیلم ، تلخی فیلمی ...
... شادگان "بونویل را با ...
... ترین می‌کند .

... "بونویل ترو" اثر "سکوتل ...
... از این است . این فیلم ...
... علیه یک نظام دولتی که ...
... خود را ترمیم می‌کند ، در ...
... که منتهی به قتل یک زن و ...
... "فانونی" نابود می‌شود .

... عنوان می‌کند که روستایی ...
... با تدفین قربانیان خود ...
... را کشته است . فیلم هرچند در ...
... صحنه‌ی بی‌کبر ، اما برای ...
... نمی‌گذارد که مسئولیت ...
... نظامی است که او را عارت ...
... باید کرده است .

... روستایی ، شاهی است بر ...
... سرافات در میان طبقات ...
... لاسین . و این مسئله مایه‌ی ...
... های مختلف آمریکای لاتین ...
... "تفنگ‌ها" ساخته ...
... "سینمای نو" ، و فیلم ...
... ساخته "مانوئل آلنابودگومر" ...
... فیلم کارگردان "برزیلی ...
... پیامبر گرسنگی "سیرتکار ...
... فیلم‌های "کلوبروشا" را نیز

تاریخ

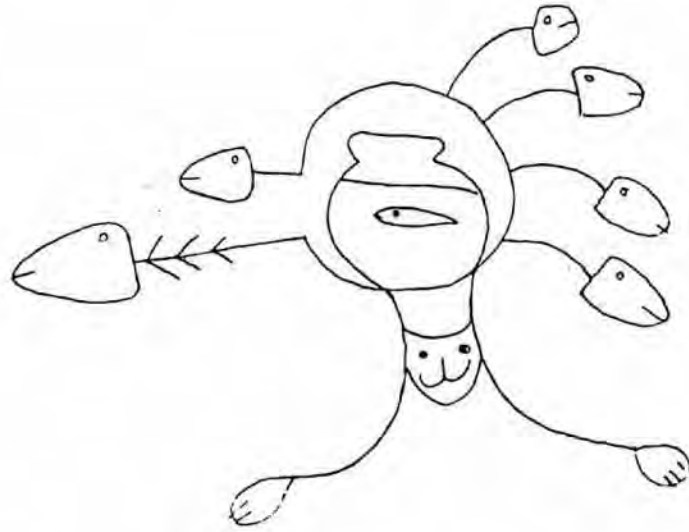
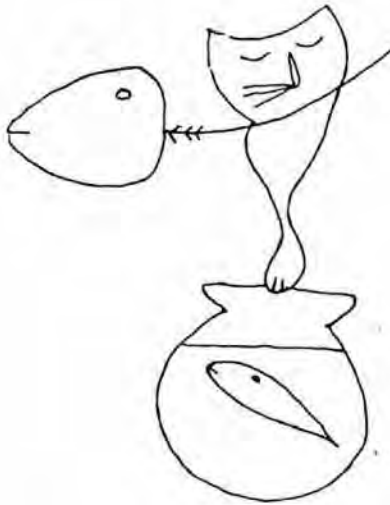
... سرخستی و قدرت مذهب ...
... کابولیک و ادیان آفریقایی ...
... روی مثبت تصویر کرده ، با ...
... قدرتمندی برای انقلاب ...
... تضادهای ناشی از "حالت ...
... مایه می‌گیرد ، اما فیلمسازان ...
... "تفنگ‌ها" در "تفنگ‌ها" ...
... پیوسته می‌دانند . که ...
... می‌کند ، انقلاب ...
... آگاهی سیاسی شکل

... نیز مورد بحث‌اند ، و اگر ...
... روش‌های متفاوتی روی آور ...
... سینمای سیاسی آمریکای ...
... صحنه‌ی محسوب نمی‌شود
... بحث‌های سیاسی ، فیلم ...
... است : مقابله‌ای دیالکتیکی ...
... دیره " ، برخی از منتقدین ...
... از اجزای اصلاح‌طلبانه در ...
... لاسین آشکارا انتقاد ...
... آنان در زمینه‌های شوروی ...
... باشد ، اس‌سینماگران همگی ...
... سان‌جستی "همصدای ...
... انقلابی "قصه" نمی‌گویند ، ...
... تاریخ است .

دوید ویلسون

برگردان : "برهاد"

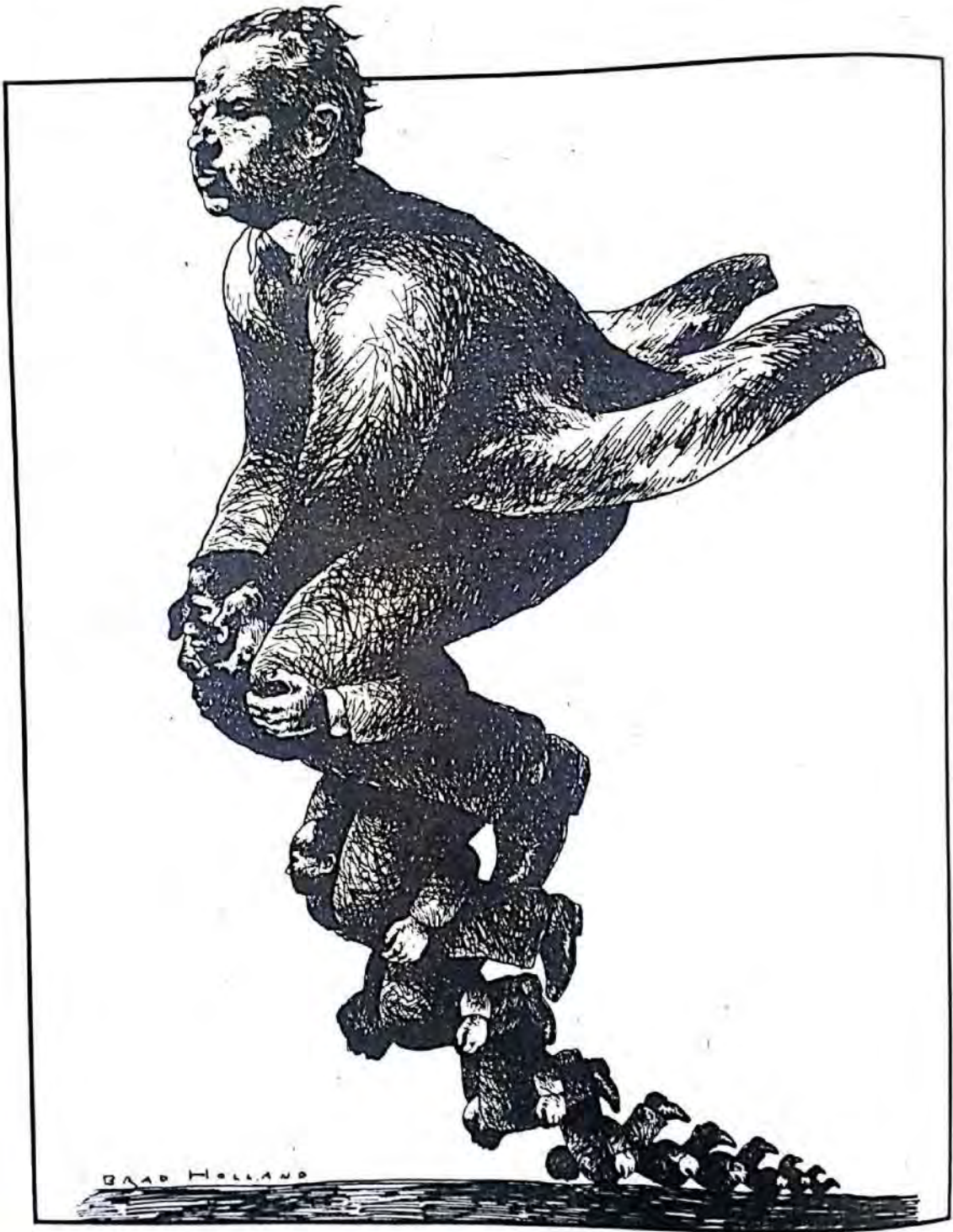




- هر درخت پیر می‌تواند صدلی جوانی باشد .
- از دهان پل تشنه ، بستر خشک رودخانه بیرون می‌آید .
- جسد خورشید را در حاصل جمع شب‌ها به خاک سپردم .
- خورشید هنگام طلوع یک مرخصی به شب می‌دهد .
- جسد درختی که باد گمرش را شکسته بود روی دست پیچگی ماند که دور پیچیده بود .
- خورشید از روزنه ی ابر در جشن تولد رنگین گمان حضور یافت .
- گل‌های رنگارنگ بهاری ، نگاهم را تماشایی می‌کنند .
- چشم مصنوعی‌ام ، قلب آینه را شکست .
- در اثر انفجار قلبی در گذشتم .
- باد چراغ ستاره را با ابر خاموش می‌کند .
- هر چقدر تلاش کردم ، نتوانستم بیشتر از یک جسد گره‌زده را به خاک سپارم .

۱۳۸۰

- پرندهای که گل به منقار بگیرد نمی‌تواند برای آسمان آواز بخواند .
- شمع ، گلکسیون خاکستر پروانه نگهداری می‌کند .
- پرنده در شهاب پرواز شبانه می‌گردد .
- شهاب در سپیده سفرش را در چشم سیاهت ادامه می‌دهد .
- چراغ خاموش ، سیاهی شب را ندیده می‌گیرد .
- لیوان خالی ، سراب کوچکی است .
- گل‌های رنگارنگ ، همراه نسیم بهاری ، برای باغبان دست تکان دادند .
- قطرات باران ، طلوع خورشید را در رنگین گمان سحرخیز جشن گرفتند .
- رنگین گمان ، در قطرات باران نباریده جانسپرد .
- رودخانه‌ای که سرپا ایستاده بود به نفع فواره شعاری داد .
- صدلی خسته را روی زانویم می‌نشاند .



مس، راهی جدید برای غارت



مس پس از نفت غنی‌ترین منابع معدنی ایران است. در رژیم گذشته در مورد مس همچون دیگر ثروت‌های ملی سیاست چپاول و غارت شرکت‌های بزرگ خارجی، وائلافت‌ثروت‌های ملی پایه‌های برنامه‌ها را شکل می‌داد. در مورد کمپانیهای نفتی و نقش غارتگران آنها مطالب گوناگونی نوشته شده است. اما شرکت‌های امپریالیستی و چپاولگر بهره‌برداری از منابع مس کمتر شناخته شده‌اند. ترجمه گزارش حاضر می‌تواند نقش روشنگرانه‌ایی در افشا شرکت‌های فعال در حوزه بهره‌برداری از منابع مس ایفا کند.

غولهای نفتی منتظرند!

کمپانیهای نفتی در خلال دو سال گذشته بطور سرسام‌آوری به خرید شرکت‌های مس روی آورده‌اند هر چند این حرکت در کوتاه مدت با نوحه به بیای بائین مس در جهان عجب منتظر می‌رسد ولی غولهای نفتی با صبر و تحمل منتظر نوسر بازارند تا از سرمایه‌گذار بیای خود بهره برداری کنند.

کمپانیهای نفتی با مشکلی که کمتر کسی با آن برخورد می‌کند دست به گریبانند و آن چگونگی استفاده از بول نقد سرسام‌آور خود است. بقول سانور ادوارد کندی کمپانی نفت اکنون می‌تواند امروز شرکت‌های "جی - سی - بنی، روبونت، گودیر و انپوزریاخ را بخرد.

کمپانیهای نفتی سالهای سال سلطه‌ها دلار از بول خود را به اکتشاف و تحقیق اختصاص می‌دادند تا بدین وسیله از سودهای سرسام‌آور خود دفاع نمایند ولی اکنون این بول برای سرمایه‌گذار بیای گسترده گوناگون در جهان مورد استفاده فرار می‌گیرد. کمپانیهای نفتی آمریکا

کننده مس آمریکا هفتصد میلیون دلار پرداخته کمپانی اکنون در معدن مس در بسوتادا در شیلی ۱۰۷ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده و تصمیم دارد در چند سال آینده یک میلیارد دلار دیگر بدان اضافه نماید. شرکت "دیول" پنجمین شرکت بزرگ مس متعلق به کمپانی همپز اوپل است که اخیراً سعی در خریدن آملوگو نیز داشته است. شرکت مس "کنکوت" گسه تاکنون پیشنهادی از کمپانیهای نفتی دریافت نکرده درگیر مطالعه پیشنهاد "کورتیس رایت" یک شرکت اتمی و فضا نوردی است.

تمایل کمپانیهای نفتی به مس به چندین عامل بستگی دارد. نخست این که شرکت‌های مس در حال حاضر بسیار ارزان هستند و دلیل آن بطور کلی، رکود بی سابقه این صنعت، در چند سال اخیر است. در حال حاضر ذخایر مس جهان در حدود ۲ میلیون تن است که برای تقاضای جهانی کافی بنظر می‌رسد و صادر مس بطور کلی با ۸۲ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند. عرضه پیش از تقاضای مس در جهان باعث کاهش سریع بیای آن گردیده است و قیمت بیای این فلز که در چهار سال پیش ۱ دلار و ۴۰ سنت برای هر پاوند بود اکنون به ۶۴ سنت برای هر پاوند کاهش یافته است. در نتیجه شرکت مس "کنکوت" در ۱۹۷۴ بالغ بر ۷۰ میلیون دلاری درآمد داشت امسال بیش از ۴۱۱ میلیون دلار درآمد نداشته و به علت همین کاهش سرمایه‌های شرکت نیز تنزل نموده و لفا طعه خوبی برای کمپانیهای پولدار نفتی به شمار می‌رود.

علت دیگر توجه کمپانیهای نفت به شرکت‌های مس آشنا بودن آنها با اکثر مشکلات این صنعت است. زیرا مس نیز نظیر نفت به فعالیتهای گسترده چند ملیتی، و به تجربه در روند استخراج معدنی نا مراحل بازاریابی احتیاج دارد و اخیراً نیز کمپانیهای نفتی در بیشتر کشورهایی که دارای شرکت‌های مس است سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

در دو سال گذشته دست به خریدهای سرسام‌آوری زدند که از آن میان می‌توان به خرید یک روزنامه انگلیسی، شرکت صاحب فروشگاههای مونگمری و فروشگاه زنجیره‌ای مواد غذایی و یک شرکت کامپیوتر اشاره کرد.

کمپانیهای نفتی بطور گسترده‌ای دست به چپاول شرکت‌های معدنی زده‌اند. کمپانیهای نفتی در حال حاضر مالک ۴۰ درصد زغال معدنی و ۲۰/۶ درصد تولید داخلی زغال، ۴۴ درصد ذخایر آلومینوم کشور و ۴۰ درصد مس داخلی است. مس در سالهای اخیر بویژه در دو سال گذشته توجه غولهای نفتی را بخود جلب کرده است و همانطوریکه از مقامات اجرایی یک شرکت بزرگ نفتی گفته است که کمپانیهای نفتی در جستجوی مقری برای سرمایه‌های خود هستند و مس پس از نفت یکی از بهترین حوزه‌ها است.

ادغام نفت و مس

روند ادغام نفت و مس بیشتر تولیدکنندگان آمریکایی نفتی را درگیر کرده است و برای مثال کمپانی اتلانیک ریجفیلد در ۱۹۷۷ برای خرید شرکت "ناکوندا" بزرگترین تولیدکننده

بعلاوه هر دوی این صنایع می‌توانند از فرارهای مالیاتی نظیر کمک هزینه استهلاک استفاده کنند.

گرچه صنعت مس اکنون در یک حالت رکود قرار دارد ولی از نظر بزه‌شکران و دست‌اندرکاران این سرمایه‌گذارها، منطقی است زیرا نشانه کاملی بین ضعف کنونی صنعت و بازار مس و بازار بین‌المللی نفت قبل از افزایش ناگهانی بهای نفت در ۱۹۷۳ وجود دارد. یک مقام اجرایی کمپانی نفتی اظهار می‌دارد که اگر به برخی از شرکت‌های مس و قابلیت سرمایه‌گذاری منطقی آنها توجه کنید، مارقامی بسیار وسوسانگیزی خواهید یافت و از نظر یکی از کارشناسان فلزات و آل استریت "سرمایه‌گذاری در این صنعت در ۵ تا ۸ سال آینده می‌توان یک تن پول بدست آورد.

این مطلب یکی از دلایل عمده سرمایه‌گذاری‌های سرسام‌آور کمپانی نفتی اکسون در شیلی و حرص عجیب آن به صنعت مس است. معدن مس "دیسپوتالا" متعلق به "اکسون" تا سال ۱۹۸۴ آماده بهره‌برداری نخواهد شد و تا آن زمان نیز بهای این فلز مجدداً افزایش خواهد یافت. "اکسون" از سرمایه‌گذاری خود باثبات سیاسی که از دیدکاتوری نظامی در شیلی ناشی می‌شود کاملاً راضی است و انتظار دارد که از صبر و بردباری خود در آینده بهره‌برداری نماید. در این میان تولیدکنندگان مس نیز برای افزایش بهای مس خود به همکاری دست می‌زنند. برای مثال شرکت‌هایی که از قطع تولید مس در استان مس خیز «کولوزی» در زئیر خوشحال شدند شرکت‌هایی بودند که در این کشور با توقف بهره‌برداری از معادن «کولوزی» بهای مس تولیدی آنها در بازار افزایش می‌یافت و دیدیم که بلافاصله شرکت «کنه‌کوت» با افزایش ۳ درصد بهای مس از این کاهش تولید، بهره‌برداری کرد. معاون شرکت «کنه‌کوت» اعلام کرد که پس از بحران معادن «کولوزی» موقعیت شرکت آنها رو به بهبود است. بعلاوه شرکت‌های مس نیز به کشورهای تولیدکننده مس فشار می‌آورند تا تولید خود را به منظور افزایش بهای مس کاهش دهند ولی این حرکت بسیار پیچیده‌تر از اوائل ۱۹۶۰ است که مس جهان در قبضه شرکت‌های خصوصی بود زیرا اکنون بیش از ۵۰ درصد محصول جهان در دست آنها است و بیشتر آنها ترجیح می‌دهند

- با سرمایه‌گذاری در بهره‌برداری از معادن مس می‌توان تا ۸ سال آینده یک تن پول بدست آورد.
- تولیدکنندگان آمریکایی بیگاری را دامن می‌زنند.
- زئیر و شیلی در خدمت کمپانیهای آمریکایی.
- چرا بازار مس را کد است؟

که بهنگام سقوط قیمت تولید خود را بالا ببرند، زیرا در صورت کاهش تولید، میزان بیگاران کشورشان افزایش خواهد یافت. بهر حال تولید کنندگان معادن آمریکا، گسترش بیگاری را بر ادامه تولید ترجیح می‌دهند و اکنون معادن این کشور با ۷۲ درصد ظرفیت خود کار می‌کند و این باعث گردیده که ۲۰ درصد کارگران معادن (در حدود ۱۲ هزار نفر) اخیراً از کار بیگار شوند. معهدا تولیدکنندگان مس مطمئنند که صمیمی‌ترین دوستان آمریکا از جمله «شیلی» و «زئیر» بزودی تولید خود را با تولید آنان منطبق خواهند کرد.

رشوه‌ی گارتز به سنا تور آمریکایی

چنانچه انتظار می‌رود اگر اداره خدمات

عمومی آمریکا، ۲۲۵۰ هزار تن مس برای مصرف فعلی و ذخیره آینده خود خریداری کند بهای مس افزایش خواهد یافت. مطبوعات تجاری آمریکا عقیده دارند که کارت با دادن اجازه خرید به اداره خدمات آمریکا، توانسته است تصویب‌کننده را در مورد قرارداد کانال «پاناما» بدست آورد. زیرا کارت به رأی "دنيس دگ کانسینی" سنا تور ایالت آریزونا که تولیدکننده ۶۳ درصد مس آمریکا است احتیاج دارد. بنابراین کانسینی به پیمان رأی مثبت می‌دهد، اداره خدمات عمومی ۲۲۵ هزار تن مس خریداری می‌کند و در نتیجه کمبود در این میان کمپانیهای نظیر «اکسون» با ۵/۲ میلیارد دلار پول نقد از کمپانی تبدیل قلع به نفت به مس بیش از کمپانی قدیم تبدیل قلع به طلا بهره‌برداری خواهند کرد.

کمپانی‌های مشترک نفت و مس

کمپانی نفت	کمپانی مس
۱- آتلا تیکه ریچفیلد	آناکوندا
۲- خدمات شهرها	کمپانی مس تنسی
۳- شرکت نفت گنتینتال (قاره‌ای)	معادن مس آریزونا
۴- کمپانی نفتی اکسون	کمپانی مس دیسپوتالا (شیلی)
۵- شرکت نفت و معدن هوستون	معادن مس جنوب غربی و آلاسکا
۶- کمپانی زمین لوئیزیانا	کمپانی مس رنج
۷- کمپانی نفت بنزاول	شرکت دو وال
۸- کمپانی نفت استاندارد اوپل کالیفرنیا	شرکت آماکس
۹- صنایع نفت استاندارد	معادن مس در آمریکا و زئیر
۱۰- کمپانی نفت سوپرپور	ادغام با کمپانی معدنی هلگا در ژوئن ۱۹۷۸
۱۱- یونیون اوپل کمپانی	شرکت معادن مس قبرس

افغانستان، بحران و ابهام



قطعه عطف

بوسدگی نظام فتووالی محمد ظاهر شاه که دیگر نمیتوانست به حیات خود ادامه دهد، ضرورت تحول و دگرگونی بنیادی را در افغانستان مطرح کرده بود. امیرالاسلم به همدستی جناحهای ارتجاعی کوشیدند با اصلاحاتی در چهارچوب نظام ارتجاعی توسط محمد داوود خان حاکمیت خود را بر افغانستان اعمال کنند.

اما اوچگیری نارضائی توده‌های ستمدیده مردم و جنبش‌های پراکنده دهقانی، نافرمانی نظام فتووالی را به صدا درآورده بود. سران عشایریه همدستی نیروهای ارتجاعی می‌کوشیدند افغانستان را در وضع عقب مانده خود حفظ کرده از این راه و با کمک کشورهای امپریالیستی و بویژه پشتیبانی بی دریغ شاه مخلوع ایران، حاکمیت خویش را حفظ کنند.

بدینالوج گیری شورشهای شهری، تحولاتی در یافت حاکمیت سیاسی رخ داده و نورمحمد ترکی با ارائه برنامه خاصی، به نام خدا! تأسیس جمهوری سوسیالیستی در افغانستان را اعلام کرد. اما ترکیب حاکمیت جدید بیش از آن دچار تضاد و اختلافات گوناگون بود که نتواند برای مدتی طولانی حاکمیت خویش را تثبیت کند.

اتحاد شوروی بر اساس برنامه‌های ویژه خود، از ترکی پشتیبانی کرد و کشورهای غربی و بویژه آمریکا در برابر آن حربه گرفتند.

از سوئی دیگر از آنجا که جایگزینی طبقاتی در حاکمیت سیاسی بدون تحولات بنیادین اجتماعی نمیتواند به مسائل جامعه پاسخ داده و تحول را به برزوری رساند، رژیم ترکی در رابطه با اصلاحات ارضی، سرکوبی خانها و رؤسای طوایف، اتخاذ یک سیاست ملی و مستقل، با مشکلات بسیاری روبرو شد. بهر رو ترکی شکست خورد.

گرچه ترکی برنامه‌هایی به نفع مردم افغانستان عنوان نمیکرد، در اینکه آیا رژیم او یک رژیم ملی

خود را سازماندهی نمایند و در قطعنامه نهائی گرد هم آشی نهضت‌های رهائی بخش در تهران، به جز پنج هیئت نمایندگی، سایرین و از جمله نمایندگان جنبش آزادیبخش فلسطین حاضر نشدند. به نفع نمایندگان افغانستان موضع گیری کنند. و از اینرو پنج جنبشی که اصرار داشتند دخالت شوروی در افغانستان و رژیم کارمل محکوم شود، مجبور شدند قطعنامه جداگانه‌ای نیز در این مورد صادر کنند. و این درحقیقت شکستی برای هیئت نمایندگی افغانستان بود که از حمایت میزبان - یعنی ایران - نیز برخوردار بود.

رژیم شاه همواره از جناحهای ارتجاعی در افغانستان حمایت میکرد و بویژه از آنجا که تحولات افغانستان میتواند بر سرنوشت بلوچستان ایران و دستیابی شوروی به اقیانوس هند تأثیر مستقیمی داشته باشد، دولت انقلابی نیز نمیتواند بیگفته وزیر خارجه خود از کنار تحولات افغانستان بی تفاوت بگذرد.

آنچه که اهمیت دارد اینست که انقلاب ایران باید بدور از هر نوع تنگ نظری مسلکی به حمایت

و بدور از هر نوع وابستگی بود. میتوان تردید داشت. و هر چند که بسیاری از احزاب وابسته به شوروی، هم تکی و هم اسلاف او را تأیید کردند اما تکی نتوانست حد اقل در سطح هیئت حاکم وحدت و مواضع یکسانی را ایجاد کند و از اینرو با کودتای جناح دیگر هیأت حاکمه به رهبری حفیظاله امین که دارای تمایلات عربی بود ارتش برکنار شد و حفیظاله امین نیز به باری ارتش شوروی، توسط برک کارمل، سقوط کرد.

در این تفسیر و تحولات آنچه که اهمیت دارد اینست که هیچکدام از جناحهای هیأت حاکمه به نیروی توده‌های میلیونی مردم تکیه ندارند بلکه هر یک از آنها کوشش میکند با جلب حمایت این یا آن قدرت جهانی برنامه‌های خود را اجرا کند. از طرف دیگر فتووالها و خوانین که منافع خویش را در خطر میبینند از سازمان نا یافتگی مردم استفاده کرده و سعی میکنند قدرت از کف رفته‌ها به چنگ آرند.

در ضمن نیروهای ملی و مردمی افغانستان هنوز نتوانستند پایگاه مستحکم بدست آورده

از مترقی ترین نیروهای مبارز در افغانستان برخیزد و ساست وابستگان به شوروی که خفیضاً له امین را در صحن مترقی خواندند و پس از کودتای کارمل او را طاعت خطاب کردند، یعنی سیاست کسانی را که چشم بسته اقدامات شوروی را تأیید میکنند و همچنین روش وابستگان به آمریکا و ضیا الحق و سر سیاست چین گرایان را که دشمنی با شوروی را بخدمت بر منافع مردم می دانند، محکوم نمایند.



با جمع بندی

اصولی تمام جوانب به موضع گیری پرداخت و از ارزیابی شانزده مبتنی بر احساسات کورو عمل کرد بر اساس این شیوه ارزیابی ها جدا "خود داری کرد .

برگردان . بهار

از منابع دیپلماتیک

در همین رابطه است که

مسئله بلوچستان ایران ، موازنه نیروها در خاور میانه ، مسئله آبهای گرم و اقیانوس هند ، وضعیت جدید هندوستان و بقدرت رسیدن خانم گاندی و ... حتی نظرگاههای بین المللی و افکار جهانی در مورد ماهیت انقلاب ایران مطرح است .

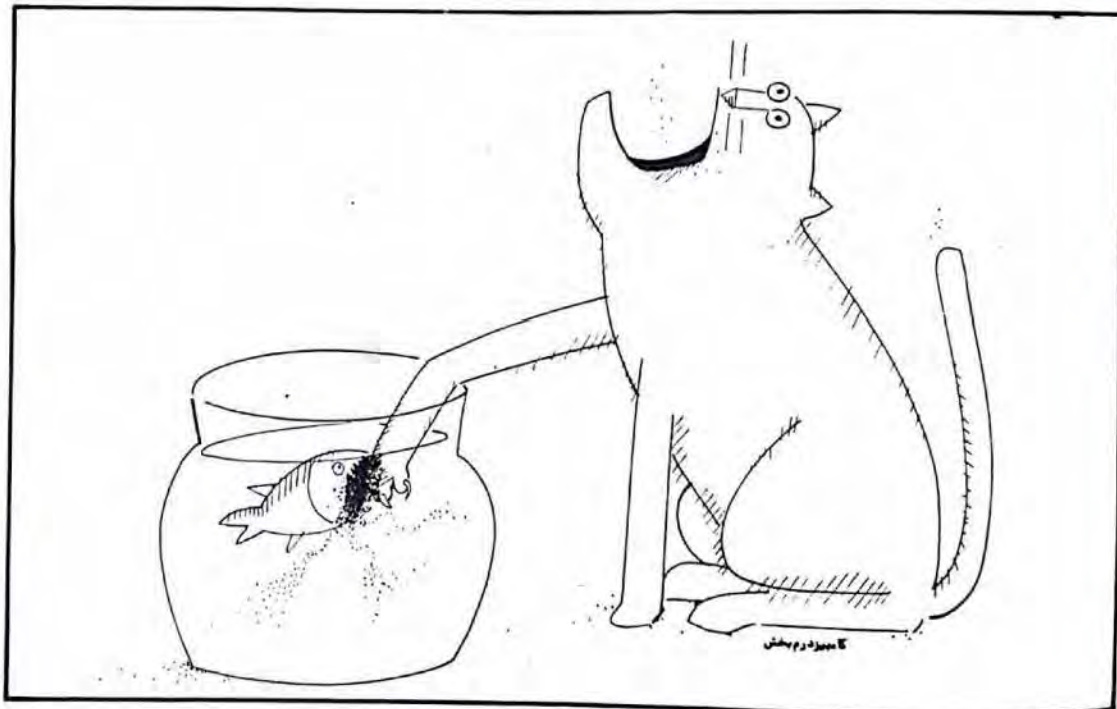
هشیار باشیم ، قضایا مهم تر از آنست که بتوان مانگ نظری - آنهم با پسر سریع تحولات منطقه - با آنها برخورد کرد .



با این تفصیل ، مسائل بسیار وسیع تر از محدوده مذهب ، غیر مذهب ، و حتی ضد مذهب مطرح می شود .

مسئله برسر قدرت نمائی قدرتهای جهانی

است .



جنایت به روایت کیسینجر

قبول ارباب

کیسینجر، طراح سیاست خارجی دولت های نیکسون و فورد در سال های ۷۶-۱۹۶۸ اکنون با انتشار خاطرات آن دوران، به ستایش از دخالت آمریکا در "شلی" و سرنگونی "سالوادور آلنده" رئیس جمهور آن کشور پرداخته است. هرچند "رجارد هلمز" رئیس وقت سیا آمریکا (که زمانی سفیر آمریکا در ایران بود!) به همین دلیل به جرم خنثی کردن کشور آمریکا محکوم شد، اما گویی دست های حامی "کیسینجر" قوی تر از این هاست.

"کیسینجر" به گونه ای از دخالت آمریکا در امور کشورهای آمریکای لاس سخن می گوید که گویی این کشورها همگی در بنول ارباب و برادر بزرگ، آمریکای امپریالیست هستند و دخالت در امور داخلی آنها "حق" این ابر-قدرت امپریالیست است. وی در توصیف آمریکای لاس همان حمله "کلی" رئیس پیشین سما را به کار می برد که گفته بود "منطقه ای آشوب زده که در میان دیپلماسی و دخالت نظامی قرار گرفته است". "کیسینجر" ماضی است که جریبولهای که صرف سرنگونی آلنده شد، به هنگام انتخابات ریاست جمهوری شلی صرف شکست دادن وی و تقویت رقباتش نگردید. او برای توجیه مداخله آمریکا می گوید کوبا و جهان سوسیالیستی هم نیروی چپ آمریکای لاس و شلی را تغذیه می کنند. اما دلیلی برای این گفته او وجود ندارد زیرا اصولاً هیچگاه چنین تغذیه ای وجود نداشته است. "شلی" در واقع مجبور بود روی خودش حساب کند زیرا با وضعی که "آلنده" در پیش گرفته بود به روی کمک کشورهای دیگر نمی توانست تکیه کند کیسینجر در سال ۱۹۷۰ می گفت کمونیست ها از "آلنده" حمایت می کنند و خودش نیز احتمالاً کمونیست است و امروز نیز همان حرف را تکرار می کند و می گوید وزارت اقتصاد شلی در زمان "آلنده" به استقلالی



دریاسالار داده شد وزارت امور عمومی نیز به دریاسالار دیگری سپرده شد که بعداً در دولت "بینوشه" وزیر امور خارجه شد (دریاسالارهربا).

سیا، کشتار و دسیسه

او در نظریه اش می گوید کمونیست های "شلی" و دولت "آلنده" یکی از امیدهای تمام و کمال چپ در جهان بودند و در دسر آمریکا در مورد "شلی" تنها به خاطر حزب کمونیست شلی و عملکرد آن در داخل شلی نبوده است.

همانند استقلال کمونیستی رسیده بود، اما نمی گوید بعداً که همین وزیر اقتصاد عضو حزب سوسیالیست شلی می شود سیاست هایش مورد انتقاد شدید کمونیست ها قرار می گیرد، با آن که سوسیالیست ها در دولت آلنده پست های بیشتر و مهم تری داشتند و وزیران کمونیست در دولت او در اقلیت بودند. اما "کیسینجر" به دروغ می گوید تمامی پست های مهم اقتصادی و اجتماعی به دست کمونیست ها سپرده شده بود. وزارت اقتصاد از دست یک کمونیست گرفته شد و به یک

شیلی، قربانی قدرت

"کسینجر" در محکوم کردن "آلنده" حد و حصری نمی‌شمارد. او (آلنده) آشکارا به مارکسیم - لنینسم مستندانه وابسته بود. آیا این‌ها برپانه‌جویی ناشیانه نیست؟ آیا خود "کسینجر" هرگز وابستگی خود را به سرمایه‌داری عاریتر اعتراف کرده است؟ او قربانی‌ها را تنها شایسته اسپرا می‌داند و این از ویژگی‌های برداشت کسینجر از قدرت است. کیت نداند که به خلاف این نوشته‌ها و داوری‌ها "آلنده" دموکراسی را در شیلی نصیب کرد آن‌هم به گونه‌ای که تراوش شدنی نیست حتی به خلاف گفته "کسینجر" برنامه‌ی اقتصادی مسیحی "نوسک" با برنامه‌ی اقتصادی "آلنده" چندان تفاوتی نداشت جز در بعضی روش‌های اجرایی آنها. حتی برنامه‌ی اصلاحات ارضی "آلنده" دنباله‌ی برنامه "نرای" رئیس جمهوری شیلی وی بود.

آی - تی - تی

و اما در مورد آی. تی. تی. و دخالت این شرکت بزرگ آمریکائی در کودتا برصد "آلنده" "کسینجر" در نامه ۹ نوامبر ۱۹۷۰ به یکی از سردمداران این شرکت می‌نویسد "اندیشه و راهنمائی‌های شما بسیار دلگرم‌کننده خواهد بود یقیناً آنها را به حساب خواهیم آورد". این رهبر دیپلماتیسی چنان آزاد! در نوشته‌هایش از "شیلی" طوری نام می‌برد که گوئی از چیزی متعلق به خودش حرف می‌زند: "دولت نیکسون در شیلی یک حزب دمکرات مسیحی را به ارت برد... با می‌توان گفت این واژگونه‌شدن اداره‌ی آمریکان لاس بود که "آلنده" را به پیروزی رسانند" با در جای دیگر برای تشریح خود و خواری کردن همکاران و زبردستان گناه!! به قدرت رسیدن آلنده را چنین توحه می‌کند "در آن زمان آمریکای لاس در تخصص من نبود" (وگرنه نمی‌گذاشتم "آلنده" به قدرت برسد!) با "من هیچ‌چیز از بخش جنوبی این دنیا و آنسوی کوه‌های پیرنه نمی‌دانم" اما به فرض که چنین باشد این ندانستن در مورد "شیلی" می‌توان عدری باشد بر کودتا و سرپوشی بر فضایی‌های عوامل آمریکا در آمریکای لاس؟

"کسینجر" از دیدار "چارلز ماپر" (معاون وزارتخانه یکی از کشورهای آمریکای لاس) با "آلنده" یاد می‌کند "ماپر" در دیدار با "آلنده" پیام "نیکسون" را می‌رساند و جواب می‌شود که "آلنده" میلی به آشنایی ندارد چون حرف آخر را دولت او زده است. "آلنده" گفته بود: "شیلی کشور کوچکی است و آمریکا بر قدرتی جهانی. اما هر یک باید حق داشته باشد عقده‌ی خود را در خدمت منافع ملی خود به کار گیرد. "شیلی" و دولت او از برقراری رابطه با آمریکا سود می‌برد این روابط فراز و نشیب‌هایی داشته اما بی‌وقفه ادامه یافته و باید هم چنان بماند. "آلنده" می‌افزاید "کشور ما مستقل خواهد ماند و آزادی در آن حکمفرما خواهد بود. آزادی مطبوعات "شیلی" منجر به پروراندن عقایدی می‌شود که دولت باید به آن‌ها توجه کند همان طور که آمریکا چنین می‌کند. سیاست دولت "شیلی" را نباید از طریق این مطبوعات شناخت و داوری کرد سیاست رسمی دولت را با متون رسمی دولت "شیلی" می‌توان قضاوت کرد"



ایا برای این ادعای خود هم دلیلی نمی‌آورد هر چند در نقش مسئول سیاست خارجی آمریکا به تمامی دلایل و مدارک دسترسی داشته است. "کسینجر" با ارائه نکردن شواهد و دلایل کافی، عامدانه می‌کوشد از دو مسئولیتی که کمیسون کلیسا به وی و "نیکسون" انتساب کرده است خود را مبرا جلوه دهد. کمیسون مزبور گزارشی را مطرح می‌کند که کسینجر و نیکسون از سوئی، در کودتای برصد "آلنده" دست داشته‌اند و از سوئی رئیس ستاد ارتش "آلنده" (ژنرال "شندر") که مخالف کودتا علیه "آلنده" بوده به دستور این دو به قتل می‌رسد. وی برای تشریح خود از این دو مورد می‌گوید: "نیکسون از خود بیخود بود" و همه گناه را به گردن "نیکسون" می‌اندازد. اما گزارش کلیسا سرتاسر متکی به گزارش‌هایی است که شاهدان به قید سوگند ادا کرده‌اند. "کسینجر" می‌گوید او تنها برکناری ژنرال "شندر" را مجاز کرده تازه این تصمیم را به سرعت عوض می‌کند اما قبل از آن که نظر خود را پس بگیرد "شندر" به قتل می‌رسد!

در گزارش دوم کلیسا از "راه دوم" سوای سرنگونی "آلنده" و مرگ او سخن رفته است این طرح را "نیکسون"، "کسینجر" و "هلمز" رئیس "سیا" رهبری می‌کردند. "کسینجر" می‌گوید که در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۰ دستور انحلال این عطیبات صادر کرده بود. اما این گفته او با گزارش سنای آمریکا متناقض است "توم کاراسین" رئیس عطیبات غیرقانونی سنای آمریکا اعتراف می‌کند که از سوی "کسینجر" هرگز دستور انحلال عطیبات مذکور صادر نشد. "راه دوم" به نتایج عمده زیر رسید:

- ۱) استقرار شبکه عاملان و حاسوسان آمریکائی در بین افسران ارتش "شیلی" از اواخر سال ۱۹۷۱
- ۲) تنظیم فهرست دشمنان آمریکا بوسیله "سیا"
- ۳) دخالت مستقیم "سیا" در طرح و قوام اولین برنامه‌ی اقتصادی دولت.
- ۴) تهیه اسلادی بنام "برنامه زد" به وسیله "سیا" مبتنی بر این که جیب شیلی در مدارک یک شورش و قیام گسترده بوده است.

برزیل و آرژانتین

مسئله این است که قضیه تنها به "شیلی" (که در نهمین "آقای محرز" موده) تمام نمی‌شود در تمامی آمریکای لاتین که در قرق آمریکای امپریالیست است وضع براین منوال است.

"برزیل" وضعی بهتر از این ندارد، با آن که افکار عمومی این کشور بزرگ آمریکای لاتین به نفع عفو عمومی بود (و این مطلب در انتخابات ۱۹۷۸ در آرای مخالفان دولت اثبات شد) اما دولت با این خواست عمومی موافقت نکرد معنای این حرف آن است که در "برزیل" ناهم دستگام اختناق و سانسور می‌ماند و افسران شکنجه‌گر کماکان در بالاترین مقام‌ها باقی‌اند. این اشخاص از بازگشت انقلابیون تبعیدی خصوصا "آرمان" که مواضع بسیار تنیدی در برابر رژیم دارند، هراسناکند.

ناپدید شدن

در "آرژانتین" دولت نظامی "وسدلا" و دار و دسته‌ی حلال نظامی وی ضمن مطرح ساختن برنامه "بازگشت به آزادی" (مثل فضای مازسانی آریامهری) مسئولیت ۱۵ تا ۳۰ هزار "ناپدیده شده" را برعهده نمی‌گیرد. هیأت حقوق بشر مخصوص قاره آمریکا چند هفته پیش از آن که به بازدید از "یوشوس آیرس" پایتخت "آرژانتین" بپردازد و درباره این ناپدیدشدگان گفتگو کند، دولت "وسدلا" در ۲۲ اوت طرحی قانونی در روزنامه رسمی منتشر کرد که عیب افراد پس از ۹۰ روز از تاریخ آکپی در جرایم در حکم مرگ آنها خواهد بود در این قانون تصریح شده است که تعداد زیادی از ناپدیدشدگان در مخفیانه درون کشور یا در خارج زندگی می‌کنند و بقیه هم در فعالیت‌های تروریستی کشته شده‌اند. مقام‌های رسمی آرژانتین در مورد این رقم عظیم ناپدیدشدگان سکوت دهشتناکی کرده‌اند اما گه‌گاه ژنرال‌های عالی‌رتبه که با اسفاده از اختناق حاکم مقام‌های بالائی کسب کرده و بازنشسته شده‌اند، حفاقی را به دست می‌دهند یک ژنرال شکنجه‌گر که اکنون از سفند قدرت در "یوشوس آیرس" به کنار گذاشته شده می‌گوید: دولت بازداشتگاهی دارد که دستگیرشدگان "ناپدید شده" در آنجا هستند (بظنر می‌رسد اکنون دیگر

زنده نباشند) حتی دو فرانسوی که از سال ۱۹۷۷ در آرژانتین ناپدید شده‌اند چندان توجه "ژسکار دستن" را به خود جلب نکرده‌اند تا برای پیداکردنشان به دولت آرژانتین درخواستی داده باشد.

در باسالار "ماسرا" یکی دیگر از ژنرال‌های آرژانتین هیچ‌پاشی ندارد که به جای کلمه "ناپدید شده"، واژه "دستگیر شده" به کار رود چون قضیه واضح‌تر از آن است که کسی نداند این ناپدیدشدگان به وسیله نظامیان دستگیر و اعدام می‌شوند. "ماسرا" اعتراف می‌کند که بی‌گناهان زیادی به وسیله نظامیان آرژانتین کشته و نابود شدند زیرا پس از دستگیری معلوم می‌شد گناهی نکرده‌اند، اما نظامیان برای آن که بر اشتباه خود سربوش بگذارند همه را می‌کشند و وانمود می‌کنند که خرابکار بوده‌اند.

"ماسرا" می‌گوید نیروهای ارتشی نام همه شهروندان نابود شده‌ی "آرژانتین" را دارند زیرا کسی که اعدام می‌شود به مراجع بالا نیز گزارش می‌گردد. وی اعتراف می‌کند به عنوان یکی از مسئولان دولت نظامی ناگزیر بوده است فهرست کشته‌شدگان را امضا کند، اما مسئولیت

اعضای دیگر دولت نظامی را در این قتل‌ها نمی‌داند "ماسرا" می‌گوید اجازه ندارد نام مقتولان و عمل آن را فاش کند زیرا یک جرمین رادیکالی سیاسی را اوج می‌دهد.

ژنرال دیگری که نمی‌خواهد نامش فاش شود و از چهره‌های اصلی هیأت حاکمه نظامی "برزیل" بوده به عنوان کارشناس مسائل ضد-اغتشاش در ضداطلاعات ارتش "برزیل" در ۱۹۷۷ در یک توطئه راست علیه پرزیدنت "اردو" شرکت می‌کند و چون توطئه نافرجام می‌ماند این ژنرال ترفیع هم نمی‌گیرد و سرانجام بازنشسته می‌شود. وی در ضمن اقرار به این که یک شکنجه‌گر بوده است، در ناپدیدگزارش گروه‌های چپ‌دراین مورد می‌گوید او در شکنجه‌گری تنها نبوده است سایر مقام‌های ارتش "برزیل" نیز همکاری می‌کرده‌اند و تعجب می‌کند که چرا در نشریه‌های چپ از سایر شکنجه‌گران نامی نیست. اما می‌گوید تا زمانی که حکومت کنونی بر سرکار است تحقیق در مورد اعمال شکنجه بی‌نتیجه خواهد بود مثل این که در زمان قدرت هیتلر کسی بخواهد دادگاه "نورمبرگ" تشکیل دهد.



شورا در بیمارستان‌ها

• یکی از بنیان‌گذاران انجمن اسلامی پرستاران.
همانطوریکه در ارتش سلسله مراتب است در
پرستاری هم باید همین امر وجود داشته باشد.
• شورا خوب است اما نه برای تصمیم

گیری !!



در پرستاری هم باید این سلسله مراتب رعایت شود.

دکتر کلانتر معتمدی معاون وزارت بهداشت میگوید: "دادن دبلیم کامل به بهناران نظام آموزشی را با هرج و مرج مواجه میکند".

در مورد اداره امور پرستاری دیدگاهها مختلف است. خانم فریدونی معتقد است: "نباید اداره امور پرستاری بیمارستانها دست یک فرد باشد، باید شورایی مرکب از بهناران و پرستاران به تعداد مساوی و با قدرت نام جایگزین مدبر پرستاری شود و امور پرستاری را اداره کند".

۳۵

بیمار را چه به فکر کردن، ما می‌خواهیم دبلیم کامل شناخته شویم عنوان بهنار باید از بین برود و بجای آن از لغت "پرستار دبلیمه" استفاده شود. ما مخالف سلسله مراتب نیستیم، اما در جایی که به دلیل کمبود پرستار لیسانسیه اکثر کارها را ما انجام می‌دهیم، این مسأله که ما هم مثلا "با ۱۰ سال سابقه گاز بتوانیم سرپرستار شویم پذیرفته شود."

خانم پیراینده از بنیان‌گذاران انجمن اسلامی پرستاران می‌گوید: "بین ما اختلافی نیست اما همان طوری که در ارتش سلسله مراتب هست

پرستاران در یکسال گذشته از پرکارترین گروههای اجتماعی بودماند.

در روزهای اوج انقلاب و قیام خونین روزهای ۲۲ و ۲۱ بهمن، پرستاران در بیمارستانها، مساجد، محله‌ها و... با از جان گذشتگی و دافع چندین زخمی و کشته، از مجروحین پرستاری کرده و سلامتی انسان را پاس داشتند.

در ایران وجود پرستار تحصیل کرد سابقه چندین طولانی ندارد. اولین پرستاران ایران را کسانی که هیچگونه معلومات و دوره خاصی ندیده و با حداقل آموزش ابتدائی زیر نظر پزشکان پرستاری می‌کردند تشکیل میدادند. و امروزه یکی از گله‌های گزاریها و درد دل‌های پرستاران تحصیل کرده این مسأله است که در اجتماع با همان دیدی که در مورد "باجی" ها داشتند به آنها نگاه میکنند.

اولین آموزشگاه پرستاری در سال ۱۲۹۵ در تبریز توسط مبعوضینهای امریکائی ایجاد شد. در سال ۱۳۱۴ چند آموزشگاه پرستاری در شهرهای تبریز، مشهد، شيراز و تهران بوجود آمد. و از سال ۱۳۱۶ با تصویب آئین نامه امتحانات در شورای معارف، آموزش پرستاری رسمیت یافته و صورت قانونی بخود گرفت. از ۱۳۳۲ وزارت بهداشت اقدام به ایجاد آموزشگاه بهیاری و آموزش بهنار کرد و از آن تاریخ تا امروز امور پرستاری وسیله دو گروه "پرستار" و "بهنار" انجام میشود که از چندی قبل درگیری‌هایی بین آنها بوجود آمده و چندین بار به اعتصاب و دست از کار کشیدن منجر شده است.

ریشه اختلاف.

خانم فریدونی نایب رئیس انجمن بهناران می‌گوید: "اختلاف ما سابقه چندین ساله دارد، پرستاران ما را اشتعار کرده و می‌کنند، حتی چندین سال پیش در جلسهای خانم پرستاری گفت بهنار فقط برای کار کردن و اطاعت امر است.

خانم برباننده اینطور فکر میکند " شوراها خوب است، اما نباید قدرت تصمیم گیری داشته باشد، باید حالت مشورتی داشته و زیر نظر مدیر پرستاری باشد." موضوع را با دکتر ملکی رئیس دانشگاه تهران که از طرف دولت مسئول حل اختلاف بهیاران و پرستاران در سطح کشور شده است در میان می گذاریم جواب میدهد: " شورا باید باشد و از اختیار کامل اداره امور پرستاری هم برخوردار باشد و این مطابق قانون اساسی است. که طبق آن همدی امور باید دست شوراها باشد و نه افراد."

هم اکنون در ایران ۱۲۰ آموزشگاه بهیاری و ۲۶ هزار بهیار، ۵۰ مدرسه پرستاری و ۹ هزار پرستار، ۷۲۵ مامای فوق دیپلم، ۹۱۷ مامای لیسانس، ۸۵۰ پرستار ماما و ۲۲۰ بهیار ماما وجود دارد. و هر ۱۰ هزار ایرانی یک پرستار دارند که در مقایسه با استانداردهای بین المللی با کمبود شدید پرستار مواجه هستیم. انجمن بهیاران با ایجاد دوره های کوتاه مدت موافق است، اما معتقد است باید امکان ادامه تحصیل وجود داشته و راه برای طی دوره های تکمیلی باز باشد.

آقای حسین کلانتر پرستار دانشگاه ملی پیشنهاد میکند اگر بهیاران دیپلمه شناخته شوند میتوانند در کوتاه مدت واحدهایی را که کمبود دارند بگذرانند و با صرف هزینه و وقت کم پرستار شوند.

"دکتر کلانتر معتقدی مخالف دوره های کوتاه مدت است، این غیر اسلامی است که از من تهرانی پرستار لیسانس پرستاری کند اما از فلان دهاتی یک ششم ابتدائی"

دکتر ملکی این برداشت را درست نمیداند و میگوید " در وضعیت فعلی کاجی بهتر از هیچی است و آیا این درست و اسلامی است که یک روستائی از اسهال بمیرد و حتی یک پرستار کلاس ششمی هم نداشته باشد."

روابط

با مردم که صحبت میکنی، پرستاری به صورت فرع مسائلی بنام بهداشت و درمان در می آید. آقای کیوان کارمند پست و تلگراف ساعت ۲ با مدام مقابل داروخانه تخت جمشید میگوید.

۳۶

بجای تب شدید کرد وسیله نقلیه هم که نداشتم همسایه را بیدار کردم به بیمارستان جراحی رفتیم دکتر نسخه داد، چند داروخانه در تهران نو و میدان امام حسین که قبلاً شبانه روزی بوده همه بسته است، مجبور شدم به تخت جمشید بنام و نسخه را ببیچم، تازه جراحی هم بخش تزریقات ندارد نمیدانم آمبول بچه را کجا تزریق کنم.

خانم رحیمی همراه پسر ۱۴ ساله اش که شدیداً ناراحت و دچار دندان درد است، میگوید، از خیابان شهناز تاکنون ۲ ساعت است چندین جا رفتیم، آقا اصلاً در تهران شهبا دندان پزشکی وجود ندارد.

به آمار نظام پزشکی از ۱۵۴۵ دندانپزشک کل کشور ۱۰۳۰ نفر در تهران مشغول کارند (سر شماری ۱۳۵۵).

آقای کالوز که بیمارستان سنا را تلویخ کرده و فحاشی میکند میگوید، مادرم از پله افتاده، چندین جا رفتیم میگویند ضربه مغزی شده و ما بخش جراحی اعصاب نداریم و یا بخش دارند دکتر ندارند، گفتند فقط سنا دارد، اینها هم میگویند تخت خالی نداریم، چکار کنم آقا صبر کنم مادرم بمیرد.

آقای محمعلی تاجیک در خیابان نظام آباد با سرو وضع زولیدهای که کودکی را در بغل دارد میگوید. تا قبل از انقلاب درمانگاه شمس پهلوی که الان مرکز کودکان (سازمان پزشکی کودکان وابسته به وزارت بهداشت) شده است، هم ویزیت میکرد و هم دارو میداد، ۱۰ تومان میگرفت، حالا هم ۱۰ تومان میگردد ولی دارو نمیدهد، ۲ ماه است بیکارم از کجا پول بیاورم ۷۵ تومان دارو بخرم.

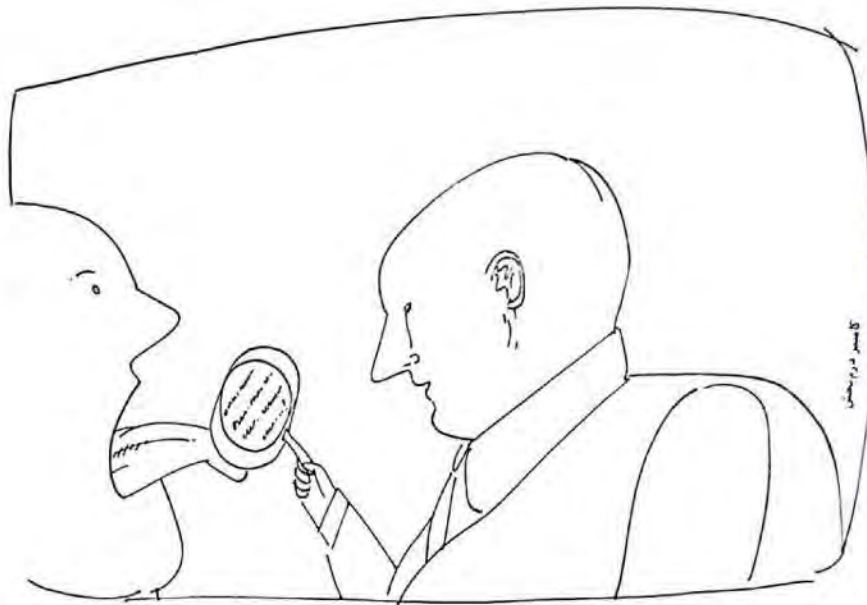
مبیرم پرستارها چطور اند، راضی هستی، جواب میدهد، آری تا حالا دارو داشتند میدادند، آمبول هم میزدند، الان ندارند، بیچاره ها خودشان هم ناراحتند که دارو ندارند.

آقای اعظمی که برای معالجه پدرش از خرم آباد به تهران آمده است، میگوید. پدرم "سل" دارد، چند سال قبل در بوعلی بستری بود، حالا چند وقت است بیمارستانهای ربوی منحل شده و

الان علاوه بر اینکه پدرم ناراحت است و احتیاج به بستری شدن دارد، خطر سرایت بیماریش به بچه هایم وجود دارد آقا نمشود که به بچهایم

ببین





• مردم میگویند پزشک و دارو وجود ندارد.
و این وضع نمی‌تواند ادامه یابد.

• بهیاران: پرستاران ما را استثمار کرده و میکنند

• چرا بهیاران را بعنوان دیپلمه برسمیت

نمی‌شناسند؟

ما بدون اجازه پزشک، نمیتوانیم یک مقداری هم مربوط به پرستاران است. ما خودمان قبول داریم، آقازندگیمان نامن نیست، مجبوریم در چند بیمارستان کار کنیم، انرژی‌مان از بین میرود، از آن گذشته هم‌ماش با آه و ناله، درد و مرگ سر و کار داریم، روحا" و جسا" خسته‌میشوم از این گذشته در بیمارستانهای خصوصی برای اینکه پول کمتری بدهند عدماي "پرستار نما" استخدام میکنند که متاسفانه مردم کار آنها را به حساب ما می‌گذارند. دولت باید وسایل رفاهی ما را نامن کند تا مجبور به کار کردن در چند بیمارستان نباشیم.

"آقا حالا" به مریض نمیرسد هم‌ماش دنبال تلفن کردن و کارهای خصوصیتان هستند". آقا خیلی خوب هستند وقتی در بیمارستان بستری شدی تازه میبینی که تنها پرستار است که شب را بالای سرت بیدار می‌ماند و پرستاری می‌کند". نظرها تقریبا" یکسان است و در همین حدود، پرستاران و بهیاران ضمن اینکه حق را به بیمار میدهند عقیده دارند. حرفه‌ی آنها به اجتماع شناسانده نشده است، باید وسایل ارتباط جمعی همکاری بیشتری با آنها بکنند و یاد آور میشوند، مردم توقع‌های زیادی از آنها دارند که در حدود وظایفشان نیست و وقتی که برآورده نمیشود ناراحت میشوند. مثلا" میخواهند ما سر خود و بدون دستور پزشک به آنها دارو بدهیم، در صورتیکه

گویم به پدرم نزدیک نشود، با پدرم یا غذا بخورد. دولت باید ترتیبی بدهد که مسلولها بستری شوند، دکترها میگویند معالجه" سرپا نی برای خانواده خطر سرایت دارد.

سرکار گروهیان یکم - که در یکی از بنادر خدمت میکنند و امروز به تهران آمده است میگوید. در محل خدمت ایشان مالاریا تایع شده و چند تن از برادران ارتشی مبتلا شده‌اند، فرمانده یادگان رسما" به اداره مالاریا نامه نوشته، اما مدیر کل مالاریا جواب داده است کاری نمیتواند بکند، و اضافه میکند آقا شما را بخدا بنویسید، اداره" مالاریا برای چی درست شده اگر مالاریسا مربوط به او نباشد.

مقابل بیمارستان بوعلی در خیابان تهران نو، آقای مدنی پور میگوید. چند دفعه به این بیمارستان مراجعه کرده‌ام، پرستار میگوید تخت خالی نداریم، مسئله را با خانم... که ما به بخشنامه وزارت بهداشتی که تاکید کرده است با خبرنگاران مصاحبه نکنند در میان می‌گذاریم، میگوید. دکتر به ما رنگ میزند که تخت خالی نداریم ما هم به بیمار همین حرف را می‌گوئیم اما خیلی وقتها متوجه می‌شدم تخت خالی بوده و آقای دکتر برای اینکه راحت باشد به ما دروغ گفته است، آقا حق با مریض است اگر دکترها قبول کنند ما حرفی نداریم.

نقد فیلم



سقوط دیکتاتور

آخرین بازی موسولینی

شاید "کارلو لنتزاسی" و فیلم‌های او در ایران ناشناس باشد. اما او کارگردانی است که کارش را از آغاز سنمای نئورئالیستی ایتالیا، در کنار سنسگران برجسته‌ای چون روبرتو روسلینی "جوریدسانتس" و آلبرتو لاتوادا "آغاز کرده و در بسیاری از فیلم‌های عمده‌ای این سینما، چون "آلمان"، "سال صفر" (روسلینی)، "شکار مرگبار"، "برخ نلج" و "فصلی خوین" همکاری داشته است. از میان فیلم‌های مشهوری که به کارگردانی خود او ساخته شده، "خاطرات عاشقان تپه دست" و "گوزبیت رم" را می‌توان نام برد. اینک ما شاهد نمایش یکی از آخرین کارهای او، یعنی "آخرین بازی موسولینی" (۱۹۷۴) هستیم. فیلم با بسیاری از صفاتی است از روزهای آخر زمانداری و زندگی یکی از بزرگترین دیکتاتورهای تاریخ، "بنیتو موسولینی"، فیلم با صحنه‌هایی مستند آغاز می‌شود، به آخرین ماه‌های جنگ جهانی دوم برمی‌گردد، آلمان در حمله‌ی "سکو" شکست خورده است و سرانجام سقوط دیکتاتوری کیمرا آغاز شده است. "دوچه" در برابر دو قدرت متضاد و محرک "ایتالیا"، "آلمان‌ها" از یک سو و بارنیران‌ها از سوی دیگر، در تنگنایی افتاده که در آن چهارواضعی خود و کشور خود را می‌بیند؛ او با ریجسدست آلمان‌ها و چهره منفور برای بارنیران‌ها و مردم است. بارنیران‌ها عملاً کشور را در دست دارند و دیگر فاشیست‌ها کاری از پیش نمی‌برند و یکمک از گرداگرد "دوچه" دور می‌شوند و صحنه را خالی می‌کنند. "موسولینی" چون بسیاری از دیکتاتورهای، تنها راه را در فرار می‌بیند، اما همه‌ی آنها روری رو در روی این برش قرار می‌گیرند: "بفکها؟" و این "ترار دوم" که از "سزار" بودن‌نشان حمله به کشورهای آمریقایسی را فرا گرفته، از اوج "عزت" به زیر افتاده و به دست

تاریخ سپرده می‌شود.

تمام کوشش فیلم در بازسازی بی‌پیرایه، از این دوره‌های کوتاه و پراکنده "ایتالیا" است و فیلم در این کوشش کاملاً موفق است. پلان‌بندی و فیلم برداری دقیق و نیز بازی پر قدرت "ژد استایگر" به نقش "موسولینی"، همه به دور از هر کونای عراق، به این بازسازی، چهره‌ای واقعی می‌دهند. علاوه بر این راه جابجا از فیلم‌های مستندی استفاده می‌شود که اکثر آنها بشکر جنایت‌های "هینلر" و "موسولینی" در دو جنبه متحد هستند. این صحنه‌ها را به صورت "بازگشت به گذشته" از دید "موسولینی" می‌بینیم، زیباترین و آخرسین آنها، هنگامی است که "دوچه" در بازدیدگاه بارنیران‌ها، با چشیدن طعم شکست، گذشته‌ای پر شکوه خود را به یاد می‌آورد و تنها دست یک بارنیران که کلید برق اطاق را روشن می‌کند، دیکتاتور را از این رویا برون می‌کشد. نقش کاردینال "شوستر" (هنری فوندا) نیز در این میان حالت توجه است، او بنا به سنت



معمول "بدران کلیسا"، از یکسو می‌خواهد از کشت و کشتار جلوگیری کند و از صلح دم می‌زند و از سوی دیگر، می‌خواهد دیکتاتور را زنده نگاه دارد، او هم در برابر این حقیقت مسلم، که موجودیت یک دیکتاتور خود بخود موجب کشت و کشتار است، چشم خود را می‌بندد. شاید "شوستر" و نیز چون آمریکایی‌ها می‌خواستند از او "عنوان مهربانی در در جنگ علیه کمونیسم در "ایتالیا" و "جهان" استفاده کند.

او در صحنه‌ای، هنگام عبور ناموفق از مرز "ایتالیا" به خارج، ناگزیر به پوشیدن اونیفورم "آلمانی" می‌شود و در کنار گروهی از سربازان ساده "آلمانی" جای می‌گیرد. در جایی دیگر شنید نام کما و، تنها عروسکی در دست "هینلر" است و از خود قدرت و شعوری ندارد. این گفته در صحنه‌ی فرار آشکارا عینیت می‌یابد.

از وجود رنگ‌ها در بیان زیرکانه و پخته‌ی فیلم به خوبی بهره‌گیری شده است، البته نیاز رنگ‌های مجرد و یا نمادین، بلکه در کل، و در ترکیب تصاویر، همه‌ی صحنه‌های داخلی، که "موسولینی" و پیراهن ساهان در آن حضور دارند، بارنگ‌هایی تیره و مرده تصویر شده‌اند و اکثراً صحنه‌های خارجی سرد و بازاری است. ولی هنگام عبور ارتش "آلمان" از منطقه‌ی بارنیران‌ها، رنگ‌ها به شدت دگرگون می‌شوند، این تنها صحنه‌ای است که در آن رنگ‌ها بسیار زنده، و آسمان باز و روشن است. این صحنه، زیباترین صحنه فیلم است، در اینجا کارگران و مردم عادی به نشانه‌ی پشتیبانی از بارنیران‌ها و برای ترساندن نیروی دشمن، همه دستمال‌های کوچک سرخ به گردن می‌بندند و برچم‌های سرخ برافراشته می‌شوند.

فیلم آشکارا و بی‌پرده بوشی، از دم تیغ ماسور گذشته، ولی با این همه چیزی از واقعیت اثر کاشته نشده است

فرهاد سبا

۳۸

دوستی یا دشمنی؟! (نامه‌ای از دکتر اسماعیل خویی)

خود، از پیش و هر دم، نکراش بوده است؛ ادغام! پس، چهل و دوبار که هیچ، چهار صد و بیست بار سزاگر می‌گفتند، "ابقاء"، نتیجه کار جز این نمی‌شد که شده است.

اصول و آرمان‌ها

دیده‌های گزارشگر شما، ماری، از شنیده‌های اونیز بیشتر، سی بیشتر، رنگ و انگی از پیش داوری برخوردارند. گزارشگر شما فضای ابدستی - عاطفی کانون را فضائی صد در صد "صد توده‌ای"، صد حزب توده، دیده است، و رفتار بیشتر اعضا حاضر در آن جلسه، کانون با گروه پنج نفری را رفتاری یافته است سرتار از کند و دشنام و تپیی از هرگونه ارج شناسی و احترام. گزارشگر شما، بدینسان، کمرچه به نام یک دوستدار کانون نویسندگان ایران، گزارشی فراهم آورده است که به هیچ روی، به کمان من، با اصول و آرمان‌هایی که به این کانون معناواررشی بخشند



همخوان و هم‌راسا نیست. دشمنان کانون، نگذارند، هر چه می‌خواهند، از دروغ و کزی بر ما روا بدارند. دوستان کانون، اما، سزاوار نیست که جز به راستی و درسی سخنی نگویند و کاری نکنند.

اصلاح



را نکوم، هیچ - نادر نکرد، انگیزه نوشته شدن این گزارش، گویا، پیش و پیش از آنکه دوستی با کانون نویسندگان ایران باشد، دشمنی با حزب توده ایران بوده است.

روشن است، و درینجا، که گزارشگر شما با عینک و سمکی از پیش‌داوری بر چشم و گوش به جلسه فوق‌العاده مجمع عمومی کانون آمده است، و، از این رو، و به ناگزیر، از میان هر آنچه در کسره، بیانی و شواستی او رخ داده است تنها و تنها چیزهایی را دیده و شنیده است که خود را پیش می‌حواسته است بسند و بشود.

ابقاء یا ادغام

بخت، سونای سدهم از شننده‌های گزارشگر شما.

واژه "ابقاء"، در آن جلسه، به یک بار، نه سه بار، که دست کم چهل و دوبار، با صدای رسای آقای میچمد، آنهم از پشت بلندگو، در فضای طبقه دوم ساختمان کانون طمس افکند. گزارشگر شما، اما، انگار، از پیش و در هر دم، نکران حطر "ادغام" شدن نمی‌دانم چه چیز در چه چیز بوده است، و، از این رو، و به ناگزیر، هر بار و نا پایان کار، هسانی را شننده است که

متنی که در زیر می‌آید، شگوانیه ای است از دکتر اسماعیل خویی، شاعر معاصر و عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران. ما ضمن احترام به ایشان نامه را عیناً چاپ می‌کنیم، اما لزوم با تمام معاذن موافق نیستیم همانطور تا که بارها نوشته ایم و بازمی‌نویسیم "ایران" تیول هیچ سازمان، گروه و... خاصی نیست و انگانی است برای همه دست درگاران قلم و ایجاد برخورد عقاید، با برای حق خود می‌دانیم که نقطه نظرهای مخالف ایشان را در صورت رسیدن به دفتر مجله چاپ نماییم. مجله ایران



همه نامه‌گرایی ایران

سلام

نگذارید ما سیاس و سنایش از شما آغاز کنیم، تا نپندارید که می‌خواهم با سیاسی کرده باشم، و، پس، نمی‌خواهم با سیاسی کرده باشم، اما نگذارید بی برده بگویم که خواندن "گزارش برخورد در کانون نویسندگان"، در شماره هفتم آن هفته نامه‌گرایی، بر اجندان - یعنی، راستش

ضمیمه

کانون و حزب توده

و اما، دربارهٔ حزب توده ایران - می‌برسد، لاند، می‌خواهی بگوئی، آنا، که کانون با حزب توده هیچگونه مخالفتی ندارد؟ پاسخ این است، در کانون هستند، می‌گمان، کسانی که حزب توده را سخت دشمن می‌دانند، کانون یوسندگان ایران، اما، چینی کامبونی صفی، فرهنگی و آزادیخواه، دربارهٔ هیچ حزبی، ارجحیت حزب توده ایران، هیچ نظر ویژه‌ای چه دوستانه و چه دشمنانه، نمی‌تواند و، لاند، می‌برسد، پس، چرا در آن اعلامیهٔ دیواری آشکارا با حزب توده ایران درگیر شدید؟

پاسخ این است، هیأت دسیران کمبونی کانون، تاکنون، بارها گفته است، یعنی بدینترتیب است، که بهترین می‌بود اگر آن کار را هرگز نکرده بود، درست و روا نیست، برای کامبونی صفی، که با حزب سیاسی، با هر حزبی سیاسی، درگیر شود.

چه شد، اما، که جنس خطائی از هیأت دسیران کمبونی کانون سرزد؟

اگر این را بپرسد، پاسخ من چنین خواهد بود، گروه پنج نفری، با همکاری برخی هم - باوران خویش در سرون و درون کانون، چالغای فرا راه ما، هیأت دسیران کمبونی کانون، کردند و، برنگاه، ما را چندان هل دادند ما با سر در آن افتادم، آرمبونی تلخ بود، با طبری کزنده‌تر از پیش افی، آرمبستم که، از این پس، پیش از پیش، هشدار و بیدار کار خود باشیم.

گروه پنج نفری

و اما، دربارهٔ گروه پنج نفری - می‌برسد، لاند، می‌خواهی بگوئی، آنا، که کانون پنج نفری را که حکم به اخراج آنان داده است، با این همه، ارحمدو کرامی سر می‌شمارد؟ پاسخ این است، آری، و بسیار در کانون هستند، بی‌گمان، کسانی که با هیچ یک از اعضا گروه پنج نفری، در هیچ رسیدگی، شأنهٔ خویشی ندارند، بیشتر اعضا کانون، اما، تنها بر سر

ضمیمه

اصول و آرمان‌های شان شده در برنامه‌ها، کانون است که با گروه پنج نفری نگو می‌گردد و دارند، می‌پذیرم، برخی باهماوری‌های سیاسی سر در کار هست، با این همه، به ویژه، با نظر داشتن، به پیشوا و پیشینهٔ ادبی و اجتماعی اعضا، گروه پنج نفری، من کمتر کسی را در کانون



می‌شناسم که تک تک ایشان را ارحمدو کرامی بشمارد، بسیاری از ما آقای به آدین را یکی از استادان و بشروان خویش می‌دانیم، من، خود، برای نمونه، او را، در اوج مبارزات ما دستگاه، ستمهای، در شعری، بدآزادگی و آزادیخواهی، سوده‌ام، و سیاست، انگار، بزرگی و بزرگواری نمی‌شناسد، چه شده است، و کز به، که بزرگان و بزرگواران ما چنین و چندان از بزرگی و بزرگواری رو بر نماندند؟ ماری، آقایان کسرائی و سانه، برای بسیاری از ما اعضا، کانون، هنوز نیز از چیزهای ارحمدو کرامیانهٔ شعر امروز ایران اند، آقایان نکابینی و بروسد را نیز، چون مردانی که می‌دانند از نوشتن چه می‌خواهند و ما نوشتن چه می‌کنند، در کانون، کمتر کسی است که کسراسی بشمارد.

سخن، تنها و تنها، بر سر پایمند بودن به اصول و آرمان‌های آزادیخواهانه است.

دو ستم کرامی فاسی، در روشنگری دلیل استعفا دادن خود را کانون، هیأت دسیران کمبونی را منبهم به روگرداندن از اصول و آرمان‌های شان شده در برنامه‌ها، کانون کرده است، و شکست! هیأت دسیران کمبونی را تنها، و همانا، وفادار بودن به همین اصول و آرمان‌ها بوده است که از رو در رو اسنادن با گروه پنج نفری ناگزیر کرده است.

سخن، آری، تنها و تنها، بر سر پایمند بودن به همین اصول و آرمان‌هاست.

شایستگی عضویت

از میان دارندگان همهٔ شرایط دیگر، تنها کسانی شایستهٔ عضویت در کانون یوسندگان ایران اند، و به ایمان نیز تنها تا هنگامی این شایستگی را دارند، که به اصول و آرمان‌های شان شده در برنامه‌ها، کانون در همهٔ فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی‌ای خویش وفادار باشند، و اعضا، گروه پنج نفری، کسرامی خود تا همین چندین پیش از برشورسین و یا کسرامی‌ترین ستمسازان این مراسم سر بوده باشند، اکنون، ماری، نشان دادماند، به کسرامی و در کردار، که دیگر مرامی دیگر نماندند، و بگذریم از این برشورسین، اسحا و اکنون، که چرا انسان با چندین پیش‌جمله می‌بودند که می‌بودند و اکنون، (۱۰)، چنین می‌کنند که می‌کنند.

آقای کسرائی، چند سال پیش، به دوستی گفته بود، "ما باید شب به شب به حساب کارهای روزانهٔ یکدیگر برسیم،" در این سخن، بی



کسان، حقیقتی هست، این که تو نا امروزر خوب کار کردی، فردا می‌باید باز، یعنی همچنان، نشان دهی که هنوز بر سر راهی، و ز به، باران تورا خواهند گذاشت و از تو فرا خواهند گذشت، چنین است، بی‌گمان، و مگر می‌شود چنین ساخت؟ بیست و هشتم دی ۵۸ - بهران
اسماعیل خوئی



لیدا تهرانی

رسول کی مقصودی

مسعود کنالی

حسّتی که نست نما دارید، بیش از هر چیز مابهی دلگرمی نویسندگان مجله‌ی ایران است. در مورد طرح‌های مجله، همان طور که حدس زده‌اید، اکثراً "از منابع خارجی استفاده شده است. البته ما هم با نکته‌ی که اشاره کرد‌اید، کاملاً موافقیم و کوشش خواهیم کرد که هرچه بیشتر از آثار طراحان ایرانی بهره بگیریم. حتماً مایل هستیم که طرح‌های شما را ببینم و در این مورد هم معیار و متر خاصی در کار نیست. شما می‌توانید فتوکپی طرح‌های خودتان را به آدرس صندوق پستی مجله برایمان بفرستید یا با دفتر مجله تماس بگیرید. ما هم بسیار ممنوئیم. موفق باشید.

شهلا پور رحیمی

ما هم بسیار متشکریم. گمان می‌کنم خودتان متوجه پارامی از کمبودها شده‌اید، اما بهر صورت کوشش خواهیم کرد تا هرچه زودتر همه‌ی این کمبودها برطرف شوند. این که نوشته‌اید چرا در مورد آثار رسیده، کنیا "جوابی نمی‌دهیم، باید برایمان بگوئیم، اگر بنا باشد در مورد اشعاری که برای مجله می‌رسند کنیا "جوابی بتوسم بی‌شک باید یک گروه از دوستان را تنها برای این کار بسج کنیم و این همه در حال حاضر اصلاً با امکانات ما جور در نمی‌آید. پس قبول کنید که این کار واقفاً ممکن نیست. در این مورد هم چنان که اشاره کرد‌اید، حتماً کوشش خواهیم کرد که مقالاتی در باب تحلیل شعر چاپ کنیم.

از این دوست عزیزمان نامه‌ای برایمان رسیده است که بی‌شک بهترین پاسخ به کوشش‌هایی است که ما در جهت برپا بردن مجله انجام داده‌ایم؛ بخشی از نامه آقای مقصودی را که خود را یک کارگر بیگار خوانده‌اند، عیناً نقل می‌کنم:

شنبه مثل هرروز در بدردنمال کار می‌گشتم، مجله‌ی ایران را دادم، عکس شیخ و گفتگو با گلشیری، با همه‌ی کسادی، نقد پنج تومان را زدم و مجله را خریدم... ایران را خواندم خوب بود، مخصوصاً "نحوی پرداخت منصفانه و صادقانه‌تان، اما امید که خوینتر شود که می‌تود. دوستان عزیز این اولین نامه‌ای است که در طول عمرم برای مجله‌ای می‌نویسم و این اهمیت ایران را می‌رساند از شما می‌خواهم از طریق مجله‌تان همگام با رویدادها و تحولات جامعه ما را از نظریات روشنفکران معتمد و مسئول و غیرواسته که خود بهتر از ما می‌شناسند، باخبر سازید...

حتماً کوشش می‌کنم در شهرت‌ها هم نمایندگی داشته باشم. فرم آبونمان در شماره‌ی پنج چاپ شده است که می‌توانید آن را پر کرده و برای ما بفرستید تا مجله هر هفته برایمان فرستاده شود. شماره‌های پنج و شش را برایمان فرستادیم.

م - سنگ

شعری را که برایمان فرستاده‌اید، ما اندکی تعمیر چاپ کرده‌ایم. در انتظار آثار دیگری از شما هستیم.

نام تو

این ستاره‌ی خورشید را

با رمز و راز باید گفت

در کوچه‌های شهر

ما عاشقانه نام تو را نقش می‌کنیم

بر بیکر ستر درختان

نام تو را نقش می‌زنیم

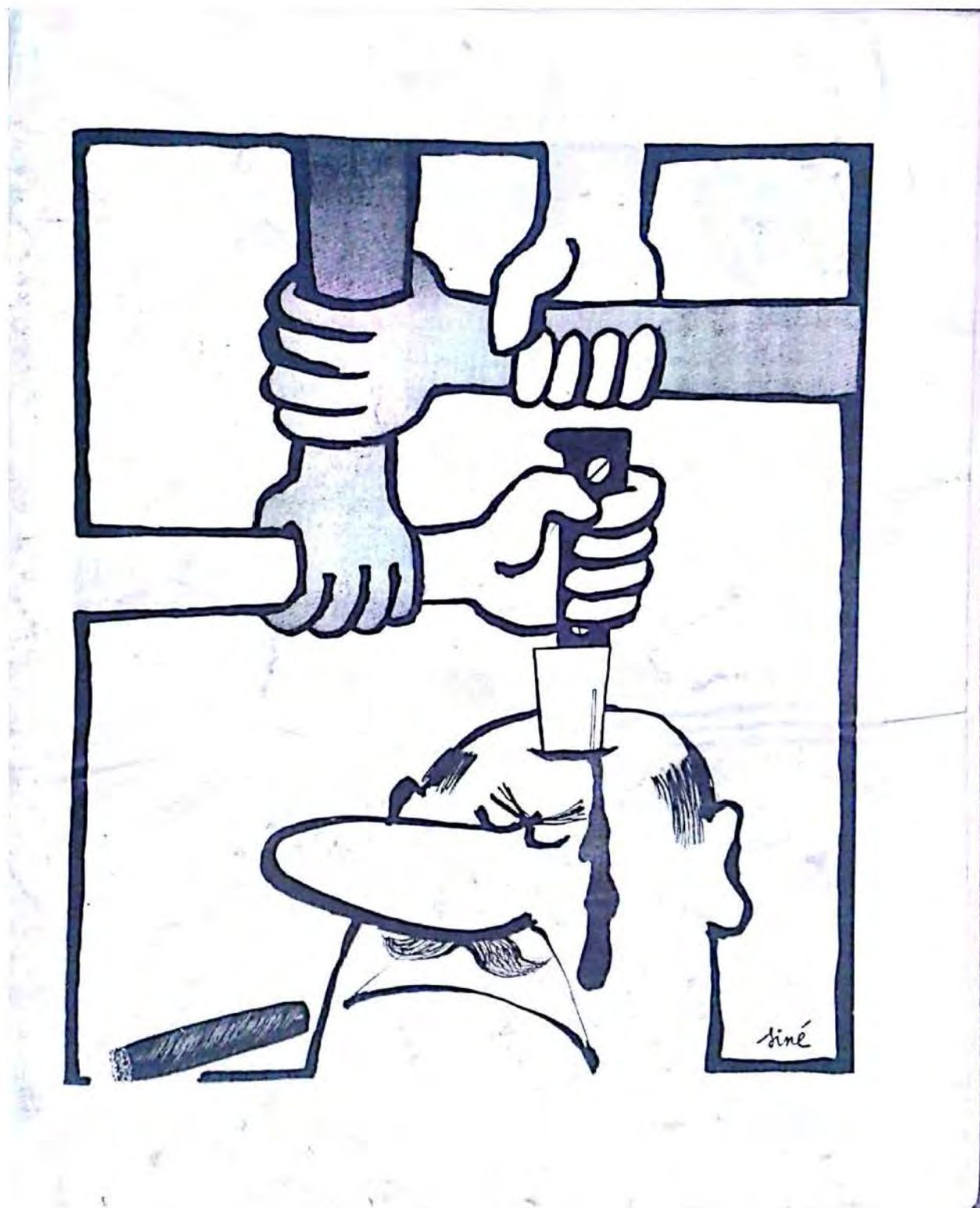
بگذار باد بخواند

بگذار خلق بداند

این نام یک بیشاز

نام یک فدایی خلق است.





دیجیتال کننده مجله : نینا پویان